

1963

CHECKED - 1963

(3463)

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و افرو ستواری و شای سکاثر حضرت بی نیاز
که الجاق سموات و ارضای ستون افلاک مطبوع
بحکمت کمالیت قدرت بر تاج نور معلق بفضل غایت
نیکو بیانان منظور من اوست و آن صانع که سوره
فلاک الزوار تجلیات شمس و قمر نور عظمت جلالت
کمالیت قدرت روشنائی از نور اوست و آن راز
پرورش جانها کل مخلوقات و موجودات برده هزار
عالم بفضل عنایت تقیبات ارزاق خلایق لایزال
اقام اوست و آن خالق که عرش الله حقیقی آن نور

نامحدود

نامحدود در وجود موجود که قلب المؤمن و انوار قلب
مؤمن عرش الله تعالی الزوار است در یافتن معرفت
نور الله سهت کمالیت دلهای مومنان از فضل اوست
و آن قادر که آئینه حقیقی دلهای بندگان از حجاب
حجاب که قلب المؤمن مرآت القدرین
اصبعین من اصابع الرحمان - بنیایت
کمالیت در یافتن تعقیبات کعبه حقیقی که قلب
المؤمنین بیت الکعبه و بیت الاقصی و
بیت المعمور - در آن سج محراب مصور بنیایت
معرفت تصور کمالیت دلهای مومنان روشنائی
از سوی اوست و آن حکمی که حکمت معرفت در یافتن
استقامت تربیت اسرار حقیقت دایم الحال
پیوستن خلوت خمولیت شوق عبودیت تلقین
مرشد کامل بصدر صادق از سوی اوست
و آن کریمی که عنایت کرم او بر بندگان خاص مخلصان
کامل و اصلاان حق تعالی از تلقین عبادات

و آن صانع که سوره

خفیات هدایت باطن حق پرستی روحانی پیوسته
عالم جبروت سرانده نگاهداری بخت استقامت
راه حقیقی از کرم دوست و آن محبوبی که بر آن
محبت خود کشانیده پرده بی نقاب و فضل نماینده
جالت جلالت یحجاب پیوستن ملازمت حفظ
قلوب متابعت حضرت رسالت شفیق خواه است
ولایت کمالات وحدانیت ذات خود عین ذات
استواری مستی محو بر راه عشق ثابت از جمیع
محبت دوست و آن رحمتی که فضیلت رحمت او
بر مخلصان کرام عاشقان حضرت مجانب خاص
از انبیا و اولیا خلفا خاصکان درگاه صالحان
و صدیقان و متعبدان بکرم عنایت کمالات
رحمت بکشف اسرار انوار از فضل دوست
قل بفضل الله و برحمته - بعد حمد بیغایت
و تنای بی نهایت صلوة فرادان و تحباب بی یای
روح سرور انبیا سلطان الاصفیا منور نور عبادت

خشموی بخطر انوار سعادت خواجه کائنات فخر موجود است
سید المرسلین و خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله سلم و پس روان باد رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار و مغفرت بی شمار بر اصحاب او رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اما اصول که درین اوراق ملفوظات بر آن
استقامت سخنیهای رموزات سرانده سنج است
در یافتن تعریفات معانی حروفهای علم لدنی پیوستن
استقامت اسرار عقابین در استقامت تفسیرات
آیات و حدیثات در یافتن تریات معانی دقایق
تأملات ارشاد حضرت رسالت پناه فرموده و قول
مشایخ رحمت الله علیهم در یافتن استقامت مرتفعات
معانی ابیات نظرات که سرانده تعالی درین ملفوظات
گنایت آمد و بعضی سخنیهای از سلطان ابراهیم
ادیم و بعضی سخنیهای اسرار حقیقت آن امام احمد
غزالی و بعضی سخنیهای از عین القفصات فضل مدنی
و بعضی سخنیهای اسرار الله از سلطان بایزید سلطانی

و بعضی ابیات لطافات از شمس تبریز و بعضی سخنها
از شیخ سعدی و سخنها ی تربیات رموزات و بعضی سخنها
تربیات رموزات ذوالنون مصری و بعضی سخنها
لطافات رموزات از خواجه عبدالقادر انصاری و بعضی سخنها
تربیات رموزات اسرار نهانی از خواجه شمس و بعضی
سخنها از خواجه شبلی و بعضی سخنها از خواجه حنفی
بغدادی و بعضی سخنها از خواجه عثمانی مارونی بوده
است برای اقتدای من زیرا که اگر مقتدا شدن بزم مقتدا
بودن بدانکه مصنف این ملفوظ معین الدین حسن سنجر
میگوید مدت است ^{۲۲} دو سال در مسافت خدمت ملازمت
برای تلقین ارشاد و ریافتن معرفت جذبه اصلاح باطن
صحبت تربیت مرشد کامل رکاب خدمت خواجه عثمان
مارونی بودم چون بعد از مدت مدید خواجه عثمانی مارونی
در شهر دلی رسید مقام خلوتگاه و عشر ماه و پنج محکمت
گشت این مصنف برای عزلت خلوت سکونت مقام
التماس نمود خواجه فرمود معین الدین مدت چند روز
دیگر

دیگر صحبت ماباش تا از تربیت تلقین استقامت
عالم سیر و طریقه کمالیت رسانم بعد از آن در مقام جمهر
سکونت گیری سهرین حکایت دوم ماه ذیحجه سلطان
شمس الدین طالب صادق برای ملاقات خواجه عثمان
مارونی آمد بعد ملاقات مستکلم شد بسوگند سوال کرد گفت
بحق آنحضرت که شما را جان داده و برای حقیقت
سوی معرفت حق تعالی راه راست نموده است
بصدق آمده ام ~~مهر~~ راه حقیقت سوی معرفت
حق تعالی پیوستن استقامت قوت حضرت راه راست
نمائید و بلطف و ارادت بیعت از تربیت قبول کنید بدانکه
چون خواجه عثمان مارونی سلطان را طالب صادق انسان
کامل بشناخت بعد صحبت تربیت کلاه ارادت خواست
کرده بدانکه چون خلیفه والی مدتی از صحبت تربیت
خواجه عثمان مارونی دریافتن استقامت سخنها ی رموزات
تلقین ارشاد بر ثبات معانی حروفهای علم لدنی چون استقامت
یافتند از معرفت جذبه اصلاح باطن در اطاعت پاسبانی

عالم جبروت پیوست کثرت ملازمت عبارات خفیات
تلقی تلوات حفظ قلوب اطاعت باطن لیل و نهار
بدل و جان کلی استقامت گرفت و نامدت سه سال از بهشت
اعراض نمود و خواجه عثمان فاروقی مرخدا در ویشان
اضعف العباد معین الدین حسن سنجر را فرمود که برای
استقامت تربیت طالب صادق سلطان شمس الدین
از معرفت جذبه اصلاح باطن تلقی عالم جبروت
در یافتن استقامت راه حقیقت پاسبانی بادی
بدل و جان تربیات حضرت رسالت در استقامت تفسیر
از آیات و حدیثات و قول مشایخ در تعریفات معانی
ابیات نظایر منقولات اولیا از سخنها کبار ملفوظات
تصنیف کن که در سفر و حضر ملازمت گذر نادل سلطان
از تفرقه نظرات غیر امتد نفسانی کلی باز آید و بسوی
اطاعت باطن احوال روحانی روحانی دل و جان را
از معرفت پاسبانی یاد حق بند و در استقامت
عبادات خفیات کعبه حقیقی ملازمت حفظ قلوب
قرب

قرب حضرت بکشف کرامات اظهار کمالیت رسد بلکه
مصنف بر حکم فرمان خواجه عثمان فاروقی مدتی برای
تصنیفات ملفوظات از تفسیر معانی آیات و حدیثات
حضرت رسالت و تعریفات قول مشایخ در یافتن معانی
ابیات نظایر تربیات اولیا کبار منقولات اسرار
حقیقت بروایات صحیح از مفتاد چند سخنها سلوک
برای استقامت سالکان مستفید طالبان راه
حقیقت و جویندگان استقامت قرب حضرت
تلقی ارشاد در یافتن عبادات خفیات تربیات
اطاعت باطن متابعت معمولات انبیا و مشغولات
خلقای مقتدا پیوستن کشف کرامات کمالیت اولیا
آغاز نیایح و بهم ماه محرم سنه احد و ستین و
خمس مائت بر موزات کثرت برداشت و این ملفوظات
مستعمل بر تفصیل سبب و بیخ معرفت جمع آورد و گنج
الاسرار نام نهاد و برای تلقی ارشاد خدمت سلطان
شمس الدین رسانید بد آنکه بعد از مسافت خواجه عثمان

بارونی مدتی خلیفه و هستی استقامت تربیت صحبت
صحبت مصنف گرفت در مطالعه ملازمت گنج الکرام
در یافتن سخنهاى رموزات تفهیم معانی حروف با
علم لدنی دل سلطان طالب صادق ملازمت تلاوت
حفظ قلوب پیوست و در پاسبانی جذبه صلاح
بالطن یا دهنی تعالی بدل و جان مساک راه گشت
بعنايت الله تعالى استقامت قرب حضرت عنبر
الا یام کشف و کرامات اظهار اتصال مع الله
کمالیت یافت و یکی از واصلان حق گشت بعده
مصنف بر حکم فرمان خواجه عثمان بارونی در مقام
سکونت گرفت اما مصنف که که شرح سرانتهائی
بدایت و در راه براسه تلقین ارشاد خلیفه دلالت
کرد در یافتن استفهام سخنهاى رموزات از عبارات
تفصیلات بدایات ظاهری و باطن در یافتن معرفت
عمل مجازی نفسانی عالم ملکوت در یافتن معرفت
مرشد کامل سالک مجذوب و در یافتن معرفت
کلام الله

کلام الله غیر مخلوق و پیوستن استقامت کلام الله غیر مخلوق
کلمات قدسی و در یافتن معرفت اسلام مجازی و پیوستن
استقامت اسلام حقیقی و در یافتن معرفت طهارت
حقیقی و در یافتن طهارت مجازی و در یافتن معرفت
ریاضت حقیقی و معرفت ریاضت مجازی و در یافتن معرفت
راه عشق حقیقی و معرفت راه عشق مجازی و در یافتن
معرفت اتصال حقیقی و اتصال مجازی و در یافتن معرفت
عرش الله حقیقی و عرش الله مجازی و در یافتن خلافت
حقیقی و خلافت مجازی و در یافتن نذیب حقیقی و نذیب
مجازی و در یافتن کعبه مجازی و در یافتن کعبه حقیقی
و کعبه مجازی و در یافتن قلب حقیقی و قلب مجازی و در یافتن
عمل مجازی و عمل حقیقی و در یافتن مسافرت کعبه حقیقی و
مسافرت کعبه مجازی و در یافتن قبله حقیقی و قبله مجازی
و در یافتن محبة حقیقی و محبة مجازی و در یافتن مسجد
حقیقی و مسجد مجازی و در یافتن محراب حقیقی و در یافتن
محراب مجازی - و در یافتن صلوات حقیقی و صلوات مجازی
و در یافتن صوم حقیقی و صوم مجازی و در یافتن افطار

مجازی و دریافتن افکار حقیقی و افکار مجازی و دریافتن
تلاوت حقیقی و تلاوت مجازی و دریافتن حفظ حقیقی
و مجازی و دریافتن ربط حقیقی و ربط مجازی و دریافتن
میخانه حقیقی و میخانه مجازی و دریافتن شکر حقیقی و شکر
مجازی و دریافتن حج اصغر و حج اکبر حقیقی و حج و دریافتن
عبادات حقیقی و عبادات مجازی و دریافتن جوهر حقیقی
و جوهر مجازی و زلف حقیقی و زلف مجازی و زار
حقیقی و زار مجازی و دریافتن خطرات حقیقی و
خطرات مجازی و دریافتن کفر حقیقی و کفر مجازی
و دریافتن خال حقیقی و خال مجازی و دریافتن توبه
حقیقی و توبه مجازی و دریافتن کفر و ملامت و کفر
بطالت و کفر دیری و کفر زاری و کفر مذموم و کفر معصوم
بدانکه دانستن و استفاده مکنهای معانی و رموزات
معرفت راه حقیقت و طاعت باطن و استقامت
راه عشق و محبت و پیوستن و پاسبانی عنایت قرب
حضرت کار هر کس و همه کس نباشد از هزار هزار سالگان

یکی از بسیار بسیار زاهدان کسی از ایشان سالکی
دریابد که مدتی از صحبت تربیت مرشد کامل ملحق افتاد
و سالکی مجذوب رسد از اطاعت باطن پاسبانی تلاوت
حفظ خلوب استقامت عنایت معرفت عالم جبروت
قرب حضرت استقامت یابد سه از راه عشق
بگذاری زید ریای بد و رکوی عشق بنشین گریه
خدای بد اکنون بد آنکه نظر درویش مرشد سالک
مجدوب کیمیا سعادتی بمثل اکسیر است امام درگاه
صادق را صحبت تربیت مرشد کامل شرط است
زیرا که راهها خدای تعالی دریافتن عبادت
تکلمات استقامت رسوم عبادات عبارت
اعمال تجلیات از وظایف و او را د سالکان
غیر مجذوب شهرت مشهور در جهان انواع
از معرفت علم حال عالم جبروت راهها درونی
پنهان بیخ راه اند بدانکه در میان یکی راه
اصلی سوی معرفت حق تعالی ملحق علم خدای اول

استقامت را ه حقیقت ملازمت حفظ قلوب
متابعت حضرت رسالت مرید طالب صادق است
استقامت قرب حضرت کمالات میرسد و بگرا هیبا
درونی مخالفت حقیقت کفر و ضلالت و لطالت
اند سالکان از بومی معرفت حق تعالی بی نصیب
مانند به کمالات زیند و شرح آن راه های درونی
مخالفت علم حقیقت و معرفت لبت و پنج آخر کتاب
مسطور است اما استقامت تربیت جذبه اصلاح
باطن متابعت ربط مرشد کامل باید کثرت ملازمت
تلاوت حفظ قلوب حق تعالی در پاکباید نهفته
بر تو مردی را نظر به کی بیایی راه دل از جان خبر
سعادت بخوای زمرشد بگو به بصیحت تو ان برد
میدان بگو به ^{نی} قال صلی الله علیه و سلم اول
ما خلق نوری محیط - بدانکه سخت حق سبحانه تعالی
بعظمت کمالات انوار تجلیات جلالت نور خود اظهار
گردانند محیط نامحدود بی پایان و نامتناهی که آن نور
پنج ابتدا و انتها داشت و هر کل شیء محیط به پنج نور افتاد
بدان

بدانکه از آن نور نامحدود و نامتناهی بقدرت خویش
نوری کرده آن نور محمد است به پنج نور متابعت بش آن
در هر نور بر آسمان می تابند اما از یک نور دو نور
ندید بدانکه میان انوار حق تعالی هیچ فرق نیست
اصل یک نور است تعالی و تقدس بعد خدا تعالی
حکمت کمالات قدرت از نور محمد ارواح کل مخلوقات
موجودات پشده هزار عالم انهار گردانید اما نخست
ارواح انسان کامل آدمیان آفریده قال الله تعالی
الا انسان سرى و اناسره - صفتی معنی انسان
سرینست و من سر او و انسان کامل معرفت من دریا
و مراد دل بشناسند و بمن رسند - بدانکه اگر آدمیان
و انسان کامل را بنیافرید می همگی پس از پشده هزار
عالم معرفت من در دنیا یافتی و مرا نشنا و بمن غی
پیوسته زیرا که مقصود آفریدن آدمیان و انسان
کامل آنست که حق شناسی و حق پرستی معرفت
سوی من کنند و مرا بشناسند و بمن رسند اکنون

از ارواح انسان نخست انسان کامل مهتر آدم
بیا فرید یعنی رویت خوشی بصر ایهاده و خدا
و خداے خوش آشکارا کرد کمالیت خداے خود
انهار گردانید چون بکلمت قدرت خود روح در قالب
آدم در آورد عطسه آمد فرمان شد الحمد لله گوآم
سب الحمد لله گفت فرمان رسیده کلمه لا اله الا الله
محمد رسول گوآم کلمه عرض کرد حق سبحانه تعالی
بکلمت عرست بدایت عشق محبت تربیت جذبه اصلاح
باطن تلقین ارشاد کل آدم تا بدایه امر فو مومن
مهتر آدم براس استغنام بمعانی علم لدنی در یافتن
معرفت جذبه اصلاح باطن ساعت تفکر اندیشمند
گشت بفهم کثیر معنی در دل استقامت یافت دایم الحال
اطاعت باطن تلاوت حفظ قلوب گرفت لیل و نهار
ملازمیت یاد حق بدل و جان متابعت رب بکلمه نور محمد
بنور اقدس است و انبیا مرسل انسان کامل گشت و کل
پیغمبران از معرفت بدایت عشق محبت اطاعت جذبه

اصلاح

اصلاح باطن استقامت راه حقیقت کثرت استعداد
تلاوت حفظ قلوب کمالیت عبودیت کلمه نور محمد قرب
حضرت مجذوبی هستند معرفت اول دانستن و دریافتن
علم شریعت - بدانکه علم شریعت استقامت علم ماست
که در تعلیم تحصیل کسب حاصل کردن نخست مردمان
مبتدیان را پیوستن علم شریعت کل فرض است اما
علم الا بدانت که مردم بخواندن و نوشتن بدانند
در غلط نه افتد یعنی جز آن چاره نیست و اگر ندانند
سلوک در یافتن نتواند و براس اطاعت احاطه
ظهور پیوستن کمالیت اسلام شرط است امامون
متقی را از سه چیز چاره نیست یعنی علم و عمل و اخلاص
برای عبوداری خلایق شرک است و شرک کفر است
اما از اسناد علم شریعت آموختن کل فرض است
یعنی در یافتن علم صلوٰه و صوم و زکوٰه و
حج و طهارات طهارت ظاهر حاصل کردن کمالیت اسلام

بدانکه پیوستن صلاوة و صوم بر خلق عوام است در آن
آخر از وعید اغنیا و فقر برابرست اما در یافتن
علم و زکوة و حج بر آخر از و اغنیاست بر فقرا و بعد
نیت یعنی پس از واجب شدن عمل مردمان فقرا
آموختن واجبست بدانکه چون مردم اهل صلاوة
علم ظاهر دارد اما عمل اخلاص ندارد و مومن نیت
و عمل بی اخلاص هیچ منفعت و فایده ندارد زیرا که
فردا قیامت حق تعالی از علم نخواهد پرسید از عمل
اخلاص خواهد پرسید و عمل خواندی و نکردی عمل
صلاحیت است زیرا که فردا بخواهند ازین علم ملاست
و سعدی بشوی لوح دل از غیر یادوست
علمی که بحق راه نماید جهالت است بدانکه حضرت
رسالت پناه را علم شریعت استقامت صلاوة و صوم
و طهارت است ظاهر همه چیز عمل آموخته بود اما استقامت
حقیقت در تب معراج تربیت و تلقین از حق تعالی
یافت

یافت و در پاسخ بانی دل باید حق تعالی بدل و
از سمع و بصر دیده و از جمله واکله و شر به لیل و نهار
السفر و الحضر دایم الحال عند الوصال الصلوات مؤتمنه
کمالیت پیوست - منقول است روزی شیخ
عبد الواحد بن زید بر صدر المشایخ خواجہ حسن بصری
سوال کرد یعنی کمالیت علم شریعت و کمالیت طریقت
و کمالیت حقیقت چیست خواجہ حسن بصری فرموده
که کمالیت علم شریعت و کمالیت طریقت و کمالیت
حقیقت پیوستن به نیاز مندی حق تعالی اطاعت
ظاهر عالم ناموس متابعت حضرت رسالت پناه بقدر
امکان و کمالیت علم طریقت پیوستن اطاعت ملازمت
اعمال تجلیات ذکر جلی تحت اللسان استقامت
عالم ملکوت متابعت حضرت رسالت پناه سوس
معرفت حق تعالی و کمالیت علم حقیقت پیوستن
اطاعت باطن ذکر خفی بدل و جان کمالیت عالم
جبروت و لاموت متابعت حضرت رسالت پناه
استقامت پاسخ بانی بقریب حضرت وحدانیت

اما در یافتن سخنهاى علم حقیقت خبر تلقین مرشد
کامل هرگز استقام نمی شود مگر آنکه اگر مرد
علم شریعت از درس تحصیل کرد اما بعمل طریقت استقامت
نمی یوست مثل چنان ماند که یکی علمی در کیمیا آموخته
است اما بعمل مقرون نمی کند او را از دانش علم کیمیا
بیج منفعت نباشد و بیج فائده نکند عاقل
بگویند عالم تفسیر گویر آنچه گردد و عمل نکوشی نادان مفسیر
هر چند در آب صاف اندزنگری به سود
نمکند چو برنداری نخوری به اگر ایضا مردی عالم شریعت
آموخت و در عمل طریقت استقامت گرفت یعنی
از وظائف و صلوات و صوم و ملازمت تسبیحات
و اوراد کمالیت دارد مگر این اعمال تجلیات
لی اخلاص همچو روغن بی فلیته بود و علم حقیقت
آتش عشق محبت است برای عمل اخلاص اما
چون جذبه عشق معشوق در میان نبود از روغن
چون فلیته هیچ روشنائی نباشد ایضا علم

شریعت

شریعت مثل درخت است و عمل طریقت چون برگ
و شاخه های آن درخت و عمل اخلاص از عمل حقیقت
چون گل میوه آن درخت است یعنی چون غرس
مراصل را باشد اما لذت منفعت از میوه است
یعنی مقصود از دانش علم شریعت و طریقت
آنست که از تلقین مرشد کامل بعمل حقیقت برسد
این همه علم شریعت درس نفسی مختصر به اگر
حقیقت علم پرستی آن زدرس دیگر است بنای غریبه
چون سالک در اعمال فضولات بنواخل مشغول
میگردد از حق تعالی بعید و غافل میشود این سخن
بر حق است چنانچه حضرت شیخ سعدی می فرماید
سه سهل باشد سجود پیشانی به طاعت عاشقان
نمیدانی به سه ای عالم دانا تو درین علم غرور کنی
نزدیک بمعبود نه بلکه تو دوری به در خلوت دل
تا کنی الفت توحید به حق را نشناسی تو درین کبر و
غروری به سه هر عالمی که سبق نکرد است

علم حال بگرصد هزار قال بخواند وصال نیست و صحبا
طوایف مختصر عثمان بپیر شدن و قاصد دیگران دور بینان
ساکنان غیر مجذوب بدین حدیث دل برده اند که
افضل العبادت قرأت القرآن و افضل الوظائف
بالنوافل معنی حق تعالی بجز نوافل مسیر نیست
و اهل بصارت مردمان و ارباب طریقت بدل برده اند
که ارکان ایمان و احکام بنای اسلام بری نگاهد
ایمان و کمالات پیوستن قرب حضرت در ابتدا
حالت مبتدیان شد صلوات و صوم و تلاوت
و نیجات شرط است اما محض ان کرام اهل معرفت
پیوستگان قرب حضرت راه روان و راه نمان
الا الله براند که در سالک یک لحظه و یک لحظه غرأ
بغفلت نمی رود که معصیت آخرت است قوله تعالی
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
و بمثل این آیه الحدیث عن النبی صلی الله علیه
و سلم افضل العبادت عن کل عبادت ذکر الله تعالی
قلید

قلید خلا و ملا فی اللیل و النهار فی السفر و الحضر قیاما
و قعودا و علی جنوبهم علی کل حال و حاله - ازین
سبب اهل بصارت ساکنان صادق طالبان راه
حقیقت ترک نوافل و زواید سنت هم گرفته اند
قوله تعالی الا بذکر الله لطین القلوب - بدانکه
اعمال انبیاء را انقطاع نیست و جمیع اولیاء کبار
دل بدین راه برده یعنی صلوة الانبیاء و الاولیاء
و الخلق اما عاشقان حضرت
از اعمال فضولات ترک فرموده اند یعنی الصلوات
حجاب العاشقین یعنی صلوات اسوقی حجاب است و
معنی حقیقت الصلوات مشاهد العارفین و العاشقین
و قول مشایخ نیز منقول است حسنة الاررار و سیات
المقربین چه دارد یعنی کمالات عبودیت نیکوی از
مردمان و نیکوکاران معصیت مشایخان مفرات
الا در یافتن معنی سخنها ی رموزات بجز تربیت
مرشد هرگز استفهام نبود قال النبی صلی الله علیه
و سلم من کان فی هذه الدنیا اعمی عن معرفت لقلب

اعلیٰ فہونی الآخرت اعلیٰ - حضرت رسالت پناہ
 فرمودند بدانکہ اے علی ہرکہ اہل علم از علما را یاد
 در دنیا معرفت جذبہ اصلاح باطن اطاعت فرما
 برداری یا بحق تعالیٰ استقامت در دل و جان
 معرفت ندارد و تعلقین ارشاد عبادات خفیات
 ملازمت حفظ قلوب از صحبت تربیت پرورش مرشد
 مجذوب کمالیت یافته باشد از عند احد بعید و محبوب
 بود و در آخرت نیز محبوب باشد ابتدای حالت
 در عالم ملکوت ہمت موسیٰ را فرمان رسید اے موسیٰ
 تو ہنوز از کثرت معرفت تحصیل علم خال عالم ماست
 و ملکوت در اطاعت اعمال تجلیات مقام دید بعین قیام
 استقامت داری و از تربیت جذبہ اصلاح
 باطن اطاعت عالم جبروت قرب حضرت از معرفت
 علم حال تعلقین از مرشد استقامت در دل نگرفته
 و بعجل نہ پیوستے در ابتدای حالت خلائی طابان
 صادق را بند نصیحت و تربیت سنگین و تعینات
 و فضولات غمازات غمازات و تذکیر اعمال تجلیات

بیان سناے اے موسیٰ بالای کوه طور بیاخت
 توحید از تربیت تعلقین نصیحت من اول خود بند پذیر شو بعد
 از ان دیگران نصیحت تربیت کن اے موسیٰ ہنوز از
 معرفت جذبہ اصلاح باطن استقامت علم حال عند
 الوصال اطاعت عالم جبروت از تربیت بند پذیر شدہ
 ازین بند نصیحت تربیت تو مرد گیران را کہ سودا را
 منقول است بعظمت کمالیت قدرت حق تعالی
 معرفت اصلاح باطن ہمت موسیٰ را تعلقین ارشاد
 نمود و استقامت عبادات خفیات کمالیت پیوست
 قال النبی لا ارشاد من الاستار عن اہل الجبروت
 ولا موت الا من امدت قالی - روزی ہمت
 جبرئیل وحی آورد و گفت اے موسیٰ فرمان
 حق تعالیٰ است بالای کوه طور رو و بر
 خود دعا و مناجات کن تا دعا تو اجابت
 کنم و مقبول حضرت خود گردانم ہمت موسیٰ
 بر حکم فرمان در وقت صبح با استعداد فہوا

مهور خلوتگاه بالای طور در عبادات درست و بد
حاضر حضور بدعا و مناجات کلمات تسبیحات اطاعت
اطاعت کمالات اسم صفات برای نجات دعوات
و استقامت عالم ناسوت و ملکوت انسانی و نفسانی
با اعتقاد درست بمناجات مقصود مشغول بود
آمد کل نفس بخرج من غیر ذکر الله فیه منیه - چون
این کلمات بسج رسید بشنیدن این کلمات دل
موسی نادیری متفکر اندیشمند و متحرک گشت به فهم
کثیر معرفت جز با صلاح باطن استقامت عالم
جبروت از راه دل در خاطر نشان یافت بعنایت
الله تعالی هدایت عشق محبت کلی در خاطر انجامید
در یافتن اسم ذات سرآمد تعالی اصلاح عالم
جبروت نیازمند لیل و نهار ان فی السفر و الحضر
خلا و ملاطاعت سمیع و بصیر کلمه شهادت هدایت
عالم لاموت در استقامت حرف هو بیوست

جز حرف بسج نیاید و نشاید گفتن بدل و جان
نه بزبان بعد از مدتی از کثرت ملازمت جز حرف
هو بسج نیاید چون فرمان برداری یا مدح تعالی
اطاعت باطن متابعت نبوت در پاسبانی تلامذات
حفظ قلوب متابعت عبودیت استقامت
بردی صد کثرت ذات حق تعالی در دل ذکر کردن
گرفتن بکشف اسرار الهیه بعنایت الله تعالی
مسکشف تشریف عنایت نازل شد در دل موسی
غور و محمل عجب حاصل آید در خودی مگر نیست
یعنی خود را چیزی دانست و هستی خود در بیان
آور و بعد دعا مناجات در دل گفت خداوند
شب و روز بیست و چهار ساعت آفریده است
و هر ساعتی هزار دم از مردم بیرون آید ملک
موسی مرتز او صد کثرت یاد میکند دعا
مناجات موسی بکرم عنایت خود اها بیت
کن و مستجاب گردان و خطاب عنایت کرم خود

فرمایند آمد لا تحسروا من المحسنين و در
فرمان رسیدای موسی مرتزای خطاب کلیم اقدس خوانده
ام اما بهر اجابت دعای خود بنزد خواجه خضر برو
و از دعا بخوان زیرا که او مراد درمی دویست
کرت یاد میکند تا دعا او در حق تو مستجاب کنم
باز فرمان رسیدای موسی نو هنوز در درو غلطان
یعنی کمالیت اطاعت من دریافتی و نه پیوستنی مارا
از میان ندانستی در ابتدای حالت غرور علم
خودی عجب خود بینی و هستی خود در خواطر آوردی
و خود را چیزی که بودی دانستی ای موسی در دل
بمسح میدانی که به غزایل از عجب عمل خودی وجود
تو چه حاصل آید و تو غرور علم بیکتی بد آنکه علم
لی عمل چه کار آید، مسح منفعت نیست و تو عمل باطن
در دل نداری چنانچه در خبر است حضرت رسالت بجز
جذبیه اصلاح باطن استقیام معرفت حروفها

علم لدنی اطاعت عالم جبروت پیوست و در
نطقین ارشاد در شب معراج از حضرت رب العزت
استقامت یاست معرفت دوم در طهارت
و نظافت ظاهر و باطن قال البنی صلی الله علیه
و و آله وسلم بنی الدین النظافت یعنی بنیاد دین
بر نظافت است و این نظافت همین پاکی طهارت
از طهارت جنابت و احداث و انجاس و ضو غسل
که آسان تر است برای خلایق خواص و عوام شستن
اعضای اربعه که پاکی اسلام نظر پاکان خلایق است
و نفس مراد را نرغبت و نصب است اما نظافت
و نظافت باطن آنست یعنی طهارت دل و جان
که مقام کمالیت غایت مرتبه مقام عالی دارد کسی
که کمالیت نبرد که مراد از نظافت همین پاکی ظاهر است
الحديث عن النبي صلی الله علیه و سلم ان الله لا ينظر
على صوركم و الاعمالكم - وليكن ينظر الى كلوكم و نياكم
طهارت باطن برای کمالیت عمل اخلاص سالکان

صادق را معرفت بدل است پیوستن استقامت
جذب اصلاح باطن خالص کردن نسبت دل از شهوات
اعمال مذمومات حرص و هوای چنانچه در نسبت
که رسالت پناه از حق تعالی بخواست التماس کرد
اللهم انی اعوذ بک من العجب والکذب والغضب
والغیبت والغفلت والحرص والحسد والحقة
فالاکل والنخل والکبر والریاء والشک والک
وکفر والنفاق فی قلبی وعلی لسانی بدانکه دل آئینه
حقیقی است لیلاً و نهائراً انظرگاه حق تعالی
و نفیس اما می عزیز برای صیقل کردن آئینه
دل مدتی صحبت تربیت مرشد کامل تلقین جذب اصلاح
باطن است باید کوشیدن که عارفان صادقان را
فرض عین است باعرض دنیا و آخرت
سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار به زنگار
خورد که بناید چال دوست به سکه بدانکه مردی
اهل دانش صاحب عقل بخواند که بادشاهی را که

والی

والی ولایت خلیفه مقام مقام را همان خواندن درها
و در دیوارهای پرونی از آب چونه بسید کند و بیارد
و منقش گرداند بجه و در حین خانه بیروس همه محلی
جاروب دید و مصفا گرداند اما درون خانه جاگه
محل جلوس بادشاه خواهد بود اینجا تا جاروب کرده
پگاه و خاشاک ملوث ندارد اینچنین کسی اهل دانش
صاحب عقل در دنیا سرجمان که باشد بدانکه اهل
معرفت مخلصان کرام گفته اند اینچنین مرد نامرجمان
اهل دانش عالمان باشند زیرا که دایم الحال و طایفه
عبارات تجلیات استقامت صوم و صلوات و تلاوت
تسبیحات در اعمال ظهور انانی خود را بیارایند اما از
معرفت جزیه اصلاح باطن استقامت عالم حال
عند الوصال پیوستن پاسبانی مرتبه حضرت متابعت نبوت
از صحبت تربیت مرشد کامل صیقل کردن دل و جان
خبرند از ندیده آنکه امیرالمومنین علی کرم الله وجهه
گفت چون مومن خواهد که وضوء باطن کند باید که آنچه
اعضا بشوید اول دل بشوید از حرص و حسد و عجب و غضب

و هو آن علامت نفسانی قوله تعالى وثباتك
فطره ای قلمک فاصلاح - دوم زبان بشود از
لذت و شهوت و کذب و غیبت و حقارت یعنی پنهان
غیر شریعت لا یعنی گفتن که دل را تفرقه حاصل آرد و آنگاه
ولا تقف مالم یس لک به علم - سیوم سکم بشود از
خوردن نفقه حرام و شبه طاع و ریا و دزدی و تزویج
و عضنی از مکروهات و مشکوکات قوله تعالی کلوا من
طیبات ما رزقناکم - چهارم پشت بشود از بوی
وجه حرام و شبه که دل را تفرقه حاصل آید بدستی که
خدای تعالی عبادت قبول نکند مگر از لباس حلال
قوله تعالى و رثاء لباس النفوس - پنجم شستن
اعضاد اربعه یعنی چشم بشود از دیدن و گوش نشستن
بشود از ناماسته شدن و دست بشود از حرام
تا و جگر فتنی و پا بشود از غیر محل رفتن که در آن نفقه
نفسانی و شیطان حاصل حضرت رسالت گفت علی
که ای علی بعد وضو زکوات وضو واجب است بگوئیم
الرحمن الرحیم - اللهم انی اسألك تمام الوضوء و تمام الوضوء

و تمام وضو یک و مغفرت - این زکوات
وضو است که بعد از وضو بگوید تا وضو بکمالیت شود
بدانکه ابتدا سه حالت مقام زهد پیوستن سالکان
صادق را مدتی ریاضت باید تا ائمه از کثافت نفسانی
صاف گردد اما پیوستن مقام عشق محبت ریاضت
آنست دایم الحال یا دحق بودن است یعنی در وجود آدمی
روح پیوسته را کتب جسد و نفس مرکب چون اسب کشت
قلب پیشوا است ایشان گردیده است بدانکه چون
از عبادت روحانی روح غائب آید از اقوال و افعال
کارهای روحانی حاصل آید قلب پیشوا است او مطیع
روح گردد چون نفس کشت از غفلت این جهانی غریب
حق تعالی آید از اقوال و افعال کارهای نفسانی شیطانی
حاصل آید و قلب پیشوا است و فرمان بردار نفس
میگردد اما قول مشایخ از مخلصان کرام منقول است
چون ز اهل شریعت بعمل صلاحیت عالم زاید
طالب صادق بخوابد ترکیه ریاضت نفسان

اختیار کند باید که نخست قدم از معرفت اعمال بکشد
عالم اسوت استقامت دهد تا دل از خطرات
تفرقه انسانی و نفسانی بیرون آید و دل بکلی با حق
بند و استقامت اعمال بکلمات عالم ملکوت
روی نماید و از اطاعت ملازمت عالم ملکوت آید
دل ساکت صیقل گردد و زمین گشت دل راست
شود و تخم جذبه عنایت عطای باری تعالی بیخ فرو
اسم ذات در دل قرار گیرد و درخت عشق نجبت
در دل بروید و از تربیت پرورش مرشد مجذوب
از اطاعت عبادات خفیات استقامت جبروت
مرید طالب صادق قرب حضرت بنال باغ کمال
رسد قال انشی من عرف نفسه فقد عرف ربه
من عرف روجه فقد عرف ربه من عرف ربه فقه
ار حبه و کل لسانه یعنی در وجود آدمی حق تعالی
معرفت نفس اماره از اقوال و افعال و انفعالات
نفسانی شبه بطنی بشل اسب سرکش بدر گشته

و در دنیا

و بدفعی مغرور علم درس از شدت اعمال کسبی اظهار
گردانیده است اما برای اسب سرکش مردم پادشاه
قوی دل سوار محکم باید تا راست رو کند و در آن
آرد و از بد حرکت و بد فعلی عادت قدیم بگرداند تا
در سیدان قلب دو آید و چپ و راست عیبتش
نیارد و نقص اماره نیز دشمن قوی بدفعی و بد حرکت
است یعنی حرکتی که برای اسب سرکش است بر آن
نفس سرکش نیز همین حکم آید است مرد سالک اهل معرفت
علم شریعت از علماء زمام و بعجل صلاحیت طالب
صادق سوار محکم باید ازین شریعت با مرکب توکل
بر پشت اندازد و غاشیه صلاحیت زبد قوی
از وجود فرو دینار داند امک نشود و متکاسب
وقت خود داند و فقر الی شک تصور
شمرد و چاه صد بار با احتیاط محکم گشته
و گره یقین در دل استوار دهد تا هیچ نوع
شکست نگیرد و دمانه کلمه طیبیه از دهن نکشد

وزیر بند هوای لایعنی کوتاه بند و پیش اعتقاد است
کنند تا طریب و راست نگردد در میان پشتی بندازد
و چهل و چهار پر کلاه اصلی از طهارت عبادات ظاهر
از غسل وضو در پیوستند تا بر مرکب نفس سوار
شود از صبح تا شام در کام طریقت نگرداند و عیان
صدق از دست رها نکند و هر شب میدان قلاب
در کشت تک و پویه رکوع سجود بداند و در روز
جاشنی ریاضت صوم مجازی و صوم صوری دهد
تا فریه نشود و شکل سنت پیغمبری تلاوت تسبیح
از وظایف سبته دارد تا بابد ماند و دست کلمه
قیام و قعود و پس کش ادویه از خود جدا نکند تا فوت
باطن حاصل گردد و استیسا عشق محبت حق تعالی
زیاده تر گیرد ساک صادق لایق تلقین مرشد گردد و
دایم الحال حجره خلوت در قاضیه مراقبه و کز و فکر
در آخر مجاهده برضای حق سبته دارد تا بالوی
مادیان دنیاوی و رداغ نرسد و توبه قناعت

بادیده اسم ذات از زبان گذارد و در وقت فرد
او آمدن قابضه برضای کلمه شهادت از گردن و
دو زکند و جل لعین با اعتقاد درست از پشت فرد
نیارد و گیس را لا حول و لا قوت الا بالله العلی
العظیم دایم بر خود دارد تا مگس شیطان در اندکند
و قبض کشش کلمه تجید تسبیح از دست نگذارد و غلبت
از کم خوردن و کم گفتن اختیار کند تا سرکشی و بریری
بخود راه نیابد و خواب غفلت کم خفتن و کم باختن
بودن لازم گردد و اگر پند در کام و پویه چهار زنگ
و عین در میدان قلب راست گردد میل نمیکند
شکر حضرت صمدیت بجا آورد و بغیر حق تعالی سخن
مرکوب سرکش مصلح من کرده سنت همیشه اذاجاء
نصرا ند بخواند تا همه وقت منقطع و منصور باشد تا پیروز
قدری قدری بطلاند تا همه ماندگی و کوفگی در وجود
نیارد و بعد از خواستن جز چاره استغفر الله نکند
و اگر غلبندی حاجت باشد باید که واده حیثیت
از غلبندی تلقین ارشاد پرورش نماید و چون تربیت

مرشد مجذوب در دل استقامت و بدعتی نفا
 سالکان طالب صادق را در بابکشد ای
 نفس دشمنای راه بردغای نه به جز معصیت نداری
 بز فعل بد نخواهی بازگر من کنم گوی رسوا شوی بخیر
 باز آئی و راه حق رو گو تو حرف مای به معرفت یوم
 و ربیان علم شریعت - و علم طریقت و علم
 حقیقت و علم معرفت - اما معرفت علم نبوت
 دنیای شریعت است و علم ملکوت نفسانی طریقت است
 و علم جبروت روحانی است معرفت حق و علم لا اله
 روحانی حقیقت است اما علم ناسوت این جهان است
 و علم ملکوت آن جهان و عالم جبروت قرب حضرت
 است نه رنجمان نه آن جهان یعنی باستان است و عالم
 رحانیت اتصال مع الله خود خود بی نشان است
 اما معرفت عالم ناسوت استقامت راه عالمان است
 و معرفت عالم ملکوت استقامت راه زاهدان است
 و معرفت عالم جبروت استقامت مقام عارفان است
 و معرفت

دقت

و معرفت لا اله استقامت عاشقان است
 اما معرفت عالم ملکوت نزدیک ارباب بصایر مختصر
 همنان و قاصد دیدگان از گفتن کلمه لا اله الا الله
 محمد رسول الله زبان راست آید بهت آن کن لا اله
 و ا پس گذاری و بحقیقت الا الله برسی چون با
 لا اله الا الله برسی امن یابی و امین باشی در دنیا اگر
 محمد رسول الله را الا با الله مقرون و منفصل ببندی
 آن شرک باشد قال الله تعالى لئن اشرکت لیحبطن
 عملک یعنی در باید گذشت اینجا ترا معلوم شود
 که حضرت رسالت چرا گفت اخذ یک من الشکر
 یعنی باز داشت بخوابم از شرک و شک و این که
 این شرک چه باشد بدان نور محمد باشد یعنی در پرده
 نور محمد خدای را باید دیدن قال النبی رایت
 ربی بعین ربی فی قلبی احسن صورته - اما مبتدیان
 این باشند که در پرده نور محمد خدای را نتوانند
 دیدن چون قبله اخلاص او شود نور محمد مقهور
 و منظر ببینند زیر نور الله در دنیا اگر چه فهم نخواهی کرد

اما سالک منتی را دو مقام است اول نور لا اله الا الله
الا الله در پرده نور محمد رسول الله همچنان بیند
که نور با متاب در میان آفتاب و مقام دوم باشد
که نور محمد را نور الله چنان بیند که نور کو اکبر را در نور
با متاب اباش لا اله الا الله را راه رویشی
پس الله برسی قال الله تعالى اولئك هم المومنون
حق چون اینجا برسی مومن باشی درینا خبریرون صورت
فهم کند ای سالک بدان چون نور خود بدرای بدانی
سلوک کردن این معنی بود اما گفتن و شنیدن و دانستن
و فهم کردن این سخنهای حروفهای بنانی نه کار کسی
و همه کس باشد و در میان و قاصدین کار فهم
ظاهر افتاده اند و ما کن عن الخلق غافلین و از لا
اله الا الله چه خبر داری که صد هزار سالکان طالبان
حق تعالی در دور لا اله الا الله باین دایره نفی نهاده اند
در یک حلقی دو حلقی از جمیع کوه سر لا اله چون ارکان
بیابان بروند با سببان حضرت لا اله الا الله ایشان بدانش
و سرگردان و حیران می غریز لا اله ترک نفی بدانش

و اثبات الله معرفت حق است و لا اله عالم عبودیت
و لا اله عالم الوهیت و ولایت عزت اما در سلوک
مذرج است چنانچه جمله سالکان میگویند لا اله الا الله
چون ازین مقام در گذرد یعنی لا نفی کند بگوید الا الله
چون نفی و فنا جمله در لا بگذارد خیمه در الله بند یعنی مقام
که در میان دو لا است و ا پس بگذارد در میان دو مقام
الله مقام فرد آید این دو مقام و این دو لا
و معاد جمله سالکان راه خدا است و ا پس بگذارد
باشد چون اعراض هم باشد فقط حرف هو شوند
جز هو هیچ نمی شود نباید و نشاید گفتن در دل و
جان نه بزبان از معرفت عالم لا الهیت پیوسته
هو هو گویند اما مستمع این سخنهای بنانی و مدبر
این حروف و رجاتی که خواهد بود و این صفت
معرفت کدام فهم کننده پوشانند درینا شنیده
لا اله الا الله حروف گویای باشتوی سلطان
العارفین بایزید بطاحی از گو گفتن این کلمه

توبه میکند و میگوید توبه الناس من ذنوبهم و توبتی
من فعل لا اله الا الله جلوی این گفتار چگونه فهم توانی
کردن قواچه شبلی نیز ازین گفتار توبه میکند
همه خلق را توبه از گناه به ما توبه گفتن بود از لا اله
آما هر مخالف شریعت نگوید و نه فرماید بلکه
صادق را استقامت معانی رموزات دریافتن باید
چون حق تعالی مرآدم را بیا فرید و روح در قالب
آورده چون آدم نبشت فرمان آمد اطاعت محمد
کلمه عرض کن بهتر آدم گفت محمد کسیت فرمان رسید
محمد یکی از فرزندان ذریات تو خواهد بود اطاعت او
مرتزاق فرض عین است ندا آمد بگو لا اله الا الله
محمد رسول الله بهتر آدم عرض کرد و در دایره سلام
درآمد و فرشتگان منوب نیز کلمه گفتند اما مقصود
آنست اگر کافری صد سال در روزی هزار مرتبه
لا اله الا الله گوید در دایره اسلام نیاید اما یکبار
گوید

بگوید محمد رسول الله مسلمان کامل گردد و کفر صدها
حبطه شود اما بد آنکه در استقامت علم شریعت
اطاعت عالم ناسوت مسلم را تمام کلمه گفتن فرض عین
یعنی معرفت اسلام است و در استقامت عالم طریقت
اطاعت عالم ملکوت سالک را از گفتن کلمه لا اله
لغی خود باشند و اثبات الا الله سوی بود چون محمد
رسول الله کلمه در ضم کند آن شرک باشد از شرک
در باید گذشتن مقصود آنست که پیش از مشغولی
بعد مشغولی تمام کلمه گفتن مر سالک را واجب است
اما در استقامت علم حقیقت دریافتن تربیت
جذبیه اصلاح باطن اطاعت عالم بیروت جزم
ذات داند دیگر هیچ نشاید در دل جان بزبان
استقامت کمالیت محمودیت ملازمت مطلق قلب
متابعت حضرت رسالت اطاعت عالم لایهوت
جز موبه هیچ و نشاید گفتن و در دل و جان نه بزبان
چند نام مرشد در وجود صادق هو هو گوید اما محبت
مرشد تربیت سالک میزدوب که صاحب شریعت

باشد طالب صادق سالک مجذوب طالب صادق
 استقامت قرب حضرت مطلوب و مقصود کمال
 رسید بدین معنی حضرت رسالت حدیث فرمود
 قال البنی صلی الله علیه و آله وسلم من عرف الله
 و من قال الله لا اله الا الله و من عرف الله کل
 اما صدر المشایخ قاضی عین القضاة فیض
 میگوید کلمه گفتن و مسلمان شدن و در دایره اسلام
 درآمدن و تکیه بر کلمه است چنانکه قوله تعالى لا اله الا الله
 معنی و من دخل حصنی الیمنی عن الی یعنی حق می
 فرماید کلمه لا اله الا الله حصاری من است هر که در آید
 حصاری من الیمن باشد از عذاب من اما چون این کلمه
 امروز شمار از معاصی بازداشتن نمی تواند از عذاب
 و دوزخ بازداشتن نتواند پس معلوم است بدو جای
 نمیگنجد و زبان گفتن قال بود چه فائده خواهد کرد
 در اینجا کافر را گفتند کلمه گو و مسلمان شو کافر گفت
 نمیدانم اسلام چه فائده باشد مگر اسلام آنست که
 که سلطان یا زید بخواجه شبلی و شیخ سعدی دارند

یا اسلام آنست که شما دارید اما اگر اسلام آنست که
 بزرگان دارند آن خود اندازد مانیت و اگر اسلام
 آنست که شما دارید پس همچنین کفر است بهتر است از اسلام
 اما استماع این سخنها آنچه تدارک این معنی ها که خواهد بود
 بعضی جز بیرون صورت فهم نکند بیان کرده ام
 بل تو من لا اله الا الله بنی غیرش به پر میزند که اله بنی به نفی چه
 حاجت که نفی کنی بنی فنا باقی چند و اسم زنی بنی الا است
 جمله حقیقت بدان بنی تو طاسم است اندر بیان
 بگویم ترا بگذر از علم قال بنی سخن بشوای عاشق از علم خایه
 کسی در شریعت بود که در دل بنی از نقصانش همچون مانع خل

معرفت چهارم
 در بیان دانستن جذبه اصلاح استقامت

بدانکه چون وقت نهضت رسد در آخر زمان عالمان
 و زاهدان و صوفیان بی مرشدان سالکان خیر مجذوب
 برای عبادت شهرت خودهای از تکلیفات جمیع دستا
 و جز آن ظاهر برای مردمان بی شمار شکم پرستان باشند

و بعضی مردمان علما را بهر دو حرص دنیا گرفتار
بسیار درویشان نفس پرستان بودند بد آنکه خود پرستی
و نفس پرستی و بت پرستی یکی است انواع مردمان علما
آخر الزمان نفس پرستان بی خبر اند معرفت ایشان شهرت
ظاهر جزیه و دستار نباشد و هیچ عبادات معرفت
حق پرستی در دل ایشان ثابت نبود بد آنکه از بوسه
معرفت حق تعالی بعید باشند هرگز بقرب حضرت خدا
نمی توانند رسید باید که سالکان غیر مجذوب را درین
سخن هیچ شک نباشد و شرح کردن این طائفه
ممکن نبود بد آنکه شرح این طائفه عاشقان خدا است
دانند بعضی اولیا را کامل سالکان مجذوب همه را
شناسند و معرفت هر یک طائفه در خاطر دارند
و در مقام غزلت نبهوت غمویت شوق عبودیت
همیشه در یاد حق تعالی باشند و از صحبت علما قاهر
و دیگران سبب گفتن و شنیدن علم قال لا اتصال عالم
ما سوت از خلایق عوام اغراض نمایند تا استقامت
لیلاً

لیلاً و نهاراً با سپانی قرب حضرت بمطلوب مقصود
کمالیت رسید بد آنکه چون حضرت رسالت را فرمان
حق تعالی میرسد که برای خلایق وعظ و نصیحت تربیت
کن حضرت رسالت فرمان دادی زبان را حکمتی بایمیر
الو اسط من الخلق و چون از گفتن زبان باز ماند
بعل دل پیوستی فرمان می شد دل را در جنبی بارج
الی الحق دایم الحال عند الوصال بعل باطن ازل
جان بختا پیوستی بد آنکه علم انبیا ازین راه
دل بود از راه تعلیم تحصیل درس از کسب توفیق
و اتینا من الدینا علما بد آنکه علمی که تعلیم اوار
راه اخلاص اصلاح باطن حاصل آید آنرا
راه علم لدنی خوانند این علم خداست تقابل
و تقدس اما با هر کس شرح کردن در خصیت نیست
الا بر منور است کثیر و اگر کسی شنود و طاقت
سماع ندارد بسیار کسان علما و زهاد و اولیای شریعت
مختصر همان صفت اسرار حقیقت سخنهای

اسرار الله از عارفان کامل شنیده اند و در
گفتن ممکن نیست و استفهام بعضی خلایق اشغال
و تمامی معرفت حق تعالی ظاهر و آشکار کرده است
و در قرآن و احادیث و تفسیر ظاهر فرموده یعنی
چون بعضی خلایق قاصد دیدگان انکار آرند و شرح
آن تجربه موز است حرام است و انبیاء را فرمان
انیت لا تحکموا من الناس عن اسرار الخیر و است
ولا موت الا بالاعرافین حجاباً مسطوراً و در موهل
تیر در حدیث فرموده است اما معرفت جذبه
اصلاح باطن اطاعت با سبانی عالم جبروت
بخزائن کامل طالب صادق تربیت و است
نیاید زیرا که مجموع آدمی معرفت نفس و روح است
اما نفس جای شیطان و دل مجموع فرشتگان
و روح محل نظرگاه رحمان یعنی صفت نفس بدین
جهان و صفت دل بهشت جاودان و صفت
روح پیوستن اسرار نهانیت الغریز طلب المؤمن

عشر الله

عشر الله و قلب المؤمن بیت الکعبه و
قلب المؤمن بیت النجمه و قلب المؤمن مراتب
لغای زیر که دل مؤمن مؤنس اوست و محبت
اوست و هم موضع اوست و موضع اسرار است
پس دل مؤمن غیر خدا نشاید بود که عاصی گردد
و آنچه غیر دوست خیر یا دحق نیست بر مثال جبهه
دنیا است و جبهه دنیا سزاوار عرش الله و بیت کعبه
بیت الاقصی و سزاوار آئینه حق تعالی بنود و
سبح می روند اما بهر که از تربیت مرشد
مجدوب طواف قلوب کرده بمقصود رسیده هر که
از راه دل نه پیوست حق را شناخت و در گمراهی
افتاد از حق تعالی بعید چنان افتاد که هرگز محبت
قرب حضرت عزت نه پیوند دید بدانکه اگر مرشد
کامل طالب صادق سخنی بگوید باید که مستمع دل
حاضر دارد و هر سخنی که از مرشد شنود دل گدازد
و بران به استقامت کار بندد و در دل استوار

کنند تا فراموش نشود اگر سخنی از مرشد شنید و بدل
نداشت از غفلت بسیاری فراموش کرد مثل چنان
ماند که دانه تخم جو بر عنایت بر زمین سخت ناکانه
افتاده باران بارید اما از زمین خشک بر نیامد و در
و اگر سخنی از شیخ شنید و فهم کرد و در دل داشت
اما بعمل مقرون کردن قدم ثابت در دل استقامت
کار نه پیوست مثل چنان ماند که تخم دانه جو در روشنی
در زمین گشت افتاده باران بارید دانه نروید اما بر
صحبت مرشد از باغبان پرورش نیافت در هوا
ناستبان پیوست خشک شد هیچ مقصود حاصل نکرد
و اگر سخن از مرشد و انا بشنید و دریافت و فهم کرد
بلاغت بعمل باطن پیوست و گاهی بعمل ظاهر اما اثر
عمل اصلاح باطن غالب نیامد تا بهمال کمالیت
گاهی قرب حضرت بمطلوب و مقصود رسید مثل چنان
ماند که تخم دانه جو هر در روشنی در گشت افتاد باران

بارید دانه نروید و بر ادا اما از بروی سنگی سخت
آمد هیچ معرفت در دل استقامت نگرفت و کمالیت
قرب حضرت پیوست و اگر سخنی از بزرگی شنید
و دریافت و از بزرگی دیگر هم سخن شنید همچنین چند
محل تربیت یافت و در عمل او را کمالیت نه پیوست
مثل دخت دشتی بود یعنی دخت خود رو بود او را
محافظة که کند و خاریستی که کرده که نگار دارد و سوه
آن درست دخت کم بها و کم لذت باشند اصل معرفت
اینچنین کسی روی تربیت و روش مرشد خود رو
خواستند زیرا که در محل تربیت نیافت از آنکه باشد او را
نگاه دارد از شر شیطان و اگر سخنی از شیخ مرشد کمال
شنید و در دل داشت و در استقامت کار پیوست
یعنی تلاوت فقط مطلوب اطاعت جذبه اصلاح باطن
بعمل غالب آورد مثل چنان ماند که تخم دانه جو بر عنایت
در گشت کاشته افتاد باران بارید تخم نروید و مرشد
مثل باغبان است نگاهبانی و خاریستی میکند است

فناخت لیل و نهار از تربیت نصیحت از آب صفا
پرویش می نماید و آنچه گاه و خاشاک نفسانی و شیطانی
کرده او برآمده باشد و وریکند نادخت کمال گیرد و میر
طالب صادق لایق سجاده بود از صحبت مرشد کامل
تربیت سالک مجذوب بهال باغ گردد و سوره آن
بهال پیش بها و بالذت باشد و مرید لایق خلافت بود
اما مردی از مرشد کامل سخنی بشنید و دریافت در عمل
باطن استقامت پیوست چه فائده باشد مثل چنان
ماند که مردی از علم عمل کیمیا استاد است و یا مردی
از علم خیاطت و حالت کامل است اما در عمل مقرون
نمیکند یعنی از داشتن پیچ دست نباید هیچ مقصود حاصل
حاصل نگردد تا عمل مقرون نکند ای درویش دنیا مثل موج
دریاست عاقل بر موج دریا عمارت نسازد و از غریز
درویشی اختیار کن که عاقل ترین او میان اهل معرفت
ای عزیز درویشی با اختیار خود اختیار کرده اند اما کمالیت
پرو مرشد باید شناخت تا مرید هر کسی نشود بداند که کمالیت

پرو مرشد آنست که او را از عالم حقیقت عمل اصلاح
باطن تربیت بدل باشد یعنی از عمل ظاهر پرو مرشد را
بجوید و ایشان را علم ظاهر نبیند اما بدانکه درویشان
کامل دو طایفه اند که برای شیخی و پیشوای رومی باشند
یکی سالک مجذوب و دوم مجذوب سالک که ایشان
لایق صحبت تربیت بیعت ارادت باشد اگر مرد عالم
زاهد متقی صلاح باشد اما شیخی و پیشوای کردن و خانه
خلافت دادن مردمان را بیعت ارادت تربیت
قبول کردن و مرید گرفتن کار دیگر آنست ای عزیز بسیار
کسان را دیدیم و معاینه کردم که لباس ظاهر شهرت
لبوسات جبه و دثار غیر استعداد تربیت جذبیه اسلام
باطن آنکه درویشی بر خود بسته دعوی شیخی و پیشوای میکند
و شیخی را برای طلب فتوحات مال و جاه ظاهر را از
تمسکات همچو صیاد دام نهاده اند بدانکه هیچ استعداد
کمالیت درویشی و تربیت دل و جان استقامت
ندارند و صحبت مرشد کامل نصیحت ارشاد اطاعت

جذب اصلاح باطن مرشد مجذوب تربیت نیافته اند
بدانکه از بوی معرفت حق تعالی بعید و غایب
زیراکه ایشان در بلایای دنیا و آخرت گرفتار اند و دور
از بیعت ارادت بی تربیت در بلای دنیا و آخرت گرفتار
میکند حق تعالی جمله طالبان صادق سالکان مستعد
از صحبت تربیت ایشان نگاه دارد و در لغایب سالکان
را معائنہ کردم انواع علما و زهاد و صحبت مرشد کامل
رساند اما ایشان در یافتن علم حقیقی بیسج بوی
معرفت حق تعالی در دل نباشند بدانکه این علامت
از چهار چیز خالی نبود اول مرشد مجذوب استعداد عبادت
خصیات لازمست حفظ قلوب کمالیت ندارد دوم با سالک
صادق را متابعت راجع مرشد کامل استقامت نباشد
سیوم بامر طالب صادق مطیع را در حقیقت سالک
راه نبود چهارم با سالک راه حقیقت از اعمال فضول
تجلیات ترک نکند بدانکه اگر کی ارادات پیر خفته کلاه دارد

او مرشد کامل تلقین ارشاد تربیت ندارد و تربیت
سالک مجذوب هرگز بخدا نمی تواند رسید و اگر وی
اجازت ارادت پیوند خلافت دارد اما تربیت تلقین
جذب اصلاح باطن از مرشد مجذوب استقامت
در دل ندارد از خند الله معید لا وصال است بیعت را
ارادت مریدان گرفتاری و تلقین ارشاد تربیت کردن او را
نشد زیرا که مرید مبتدی باشد بدانکه چون مردمان
ایشان کامل اهل معرفت عاشقان حضرت و واصلان
حق تعالی در اطاعت باطن دل خود را حاضر نیابند
در پنج موضع نشان است که روزن دل بسته
گردد اول در وقت قرآن خواندن دوم در وقت نماز
گزاردن سیوم در وقت ذکر زبان کردن چهارم در
سخن گفتن پنجم در وقت کنایت کردن چون روزن دل
بسته گردد سالک را حجاب راجع بود هیچ حضور
بنا لایت فرو ماندن تعالی عزیزی بالا لبهر

راست میگویی نمیکویم فرو بالا به کسی کو سرخی باز
چرا از دلتعالی اندیشه دلا این روزن عشق است
نبا شد خانه خانه به معرفت نجم به بد آنکه حق سبحانه
تعالی با حضرت رسالت پناه نود هزار سخن در شب
معراج بترتیب تلقین نصیحت فرمود در لفظات
قاضی احمد غزالی منقول است روایت میکند امیر المومنین
ابا کر صدیق رضی الله عنه چون سید المرسلین را
شب معراج بردند قدم از مقام منزلت سید المنتقی
چون پیشتر نهادند هر چهار طرف کمالیت قدرت
عظمت جلالت حجابهای نور تجلای روشن تر از
آفتاب منور دید چو نظر پیشتر کرد در میان حضرت
اسد علی مرتضی صورت شیر استمعل زنجیر از طوق
در بندگی کردن ایمانیت دهمشت بر در استاده است
چون حضرت رسالت را بدید سر فرود آورد در خاطر مبارک
همایت اسد انبیکو در دل حاصل آمد نظر جانب راست
گردانید مردی را دید زیر سایه عرش کلیمی از ستر پائینده

در استراحت است در خاطر مبارک گذشت خداوند
بند ضعیف را پیغمبر اولین و آخرین گردانیده است نام خود
و نام بنده در کلمه طیب در آوردی و مراجعیت خواندی
درین مقام عظمت از مهابت و هیبت بادب استاده
می لرزم این کدام مرد است که درین محل جای خواب است
ند آمد ای محمد این مرد خوابه اویس قرنی است
حضرت رسالت گفت که بدین خوابه اویس بسیار
آرزو دارم فرمان رسید ای محمد خوابه اویس ما بعد
سی سال قدری در استراحت است مرتجانی حضرت
رسالت نظر سوی چپ گردانیده دو جانور سبز
دید توک زترین پایا لعل طوق بندگی سیاه در گردن
مثل کبوتر یکجه نشا ط کنان درون پرده بیرون برده
می آید و می رود و دویم جانور بجای خود نظر پیش
دارد حضرت رسالت در خاطر التماس دارد باری
اینها کیانند فرمان رسید ای محمد کی آنکه در میان است
میکند روح شمس العارفین عهد بعید شد که روح با خد است

اطاعت من الفت گرفته در استقامت عبودیت باطن
 نیازمندی یا دمن متابعت نبوت در بندگی قدم ثابت
 از حجاب حاضرست دویم سلطان العارفین بازید
 بطامی است لیل و نهار آنکاهبانی دل و جان نیازمند
 عبادت سمیعات بصارت اطاعت فرمان برداری با
 من است استقامت دایمت ملازمت نزد من با سبانی
 میکند حضرت رسالت سکرانه بجا آورد و در کت نماز ادا
 کرد الحمد لله که راست من اینچنین مردمان در قرب حضرت
 انصال دارند فرمان رسید ان الذین یبايعونک انما
 یبايعونک لعلهم یسعدکم و انکم لکافرون
 عیان تجلیات ظاهرا و باطنی است کسانی که ای محمد اصل
 صلاح آدمیان خاص اولیای سالک و خلفا
 صادق و اصلاک من لطیف الرسول فقد اطاع الله
 ایشان قرب حضرت مقامات عالی دارند حق کسی که
 تربیت جذبه اصلاح باطن استقامت کمالیت
 عبودیت اقلین با سبانی حفظ قلوب اطاعت

۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

و استقامت شریعت است و سی هزار سخن پرسیده
ناپرسیده گوی بد آنکه درین سخنهای عبادات نکلمات
در یافتن اسمای صفت عبارات عالم ملکوت و استقامت
علم طریقت است و سی هزار سخن پرسیده و ناپرسیده مطلقاً
نگوی بد آنکه محمد درین سخنهای بر شبات جذبه اصلاح باطن
و تلقین عبادات خفیات و تلاوت حفظ قلوب
در یافتن هدایت باطن پیوست عالم جبروت استقامت
قرب حضرت کمالیت علم حقیقت است فرمان رسیده
ای محمد بد آنکه علم حقیقت از خزانه اسرارین است
بفهم معانی رموزات آیات تفریقات در یافتن
سخنهای علم حقیقت مر علماء و زهاد را جز تربیت
مرشد در یافتن رموزات استقامت نادرست
و کسی را درین علم حال عند الوصال در یافتن حروفنا
علم لدنی جز صحبت مرشد بفهم حاصل نکرده ام الا
برموزات کثیر بد آنکه ای محمد چون مردمان علماء
زهاد و طالب صادق بشناسی برای استقامت

تربیات

تربیات رموزات بگیرم چون سالک معتقد در یافتن
معانی آیات و حدیثات و تلقین قول مشایخ استقامت
معانی ابیات لطافات در یافتن تربیات بدل و جان
خواهد پیوست آوردی با خواهد آورد و من بعشق
محبت بر آن بنده نظر مرحمت کنم در یافتن استقامت
معانی حروفنا علم لدنی پیوستن تلاوت حفظ
قلوب سوی خود راه حقیقت نمایم بد آنکه ای محمد
اورا از اطاعت باطن متابعت تو بنظر محبت
جانب خود گشتم و نصیحت تربیت مرشد مجذوب
از راه عشق و محبت عاشق گردانم ندانم که بد آن
ای محمد از محبت تو بهره هزار عالم آفریده ام اما تو بفای
اسرار غایت خود در یافتن جذبه عشق محبت هدایت
باطن راه حقیقت از خزانه اسرارین است قال الله
لئن ائسان سری وضعت بد آنکه ای محمد سرایا انسان است
و انسان کامل در یابند و مراد و دل بشناسند و بمن رسند
بد آنکه ای محمد تربیت جذبه اصلاح باطن در یافتن راه حقیقت

جز آن کمال ثابت نیست هر که از بندگان من طالب
صادق روی بمن آرد و معرفت من در دل بجوید
عین آنست که برای تربیت تلقین مرد طالب صادق
بهر شد رسانند و با مرشد کمال صادق بسوی من رسند
ندا آمد ای محمد عمر آدمیان را دهها شمار دادده ام
یعنی دوازده ساعت روز دوازده ساعت شب
هر ساعتی هزار انفس از هزار آدمیان و جز آن
بیرون آرم و روز قیامت از بندگان علماء زاهد و
مردمان است تو حساب هر دمی و سوال کنم که این
دچار آنچه کار بر او دید و در چه فرد بر دید و درین حیات
چه کار کردید ای محمد کل مخلوقات موجودات را گویای
و بنیای و شنوای در وجود هستی و حیات ازین
انفس دههای شمارست و من در دلهای هر چیزی
حایل هستم خود در آرم و خود بر آرم و هستی حیات قدرت
و توانائی غیر من کسی را نیست و نباشد و من بر سر
راه عشق هستم و هستی وجود ظاهر و باطن مراست
ای محمد مرا از بندگان عجب می آید که علماء و زهاد از

مردمان است ما را در میان نمی آرند و مرا در میان نمی بینند
و از اطاعت باطن نمی شناسند و هستی خود بخود گرفتار
اند روز قیامت وقت حساب از هر دمی و سوال کنم بد آنکه
ای محمد در روزی از روی حساب چهل و هشت هزار سوال
باشد بندگان من است تو حیات عمر خویش کی جواب داد
تواند ای محمد مردمان علماء زاهد اهل صلاحیت طالبان
صادق را تربیت نصیحت و زیادتین جذبه اصلاح
باطن تلقین کن تا بندگان خاص اهل معرفت بعمل صلاح
در یافتن تربیت را حقیقت معرفت من دریابند و طالب
من باشند و مرا در دل بستانند و من رسند بد آنکه
روایت مسطور است چون سید المرسلین از شب معراج
بدینا آمد بعد ادا می نماز باید آدو میان اصحاب این حدیث
فرمود قال النبی صلی الله علیه و سلم اخی من زمسی من سلک
طریق فی القلب الی طریق الانبیاء و الخلفاء الکرام
و لا ارم اغنی - دیگر حدیث فرموده قال النبی صلی الله علیه و سلم
حاضر من ذکر الخفی فهو من و کل نفس من ذکر الخفی
فهو من روایت میکند امیر المؤمنین ابابکر صدیق

روزی سید المرسلین در مقام خلوت میان یاران راه حقیقت
استقامت یونندگان قرب حضرت تفسیر معانی رموز
آیات و حدیثات تربیت جذبه اصلاح باطن ملحقین عالم حرم
بروش و عظم نصیحت ارشاد حدیث فرموده قال النبی
اناس کلهم اربعة اقسام قسم شیهون البهائم وحشی فهم
انباى الله ^{الشیخ} ترجمه آنست بدانکه ای یاران بعضی مسلم
اسم و رنگ و بوی دارند اما هیچ از معرفت شریعت خبر ندارند
آدمیان تارک صلوٰه همچو مردمان در مقامی غیر کتب شکم
پرستان فرزندان دنیا همچو حیوانات بهائم وحشی اند و
قسم شیهون البهائم الهی و هم الزماد بدانکه ترجمه آنست
ای یاران طایفه اهل علم که مغرور علم دسی از عبادت تجلیات
اطاعت اعمال فضولات با تفرقه خطرات عمارت خود برستی
عبارات دیری نفسانی طالب نجات مخفرت آخرت سازند
جنت باشند و در یافتن عبادات خفیات از اطاعت جذبه
باطن مست استقامت حق پرستی صلوٰه رحانی تربیت مرشد
کامل ملحقین از دل خبرند از نه همچو تمثیلات بهائم اهل اند و قسم

شیهون الملائکه و هم الانبیاء ترجمه آنست بدانکه بعضی
بی فرمانی مرشد که در اطاعت باطن یا دحق تعالی استقامت
در دل و جان نبوت و ایم الحال تلاوت حفظ قلوب
رسیدگان قرب حضرت رسولان خدا استانی همچو تمثیلات
ملائکه مقرب چهارم آسمانند و قسم شیهون البهائم
و هم الاولیاء و صدیقون ترجمه آنست که بدان یاران
بعضی مردمان اهل معرفت بعمل صلاحیت انسان کامل
عاشقان حضرت که از صحبت تربیت مرشد کامل در یافتن
عبادات خفیات جذبه اصلاح باطن که متابعت نبوت
ملحقین تلاوت حفظ قلوب لیل و نهار اقبال نبوت
و ایم الحال اطاعت باطن پیوستگان با سبانی قرب
حضرت کسانی که سیر و طیر مقام الوهیت استقامت
ولایت کمالیت دارند و اصلان حق تعالی همچو تمثیلات
پرندگان مرغان بهشتی عرش اند قال النبی للناس
کلهم مائة العالمون و العالمون کلهم ملک الا العالمون
کلهم عرفی الا المخلصون و خطر عظیم الا العاشقون
حضرت رسالت فرمود مخلصان بعد از بیداری غرور

علم و عمل عجب است در استقامت عبادات تجلی است
عالم ملکوت عمارت عقبای نیازمندی همای دنیا و آخرت
اطاعت ملازمت اعمال فضولات مقام زهد خود را
چیزی و انسان در زمره واصلان شمعون خرم رفت جده
اصلاح باطن عالم زاهد سالک غیر مجذوب از محسوب
بعید است حضرت رسالت کیفیت امی بار انا جذب با نفا
معرفت اصلاح باطن نیازمندی حفظ قلوب در یافتن
استقامت با سبانی قرب حضرت شناسند و هر یکی اند
و با شقی هر یکی نرسد از هزاران سالکان یکی از
بسیار زاهدان کسی از ایشان ساکت در باید کرد
حقیقت صحبت تربیت حقی از مرشد مجذوب نیست
در استقامت تقوی جذب اصلاح باطن عشق و
و از اعمال تخلیفات عالم با صوت در گذشته تربیت
مرشد مجذوب معراج قلب در کار آورد تخم اعمال سعادت
با سبانی زلفین از دل نگاه دارد شعاع نور از کثرت
استداده حفظ قلوب آتش عشق شعله زنده است
از پوست بشریت و عالم آدمیت بدر آرد یوم تبارک الاضطرار
بود ایداهم فی الدنیا و قلوبهم فی الآخرة روی نماید سرحد فنا

رسد خود را نحو بند و کل من علیها فان و یقی وجیه یک
حاصل آید سالک بعشق ثابت تواند بود چون سید المرسلین
همه درین تفسیرت تربیات اختصار بشرح قلیل لفظین ظاهر
در هر روش بود که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین
آیه کلام بی نی و می آورد گفت یا رسول الله فرمان می
این آیه کلام من بر صلاحیت علمای زاهدان و مراد از آن
خود بگو و شرح قلیل اظهار تفسیر کن ما سالکان زاهد غیر مجذوب
قرب معرفت من در یابند و طالب من باشند و روی من آرند
و من رسد قوله تعالى ولقد یختمکم لئلا یسئلکم عینکم
لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولک کالانعام بل هم
هم الغافلون - امی محمد بعضی مردمان علمای زاهدان است
نویسند آدمیان اند مراد ایشان را دلهاست معرفت من در
عنی یا بند بدان و مراد ایشان را خشمهاست نمی بگردان
مراد ایشان را گوشهاست نمی شنوند از ان فضل بشریت
بر دلهای زاهدان غفلت بر فکر با و معانیهاست
ام علی قلوب اقفالها قفل بشریت دلهای این طایفه

سپید اما کاتب و قلم و کاغذ و مداد و کشش با
 حروف نامخلوق نباشد پس ای عزیزان قرآن ^{مقدس}
 کدام است بدانکه استفهام آنست که معرفت جذبه
 اصلاح باطن شناختن حروفهای علم لدنی غیر مخلوق
 اما جز تلقین ارشاد مرشد کامل هرگز مفهوم نشود بعضی
 مردمان قاصد دیده گان و ظاهریان محمد را صورتی و تنی
 و شخصی بدیدند بشر و بشریت نگفتند و قالوا ما هذا الرسول
 یا کل الطعام و ہمیشی فی الاسواق و در حق ایشان فرمان
 آمد قل انما انما بشر مثکم - اما ایشان درین مقام گفتند
 فقالوا البشر الما واحد انتبه انما اذ الفی ضلال
 و سفر در لغت اهل بصارت محمد را بحقیقت دیده اند
 و متابعت او سوی معرفت حق تعالی بدل و جان پیوسته
 اند و طالبان صادق را متابعت حضرت رسالت بحقیقت
 نموده اند تا بعضی پیغمبران گفتند اللهم اجعلنا من است
 محمد و بعضی اصحاب من صحبه محمد و بعضی گفتند اللهم ارزقنا
 من شفاعته محمد - ای عزیز درین حالت و درین ولایت اگر

اورا بستر خوانند بشر چونند که کافر سود حاصل در
 فرمایند بر خوان فقالوا البشر میدوننا فکفوا - تا و
 بیان فرمود آنست که احکم و حقیقت قرآن صفت مقدس
 که مقدون معرفت دلها و قصص انبیاء و ملائکه و اولیای
 و موط از معرفت و علم شریعت و اطاعت طاعت
 این فرقه برین آمده این کتاب بیطیب مابین الذرا
 کلام الله ظاهر و باطن برود یعنی گرفته است اما طلبان
 قرآن را کتاب برایشان نمودن القرآن ظر او بطناً
 و بطنه بطناً الی متعة البطن - بدانکه معانی آنست
 بر آیت از قرآن ظاهر است و پس از ظاهری و باطنی
 تا آئینه باطنی معانی است تفسیر معانی ظاهر کسی ندانک
 شود اما تفسیر معانی باطن که دریافت و که دانست
 و تفسیر کردن که توانست و در استفهام معانی که تواند
 رسیدن اما قول مشایخ و مخلصان کرام آنست القرآن ثلثه
 انواع کلام الله حقایق بر سه نوع است یعنی اول قرآن
 کلام مجید و فرغان مجید مخلوق است از ابتدا و از انتها جمیع
 کردن بسیاری و سپیدی از تفسیرات معانی تجلیات

برای اسما و ملاوت ملاوت زبان اطاعت عالمان و
زاهدان و عوام خلایق پیوستن کمالیت اسلام موجب
فرهش است غیر اتصال مع استقامت شهرت تربیت
و دوح قرآن تعریفات کلام ربانی از اسمای حروف
را علم لدنی بدانکه تفسیرت علم لدنی غیر مخلوقیت بعثت
تربیت جذبه اصلاح در یافتن اسم ذات عین الیقین
و لایم الحال اطاعت عبادات خفیات تلقین ملاوت
حفظ مکتوب پیوستن با سبانی قرب حضرت استقامت
در دل و جان که خرب تربیت ارشاد مرشد کامل مجذوب
تفسیرت معانی اسرار حقیقت هرگز مفهومی نگردد اما پیوستن
قرآن تعریفات کلام ربانی در یافتن سخنان معانی و رموز
کلمات قدسی که کمالیت استغراق مستی حق تعالی از زبان
دل اولیا مقرب عاشقان حضرت برای ارشاد طالبان صاف
سوی معرفت پیوستن راه عشق محبت سخنان فارسی
از زبان دل اولیای کامل بیرون آورده اند بدانکه تفسیرت
کلمات قدسی خرب تلقین ارشاد مرشد کامل سالک مجذوب
اما مرید چون طالب صادق صحبت تربیت مرشد کامل در این

عبادت

عبادات تلقین علم حال عند الوصال کمالیت یا بدعقبت
الا تکلیف و کرامات اهل البغایت استغناء اتصال
استقامت بمطلوب مقصود کمالیت رسد و بغیر رموز
کمالیت حضرت رسول مجذوب هرگز معانی استفهام نمود
الغیر رموزی از کمالیت حضرت رسالت بختی که
سید المرسلین ابابکر صدیق را گفت ای ابابکر در روز محبت
مشتغول هستی ابابکر گفت یا رسول الله در چه مشغول شوم
حضرت رسالت گفت درون حجره ما هدیه بین این مشغول
من دارم آن اختیار کن بدانکه سید المرسلین نه حجره داشت
چون شبی ابابکر برای دیدن عبادات مصطفی در حجره در
هر حجره غیر مشغولی حق تعالی نیافت بدانکه محمد در نماز
بند کرجلی و مجلسی در مراقبه ذکر غنی و محله در ملاوت ظاهر
و محله در باطن مشغول دل و جان در هر حجره بعبادت
خدا استغناء مشغول یافت پس بدانکه در نیل کمالیت
کمالیت او را چگونه بشر گویند اما مقصود آنست که جزین
بشریت بشریت حقیقی محبت و جز این جهان جهان دیگر است
افمن شرح الله صمدات الاسلام فتوح علی نور من دینه ان

نور خدای تعالی از آن گویند آن فی ذلک لیدکر
 ملن کان له قلب رهناک این آیه هم شده است
 الحدیث - معرفت هشتم
 بیان تربیات حضرت رسالت و فهم بوساطت اطاقت
 جذبیه اصلاح باطن - منقول است روایت میکند
 امیر المومنین عثمان روزی سید المرسلین مقام خلوت
 بابا بکر صدیق و علی و حسن و حسین و ابوبکر و بلال و ابی
 طالبان راه حقیقت استقامت جویندگان فریب حقیقت
 تعریفات معانی و رموزات تربیات تلقین معرفت
 جذبیه اصلاح باطن در ارشاد استقامت پرورش
 می نمود چون عمر خطاب بخدمت رسید سید المرسلین لا تقبل
 گفت یاران در خاطر کردند که ابابکر و عمر مرد و خسر و یاران
 علی باشند و حضرت معرفت امیر حقیقت استقامت معانی
 رموزات آیات و حدیثات ترا بکرو علی را تربیت پرورش
 استقامت تلقین نموده و از عمر دریغ داشت حضرت رسالت
 ناگاه نظری فرمود ای یاران من از عمر دریغ نداشته ام اما
 چون طفلی صغیر یعنی شیرخواره را احکوه شیرین و گوشت چرب
 و بریان بخوراند معرفت شود احتمال نکند چون صفت
 کمالیت

کمالیت بلاغت رسد هیچ اکولات مطهورات متروک و باز
 مقرر گردد عمر از خداست قال رسول الله عمر مقام و خدمت
 سوال پرسید یا رسول خدا کجا است قال رسول الله فی قلب
 عباد المومنین مرات الله تعالی که بین اصبعین من اصابع
 الی رحمان الله تعالی فی کل لوم و لیلة ثلثایة نظره اس
 مرات قلب المومنین و السلام عمر پرسید یا رسول الله کیست
 و مسلمان کیست و بیان فریقین فرق چیست قال
 النبی ان الناس کلام اربعة اقسام قسم مومن و قسم مسلم
 و قسم منافق و قسم کافر ای عمر قلب المومن حاضر
 من ذکر الحقیقی فهو مومن و قلب المسلم غافله من الحقیقی
 فهو مسلم لیس بین عبد المومن و المسلم فرق ظاهریة
 الا من طریق القلب الزاهد مسلم و العارف
 مومن قال النبی قلب المومن مرات المومنین المومن
 مرات المومن و الله مومن - یعنی خدا مومن
 و بنده مومن ای عمر بدانکه معرفت مومن در اطاقت
 جذبیه اصلاح تلقین عالم جبروت تربیات عبادت

خفیات متابعت نبوت نیازمندی ملازمت حفظ
ملازمت عبودیت استقامت پاسبانی قرب حضرت
بخدمت رسیدن را گویند و مسلم با مقتدا بنی حجاب
ظلمانی و نورانی در استقامت علم ناسوت و ملکوت
از قرب حضرت بعید وصال روایت میکند علی اکرم
وجه که روزی در خلوت حضرت رسالت سید المرسلین
پرسیدم که یا رسول الله امتی کا البنی بنی اسرائیل
کیانند حضرت رسالت فرمود ای علی بدانکه از عالم
و فقیهان و زاهدان مردمان اهل عمل صلاحیت اولیای
سالک و خلفای صادق انسان کامل که محبت مرشد تربیت
سالک مجذوب باطن جذبه اصلاح باطن و اطاعت
عالم جبروت نیازمند حق تعالی متابعت عبودیت قرب
اطاعت باطن متابعت نبوت کمالیت حفظ استقامت
قرب حضرت و اتصال مع الله بخدمت پیوسته باشد
العلماء امتی کا البنی بنی اسرائیل گویند علی پرسید یا رسول الله
العلماء و رفته الانبیاء کیانند سید المرسلین گفت ای علی
علم الانبیاء بتعلیم از تحصیل نبوده است بلکه علم انبیاء است

حقیقت

حقیقت نیازمندی اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت
در پاسبانی متابعت حفظ قلوب بر راه اخلاص عشق محبت
از علم لدنی نبوده است نه از راه تحصیل درین معنی میراث خیر
گویند که علین بدست آمد اما استقامت است که همین عالمان
و زاهدان انسان کامل اهل معرفت اولیای سالک و خلفای
صادق که از صحبت تربیت مرشد کامل مجذوب در یافتن نبوت
جذبه اصلاح باطن تلقین عالم جبروت نیازمندی اطاعت
باطن پاسبانی با حق تعالی کمالیت عبودیت دایم الحال
استقامت قرب حضرت بخدمت پیوسته باشند و رفته
الانبیاء گویند حضرت رسالت فرمود قال البنی من اخلص الله
ایحیی لیل و نهار صلوات القلب ظهر الاقرین بدانکه
ای علی حق سبحانه تعالی را در اعمال تکلیفات تجلیات
اطاعت اعمال فضولات راه ظهور برای امت ضعیف
بتکلیف آورده است اما انبیای دیگر را بزرعباد است
خفیات جذبه اصلاح باطن اعمال تجلیات راه ظهور نبوده
است و اولیای مقرب و اصلاان حق از امت من بدانکه

از تربیت جذبه اصلاح باطن فرمان برداری با حق تعالی
نیازمندی ملازمت حفظ قلوب متابعت عمل باطن میکنند
تا بمقصود سندی علی بعضی زهاد ساکنان غیر مجذوب
از معرفت بت پرستی اعمال نفسانی شیطانی الهیت ندارند
یعنی محکس بت باطنی خود شناسد و نداند که بت پرست
همه کس خود را موحد عارف داند جز او از بت پرستی خبر
ندارند بت شکن فارغ و آزاد حق پرست گمان برند
بدانکه ای علی هر چه جز با حق مصلحت کارهای دنیا و دگر
در دل تو آید و روح آنجا برود عبادت بت
باشد ای علی میان اصحاب بت پرستی با منی و اصحاب
کثرت اعمال فضولات عادت گرفته اند تو در آن کار عادت
نکنی یعنی عادت بت پرستی هرگز حق پرست نبود اما عادت
شستن و تربیت مرشد گرفتن کار مردانست روایت میکند
علی روزی حضرت رسالت در محن مسجد نشسته با یاران اصحاب
سخاوت همت و غبطه یقین تربیت میفرمود بهتر جبریل
آیه کلام ربانی وحی آورد گفت یا رسول الله فرمان می شود
تفسیر است

تفسیر است باطن استقام معانی اظهار تربیات اختصار
از آیه کلام من بر اهل سخاوت و همت دل بفهم معانی رموز
بشارت از مردمان است خود بگو تا سخاوت همت خیرات
دل معرفت من دریابند و مراد دل بشناسند و بمن رسند
آیه انبیت قوله تعالی - لن تنال البر حتی تنفقوا مما تحبون
و ما تنفقون من شئ فان الله عليم - حضرت رسالت فرمود
ای یاران فرمان حق تعالی رسیده است یعنی سخاوت
و همت دل کنند از برای رضای خدای تعالی تغیر از خود آن
چیز سخاوت همت دل صرف کنند که آنرا از دل و جان
دوست میدارند و در دل عزیز تر میدارند تا سخاوت
همت خیرات دل از مردمان است تو قبول کنم مردی جز
گفت یا رسول الله این کس مبلغ را بسیار دوست دارد
زیرا که بزرگی اغنیاء و مال است اگر مبلغ موجود است
همه چیز موجود است از تجارت مبلغ چند آن جمع کرده
برای رضای خدای تعالی بمصرف خیرات و سخاوت
صرف کنم مردی دیگر برخاست گفت یا رسول الله این کس

استقام معانی حدیث معرفت عالم جبروت بر خلقین
کامل تقریفات جذبه اصلاح باطن هرگز استقام نبود
قال النبی لا اله الا الله العارفين حجاب استوار سه در خلوت دل تا کنی
الفت توحید به حق را نه شناسی و رسی عشق نبوی -
معرفت هشتم - درین باب در بیان کفر ضلالت و کفر
بطالت و کفر دیری و کفر زمانای و کفر مذموم و کفر معصوم
و کفر مجازی و کفر حقیقی و معرفت توبه اختیاری و توبه نصوبی
و توبه مجازی و توبه حقیقی اما بشرح بیان کفر ضلالت
آنست دل مردم در عالم ناسوت توبه باطن امید فضل نبات
معرفت آخرت باشد در عبادات تعلیقات انسان یعنی بر
حرص و بویای است و نیازمندی خود و قصور و بیعت
استقامت در بیات عالی مقامات از امید حاجات
لغیبات فراوان و اطاعت عبادات مناجات طالبان
و یا از خوف دوزخ و از لطمی جان کشدن و سوال منکر و حساب
و حساب روز قیامت و میزان و کد خشت بلعراط اگر این خطرات
بحال

بحال اطاعت باطن در خواطر آید اینچنین عبادات
اعمال نفسانی آسایش خواستن و نگاه داشتن وجود خود
باشد برای حق بود و هر طاعتی که غیر خداست نفسانی باشد
نه روحانی و هر نفسانی بت پرستی بود و بت پرستی کفر ضلالت
باشد مخلصان کرام اهل معرفت اینچنین خطرات باطنی را
که نفسانی است بت پرستی را کفر ضلالت خوانند
یکی زاید و صد بت می پرستی به من مسکن یکی را می پرستم
اما معرفت کفر بطالت از عالم ناسوت آنست که دل مردم
بدین جهان از مطلب دنیاوی که طالب راجع اوست
و نیازمندی مطلوب در خاطر توجه بود از اشتغال هوا
ناموسات و تفرقه اعمال باقصات یعنی در حجاب
نقد در خواستن و در اطاعت عبادات دل بدان غمت
پایه مطلب مریدان و اطاعت مردمان و رومیت
منعمان و جز این بدین امید طاعت کردن درین جهان
خود پرستی چون باشد در دل اخلاص حق پرستی نبود
بت پرستی شیطانی باشد مخلصان صادق اهل معرفت

اینچنین خطرات تفرقه باطنی را کفر باطلت خوانند
که گمانند مسلمانی چون کفر از کعبه برخیزد به مسلمان کی
شود مومن چون کفر از عرش برخیزد به بد آنکه معرفت
کفر دیری از عالم ناسوت آنست که دل مردم متوجه
باطن طالب مطلوب هوای انسانی از دنیاوی نیاز
برای غلبی از کونین در دل باشد از کثرت استعداد
و اعمال فضولات عبادات عالم ناسوت پس جهان
پیوستن عبادات تکلیفات استقامت عالم ملکوت
آنجهان بدعا و حاجات نیازمندی مقصود طالبان معنی
حرص و هوای مطلوب بد و سر اسایچه غمشیش
و خوشی که در خاطر دارد بت باطن سنت و بت پرستی
ساک برگز حق پرستی نبود و هیچ ندی ر و انداز
و هیچ مقصود ساک حاصل نگردد و برگز بخد ارسد
مخلصان کرام اهل معرفت بعمل صلاحیت این خطرات
نفسانی را کفر دیری گویند که دل کی شرطیت
خانه دیوار چه دل خوانی به دل حقیقی است کعبه مقصود نیاز

برای روحانی به تو درون ناز و دل بیرون بکشتن
میکنی بهمانی به اینچنین حالت پریشان را به شرم آید ناز
می خوانی به آنکفر زاری از عالم ناسوت آنست که مردم
ببخیزی از آشنای و کلای تحفه از دنیاوی او بخت
بدان چیز متوجه بود و مقصود آن بحاله طاعت و قیام
و قیود مطلوب آن بدل باشد که طالب ناظر در خاطر آید
و دل او بران چیز گشتان بود بت و زنا رست و از خدا
بعید و لا حاصل است غیر مجذوب باشد مخلصان کرام
اهل معرفت این خطرات باطن را کفر زاری خوانند
که چون نباید دوست برگز در وطن به عاشقان
بی وطن باید شدن به بود در راه حق چون غیروست
در راه حق بت شکن باید شدن به اما معرفت کفر مذموم
از عالم ناسوت آنست که دل مردم از غفلت و شدت
و رکارت تفرقه خواص قلب انسانی از غیب همت حرکت
مردمان زیر دستان که خطرات از هلاکت نفسانی
بدانست که در خاطر آید و از غیبی و غرضی و غشی

و حسدی و عهده‌ی و عملی و غفائی بحاله طاعت در دل بگذارد
 و در مشغولی باطن رخ آنجا برود اگر این خطرات
 در خاطر بودند ای تعالی در دل کجا باشد از عند الله
 بی نصیب است مخلصان کرام اهل معرفت این چنین خطرات
 و سیمه را که معصیت دل بود و یا از منقذ استقامت
 انعامات خیرات و یا شدت هلاکت از مخلوق تصور کردن
 چون خدای تعالی را در میان نیارد و از خدا نداند
 کفر مذموم خوانند و کفر فقرت لیک شود انگیزه و
 خیزد بر روز سنا خیزد و بر بود زید از بی البصار به نیزم
 و وزخ است لیکن تیز به اما معرفت کفر معصوم است
 چون مردم نیت نماز شروع کند و تنهای یا امامت کردن
 بعد بگمراوے دل بروایت دراز کوفتن و یا بر کوتاه و ترا
 برود و یا قرات از بالا و یا فرو و خواندن در خاطر آید و یا در
 دل در فراق تسبیحات رکوع و سجود تشبیه افتد و یا حلا
 از شمردن رکعات و بدل داشتن قدر اوے و آخره
 و یا در قیام و یا در سلام تفرقه باطن حاصل آید چون خدا

و در دل نباشد خود پرستی بود زیرا که در گذاردن نماز نیست
 دل بر مصطفی نباشد و گذاردن نماز فرائض دل بر حق نبوده
 این چنین خطرات طبعی هر باطنی نباشد غیر است از خدا
 بعید الی وصال است مخلصان کرام اهل معرفت این کفر
 معصوم خوانند و بت پرستم من گمراه و تو زاهد
 وین که تسبیح بدستم نگیری زنا است ای موزن مرا
 جانب مسجد میخوانی یا کار خود کن که مرا بای و شاید کار
 اما معرفت کفر مجازی است که از ثروت اعمال فضول
 رسوم عادات شهرت خواستن میان خلایق از عبادات
 تجلیات و نفاق و ریای و خود بینی و طعنه راری و اطاعت
 عمارات تجلیات بهای در صفات مدح خود از لقای
 صفات ذمیم که معصیت دل بود و یا از منفعت استقامت
 انعامات خیرات و یا شدت هلاکت از مخلوق تصور کردن
 چون خدای تعالی را در میان نیارد و از خدا نداند
 و از مخلوق تصور کردن کند و از خود نداند و از و بیند
 این همه کفر و شرک است یعنی بر آمدن حاجات

از مخلوق دانستن و دل و جان برفوتمات مخلوق بر بستن غیر
ست این خطرات بحاله اطاعت و دل آید بت باشد
مخلصان اهل معرفت از روی حقیقت انجمن خطر
نفسانی را کفر مجازی خوانند که کلمه در دوزخ ^{آتش}
که در روی مردم گذاری در از به اما معرفت حقیقی است
یعنی در یافتن علم حقیقت و جز آن جانب نباشد معانی
و ذات استقامت نبود و مریدان طالب صادق را تربیت
تلقین پرورش کردن تواند چون سالک مجذوب و راغبت
باستانی جذبه اصلاح باطن استقامت عبادات خفیه
عالم جبروت نیاز مندی باید حق تعالی ملازمت تلاوت
حفظ قلب چون سالک شایسته و آرزوی معشوق است
استعداد حضور قلب باستانی قرب حضرت از اتصال
مع الله مقام محو رسد و مستعد بود تا گاه دل از این مقام
اخلاص عشق بحسب از خطرات حقیقی استقامت معانی
معرفت علم حقیقت تلون بود و در تلقین متوقف شود
یعنی سبق الهی در دل حاصل آید و روح در استقامت

و رموز است

و رموزات آیات و حدیثات معرفت امر را حقیقت
و استقامت در یافتن معانی آیات لطائف تربیات
قول متشیخ در استقامت حروفهای علم لدنی افتد
و یاد چشم کشان نظریه و راست بود و با از نظم
خواندن آواز خوش از اقوال در گوش آید و روح
این برود و از اتصال بین الله انفصال گیرد و روی نماید
مخلصان کرام اهل معرفت این خطرات قدسی را کفر حقیقی
را در استقامت قرب حضرت است و در یافتن این
علم لازم است اگر معلوم نباشد معانی رموزات استقامت
نبود و مرید طالب صادق را تربیت تلقین پرورش
کردن تواند و سالک مجذوب را استقامت قرب
حضرت استقامت کفر حقیقی باید پیوستن یعنی چون سالک
مجذوب استقامت کفر حقیقی بکند در اتصال مع الله
حضرت الی کمالیت رسد و عشق را با کافری خوشی
کافری خود عین درویشی بود و اما معرفت توبه اختیار
آنست که یکی در علم شریعت استقامت دارد و حلال حرام
می شناسد و میداند که این کار کردن شرعاً و انبیت

و فرق حلال و حرام میکند اما بد انگلی دل خود را
بر حرام میکند می شود یعنی فساد بد آنکه در عشق مجاز
و ریاکاری و قمار بازی و کارهای شرمناک که در آن
منفعت و ناسبت از دزدی و رانی و جز آن
در برابری از تحصیل کردن مال و آشنای که منفعت
خود و زبان رسانیدن مرد دیگران بدین نیست که آخر
عمر ثابت خواهد شد اینچنین توبه اختیار می گویند
حق تعالی این توبه برگز قبول نکند نفوذ با الله منها
معرفت توبه نصوحی آنست که سرگناه و خطای که
در وجود آید آن گناه را یاد کند و عذر خواهد و
ثابت گردد یعنی بعد از بد انگلی سوی آن خطا
باز نگردد اینچنین توبه را توبه نصوحی گویند اما معرفت
توبه مجازی آنست که از غفلت انسانی کارهای
نفسانی برای مصلحت حاجت خویش کند چنانچه در
در کارهای دنیاوی برای سودی و سودای
و غیبتی و ربا دادن و سدن و در غیبت معصیت مرد
گفتن و گناهان خود فراموش کردن و هیچ گناه را
گناه ندانستن و هر روز توبه کردن و باز بعد از آن

مشغول شدن و در فسق و مجور در عیش و خوشی بودن
این توبه هیچ سود ندارد و حق تعالی برگزیده پذیرد
و اصل معرفت اینچنین توبه را توبه مجازی گویند
اما معرفت توبه حقیقی آنست که در استقامت عبادت
خفیات با سبانی قرب حضرت سالکان مجذوب را چون
تفرقه خطرات دنیاوی و عقبای در دل حاصل
آید یکدیگر واجب است استغفار اند گفتن آن
جز تربیت مرشد کامل است فهم نگرده و شرح آن جز
جذبیه اصلاح باطن ممکن نبود به مردم توبه باید
کرد عبادت به نخستین توبه باید پس عبادت به برگزیده
توبه کردن به تا وقت مردن به -
معرفت بهم - دانستن مذنب حقیقی و کعبه مذنب مجازی
فقرای مضیی کعبه مجازی استقامت قبله حقیقی و قبله مجازی
و دریافتن طواف کعبه حقیقی و کعبه مجازی و استقامت حجاب
حقیقی و مجازی و معرفت مسافت مجازی بدانکه طواف
کعبه حقیقی جز نسبت مرشد کامل در کتابت استقامت
مذنب حقیقی آنست که یعنی بر مذنب حقیقی بود آن مذنب

متابعیت پیرو مرشد وی باشد یعنی مختلط امامردمان
اهل معرفت صلاحیت اطاعت باطن راه حقیقت
پیرو مرشد و راه ناهدا باشد پس مذهب مخلص بود
و نه مختلط بغیر اخلاط توقف است و اخلاص طریق بدین
اخلاص متقیان پیوستن اصلاح باطن طلب معرفت
حق تعالی شرط است قال البنی من اخلاص العبد
لیلک و نهار فی صلوة القلب و خیرة علمه عن ابن
تعالی بنایع الحکمة فی قلبه حب و علی لسانه العز
او از مذهب مجازی دور است که لو للعجب
مذهبیت مذهب عشق به چار مصحف کرویک است
نیت به عشق را به حقیقت درس گفت به شافعی را
در روایت نیست نه مالک از درس عشق بخیر است
حنبل را دور روایت نیست اما مقصود از مذهب
آنست یعنی آن مذهب اختیار کی کند که طالب را بطلب
رساند و هیچ مذهب بهر و فاضلتر در ابتدای حالت
از ترک عادت نداند و عادت پرستی از مذهب حقیقی
دور است اما چون طالب صادق بمقام منتهی رسد
او خود هیچ مذهب را جز مذهب محبوب مطلوب نداند

و از مذهب

و از مذهب دیگران بقدر استعداد تلاوت حفظ قلوب
اعراض نماید تا شایسته مذهب حقیقت گردد اما اگر
مذهب مد را بجز ابرساند اسلام است و اگر هیچ آگاهی
ندید نزد طالبان حق تعالی برتر از کفر بود اما اسلام است
که نزد روندگان راه حقیقت مرد طالب را بجز این
و کفران باشد که طالب را در کار حق تقصیر آرد که طالب
از مطلوب بازماند اما طالب صادق را با خدا
مذهب کار است نه بامذهب دیگری بعضی سالکان مجذوب
رسیدگان حضرت محبوب را کمالیت مذهب حقیقی بخیر
بود مردمان اهل معرفت جز مذهب حق تعالی مذهب دیگر ندارند
سقا آتش بزخم بسوزم این مذهب کیش به عشقت
بنیم بجای آن مذهب خویش به نامی دارم عشق نهان
در دل خویش به مقصود بحق است نه بدین است نه به کیش
خواجیه چندی بعد ادی را مریدان بریدند شما کدام
مذهب اید گفت انا علی مذهب ربی بد آنکه مذهب حقیقت
و مذهب چه باشد یعنی مذهب بر دوست مذهب
نوع شریعت و مذهب حقیقت اما مذهب شریعت نیست
اعلام دین از اعمال تجلیات شهرت مشهور است و مذهب

حقیقت اطاعت باستانی عالم جبروت یعنی هر مقدس
و پیشواست و در نهای باشد همه مذہب اوست
اما روزندگان راه قلوب ایشان در مذہب خدا باشند
خواجہ شبلی گفت مدت سی سال باشد که ما خدای بام
و با خدا میگویم و با خدایا شوم و خلق می پندارند که بامن
می باشند و بامن میگویند و از من شنوند مری دست
پرسیدند شما کدام مذہب اید خواجہ گفت من مذہب
خدا دارم زیرا کہ پیغمبران اہل معرفت مذہب حقیقت
با خدا داشتند و حضرت رسالت پیغمبر اولین و آخرین
مذہب حقیقی با خدا داشتند و اولیای ایشان کامل اہل
صلاحیت اطاعت باطن متابعت حضرت رسالت مذہب
حقیقی نیز با خدا دارند و سلطان العارفین بایزید بطائی
گفت ابتدای و انتہای حال از وجود و عدم امر دینی
عرش و فرش آسمان و کل مخلوقات و موجودات
و این گدازشی مذہب خدا بوسی جملہ مذہب ہفتا
و دو گونه اند اما مذہب مخلص بہتر و فاضلتر مذہب
حقیقی است از عالم معرفت عالم جبروت استقامت
قرب حضرت اما معرفت کعبہ حقیقی باید شناخت

یعنی

یعنی کعبہ حقیقی مومن متقی مالک مجذوب را طاعت
باطن متابعت نبوت باستانی قرب حضرت پیوستن
بدل است قال البنی قلب المؤمن بیت الکعبۃ و
قلب المؤمن بیت الاقصی - و جای دیگر گفت
قلب المؤمن عرش الله - در لیا کعبہ حقیقت
حقیقی نہ از جهت جانب راست است و نہ چپ
چپ و نہ نزدیک و نہ دور و نہ بالا و نہ فرو و نہ
پیش و نہ پس اما راہ کعبہ حقیقی استقامت
استقامت قرب حضرت پیوستن بدل است و ان
حج اکبر است در یکھدم است - دع نفسک فتعال
مگر از حضرت رسالت نشندہ کہ یاران مریدند
این صد یعنی خدا کجا است فقال فی قلوب
عبادہ یعنی در دل بندگان دایم کہ گوی دل کجا است
قلب المؤمنین مراتب الله تعالى بین صبعین اصابع
الرحمان ان کعبہ حقیقی است اما در یافتن صورت
ظاہر کعبہ مجازی کار ہر کسی و ہمہ کسی باشد و پیوستن

کعبه حقیقی استقامت در دل و جان دریافتن کار هر
و همه کس باشد بی آنکه دریافتن کعبه مجازی بیشتر از دهم
باید فاشدن و در راه کعبه حقیقی جان و دل باید نهادن
این کرامت مسلم باشد و این خلعت لباس کرامت باشد
اما طواف کعبه حقیقی نیز اهل معرفت تصوف فهم نکند
و آن مساجد السریه الکعبه و بیت الحجه جلال کعبه
به ازین دنیا و سنگهاست که حاجیان قصد مقصود دارند
بلکه کعبه بر عرش الصفاست از نور است از بهر زیارت
در قیامت برای شفاعت عاصیان زیارت پیدا آید
سه دل بدست آرد که حج اکبر است نه از هزاران کعبه
یکه لایق است به کعبه بنیاد خلیل آذر است نه دل گذرگاه
جلیل اکبر است نه در لغای عزیز در عمر خود زیارت
کعبه حقیقی بجا آورده هر که سوی کعبه دل رو بخدای
بیند سه دریاب دل خراب تر از حج اکبر است نه برگور
مردگان زیارت چه میروی نه دل خراب کردن نبود کم دلم
دل عرش خالق است کعبه چه میروی نه اما معرفت قبله

حقیقی

حقیقی نیست یعنی هر چیزی را قبله است و روی او
راه صورت و یا از راه معنی بدان قبله است مگر عشق
بی روی که کعبه قلبهاست چون عاشق در لونه عشق بکلی
بگذارد و از وجود او بردارد و روی بعالم جبروت
بمحبوب آرد و مرآت اقبیه بپندارد و چون حال معشوق
بمکاشفه شود روی بخت بی حجب باید آورد که قبله
او همان بود بجز حال معشوق او در عشق صادق نبود یعنی
چون عاشق روی به قبله حال معشوق آرد و مراد را
قبله حقیقی بپندارد و با سبانی تلاوت حفظ قلوب
در اطاعت بود و اگر با اختیار خود بروی به قبله مجازی
آرد مشرک آرد و اگر اسمعنی در مسکده روی نماید
روی بر بت باید آورد و زار بر میان باید بست
و از غم این باید رست اما عاشق که آن مایه سبک
رو حر است هر چیزی که جز معشوق است حجاب راه است
قبله و محراب حجاب اند پس روی دلم سوراخ باد
پس اما زار است را شرایط بسیار است از آن یک
اصلا قبله اگر چه قابل نیست که قدیری لقلب و جفاک

و چاک قبله تر فیما معنی قبله چاک

نه این قبله باشد عاشقان از این دل نبوده موضع
شادی است دل قبله آن خود کرم به قبله ماروی دوست
قبله هر کس حرم به اما معرفت محرم حقیقی آنست قال
البنی جعنا من الحوب الاموال الحوب الاکبر یعنی
چون وقت حضورنا حالت با حق تعالی توجیه کردی محل
محارب و مقابله نفس و شیطان هر محلی که مردم بکرب نفس
و شیطان مشغول است همان محارب وقت است سه
زاهد بچرا هم بخوان صوفی زبیه می گویند ما هم وزلف
شاید آن شاید آن محارب و روی ما همون اما اهل
معرفت اصحاب حقیقت را هر مطلوبی و مقصودی
که دل مردم بدان متوجه بوده باشد محارب گویند و محارب
قبله باشد سوی حق تعالی چون از جنس تعلقات
جسمانی و مقامات نفسانی بکلی خلاص یابی اکثر است
اعمال حفظ قلوب بعالم جبروت روحانی آئی روی قلب بدانی
بنی و آنچه محارب قبله مقصود تو پیش ازین بود که درانی
محارب حقیقی دریایی و بدانی و یا نخست توجیه در محارب

مجازی

مجازی بود در عبادات تجلیات اما برای رضای خدا
بنود بلکه برای وصول درجات مقصود و مطلوب بهشت
از عورت و قصور و یا از اخلاص در رکات و وزخ بود ازین
معنی بگردانی و در اخلاص عبادات است از صفات جسمانی
و جسمانی بیرون آئی و در استقامت صحبت رشت
نریب ساکات مجذوب از معرفت جذبه اصلاح باطن
تلقین با سبانی علم جبروت در دل حاصل کنی محارب
حقیقی دریایی اما بدانکه معرفت مسافرت یعنی مسافرت
چهار نوع است مسافرت مصلحتی و مسافرت قضاغی
و مسافرت طریقی و مسافرت حقیقی اما مسافرت
مصلحتی آنست که باز رگزان سابق برای مصلحتهای خوشتر
در تجارت دنیاوی و سلاطین صادق برای اسلام آوردن
کفار گوناگون سار هر سالی مسافرت بهم کنند و در اطاعت
ظاهر متابعت بنوت خلاقی را امان و استقامت
و بیشتر اظهار کفار اسلام آرند و در زنجیر
فرمان مالکذاری خود گردانند و کسانی که اطاعت سلاطین نکنند

ایشان را بنیاد شدت فرمان خود اند یعنی استقامت
معرفت علم شریعت حضرت رسالت و سلیمان بن داود و
رسولان دیگر مبدءین معنی و معانی مسافرت بیرون
آمدن از برای رضای خدا و عزای پیوسته اند این
مسافرت را مصطلحی خوانند معرفت مسافرت قناعتی
چنانچه مردمان و بے فرزند سیاحان و ابرو را
و حیدریان و قلندران و غیر بیان دل شکسته بوشان
بفقر و قناعت اختیار اند که در روز قوت رسیدن قناعت
گذشت هر یکی از تجارت دنیا و یافتن معنی و کمال
در هر ملک و دیاری مسافرت برای رزق خود میروند
و ملکی ببنند اما برای کارهای آخرت از بسیاری این نادان
کسی باشند مبدءین مسافرت شکم پرستی است معرفت حق پرستی
نادان تر است بدانکه این مسافرت غیر مایه حق قناعتی هیچ
سود ندارد و معرفت مسافرت طریقی آنست چنانچه
حاجیان برای زیارت خانه کعبه یا تو خمه راه خود
در مسافرت کعبه مجازی از راه نری و شکلی با اختیار خود میروند

آیند

آیند و در ملک و دیاری رسند برای زیارت اهل قلوب
القلوب و زیارت القلوب معرفت اسلام است بهر توبه اما
مسافرت طالبان صادق هیچ بوی معرفت حق تعالی
نیابند زیرا که جز مسافرت راه حقیقت صحبت تربیت
مرشد کامل بخدا راه نیست اما مسافرت حقیقی آنست که از
صحبت تربیت کامل تعین ارشاد مسافرت باطن متناهی
حضرت رسالت استقامت در دل و جان پیوستن با ربانیا
قرب حضرت دایم الحال لیل و نهار انحراف است
مسافر باش دایم راه میروند قدم را بهوش دار از جاه
از گناه به سفر از دل بدل خود بایدش گردانند در دنیا
زمین پیوندش گردانند -

معرفت دهم - در یافتن جمیع حقیقی و جمیع مجازی در معرفت
اطاعت باطن عبادات خفیات و معرفت صلوة حقیقی
و روحانی و معرفت عمارات ظاهر عبادات مجازی نفسانی
و در یافتن معرفت پیرو مرشد انسان کامل اهل معرفت
راه حقیقت اطاعت باطن بعمل صلاحیت دایم الحال

پاسبانی قرب حضرت کی بجز ایوسته باشد براس
 بیعت ارادت تربیت خلایق در یافتن معرفت
 مریدان طالب صادق لایق صحبت تربیت بیعت ارادت
 کمالت رسانیدن باشد و در یافتن معرفت صوم حجاز
 و صوم حضور معنوی و در یافتن معرفت مراقبه حقیقی باشد
 قرب حضرت متابعت انبیا و اولیا که سالکان صادق
 بزم مراقبه اصلی چاره نیست و در یافتن معرفت اعتکاف
 حقیقی رحمانی و اعتکاف مجازی نفسانی قال الشیخ
 امام الهدایه المقتدای خلفای تاج الاولیاء سلطان
 ابراریم ادریم رحمت الله که بر خلفای ولایت و رب
 است در یافتن عمارت توفیقات مشایخ از انبیا و اولیا
 پیوستن متابعت خلفای المقتدای اطاعت
 زیارت القلوب و زیارت القبور و استغفار بودن بر
 شک و غریبان و ضعیفان و درماندگان و فقرا
 و مساکین که عمارت دلها عبادت آخرت و رجب و روزه
 است و هر کردن در قصبات ولایت بر حاکمان و خطباء
 و مختبان

و مختبان و گماشتگان در اطاعت تربیت بعمل صلاحیت
 دایم صلوة باداینت دیندارانست نگاهدار دلالی بکار
 بودن زیرا که آخر الزمان علما را اهل طورس بر ما و لفاق
 عمل صلاحیت بی داینت مردمان اهل علم بادانش ربانوار
 نگاهدارد بدکردار بسیار باشند در آن حال
 روشنا اسلام نبود و تاریکیهای جهان روی نماید در آنوقت
 حق تعالی برکت و حرمت شفقت از جهان بردارد
 و بلاهای آسمان فرود آرد حق تعالی از صحبت ایشان
 نگاهدارد بد آنکه سلاطین ولایت را بصارت باید بخیر
 مردمان نیک عمل صلاحیت دیندار لایق کار باشند
 تعیین فرمایند و واجب آید تا فدای قیامت از روی
 حساب شرمندہ نگردند باید که امر معروف تاکید نمود
 بر خلایق عوام مسلمانان اطاعت صوم و صلوات خمس
 اوقات باجماعت در مساجد استقامت راه تربیت
 متابعت حضرت رسالت که روشنای ایمان از معرفت
 اسلام است بد آنکه خلفای ولایت را شاید که در

سلاطین

کارهای آخرت غفلت نماید تا حق تعالی در پناه
خویش با ایمان دارد بکرم و فضل آما معرفت جمعه
حقیقی آنست که قلب المؤمن بیت الجمعه آمد یعنی
الجمعه حج المساکن فی قلوبهم بدانکه سوره معرفت
در دل جمعه حقیقی حاصل کردن نه کار هر کس و هر کس
باشد اما چون معراج قلب جمعه الهی در دل آید از
کثرت تلاوت حفظ قلوب اطاعت باطن سالک
صادق بجمع الجمعه رسد جلال آن جمیل و جمیع آنست
حاصل آید و جلال حقیقی روی نماید سالک ثانیست
اسرار نسبت محبوب بود قال الشيخ الامام المعظم
خواججه شبلی حرق از معرفت عالم جبروت الحدیث
عن النبی من ارشاد المردین در ملفوظات خود تربیت
پرورش می نماید بین کان الله زانما فی المحسوس فی
فی کفر او اسلام و من کان الله فی قلبه یکون فی
اولا اسلام و ایمان ثانیاً - بدانکه ابتدای حالت
در یافت استقامت کمالیت عالم ناسوت و ملکوت

در اطاعت

در اطاعت عبادات اعمال خلوت متابعت حضرت در مسجد
جامع میرفتیم اما بدانکه چون مدتی صحبت مرشد کامل سالک
مجدوب پیوستم در اطاعت فرمان برداری در باطن با
حق تعالی متابعت بنوت ملازمت حفظ قلوب متابعت
عبودیت در باطنی عالم جبروت قرب حضرت
چون از علم حقیقت کمالیت یافتیم اکنون نمی توانم که نبود
حقیقی روحانی گذشت قدم از خلوتگاه هومعه مقید
بیرون آمدم یعنی از خطرات تفرقه از حلقه و بصره دل و باطن
و زیان را لازم عالم الالهیه مستغرق گفتم عاشقان
حضرت مخلصان کرام را از دیادت درین شرح کرد
ممکن نبود سه سالک گزیده خلوت صحرائی شود
از خود بریده است بغوغائی رود بخشودت کمال
از خلوت عبادات بایار بسازند ز اغیار نرسند - اما
در ملفوظات شیخ سعدی منقول است الحدیث
عن النبی الاتصال بالحق علی الله الانفصال عن
یعنی قدم شکستن و خلوت نشستن و دل با خدا

و از انفصال دوست انفصال خواستن با حق تعالی
اما قدم کشیدن و عهد شکنی و دل از حق برداشتن
از انفصال علی السبیل انفصال خواستن است از جمله و بصیر
و لسانه اما علایان سالک و سلاطین خلفایان صادق
با کل خلایق عوام مسلمانان اهل شریعت و اطاعت
ظاهر متابعت حضرت رسالت گذاردن نماز جمعه بروند
فوت کنند زیرا که خلفای اهل صلاحیت و متابعت
مصطفی باید حق تعالی را به حقیقت بدل کنند اما
بغیر مخلصان کرام عاشقان حضرت ذوالجلال انسان
کامل سالکان مجذوب را ابتدای حالت مدتی رفتن
در جمعه شرط است یعنی چون در اطاعت جذب اصلاح
باطن متابعت نبوت نیاز مندی استقامت یار حق
حق تعالی متابعت عبودیت چون کمالیت حفظ قلوب
بصلاحیت قدم نبوت آیند بجهت تفرقه خطرات
باطن از اطاعت متابعت ظاهر قدم بیرون کشیدن
متبر باشد قال النبی من عرف ربی قطع ارجله

یاران شنیده ام که بیایان گرفته اند بیلی طاقت
ملاست خلق از برای یار به هر کس میان جمعی و سعدی
بگوشت به بیگانه باشد از همه کس آشنای یار به منقول
ست روزی بایزید بر مرده گذر خلق زیر سایه
درخت و سنده بودند مردمان اهل صلاح چند
نفر در راه میگذشتند سلطان بایزید را سلام کردند سلطان
علیک داد و گفت عزیزان کجا میروید گفتند راه نماز
جمعه سلطان حدیث فرمود قال النبی یاتی علی الناس
زمان یکجورون فی المساجد ویصلون و لیس فیها بینهم من
گفت ای عزیزان جمعه روز بزرگ است و در روز
بزرگ عبادات خدا تعالی عبادات دل و اعضا
آن باید کرد امروز خود در رکعت فرضیه نقصان آید
اکنون فریب من بیاید جوارک گرد ما طواف کنید
تا حق تعالی جمعه شما قبول کند ایشان بصدق دل
اطاعت کردند و طواف بجای آوردند سلطان گفت
بخانه خود باز گردید ایشان بصدق دل ماندند

آمد ای بایز یکسانیکه بصدق دل مر ترا طواف کردند
جمعه ایشان قبول کردم چون این کلمات بسج خود شنید
سوی خانه باز گشتند اما در لغو طاعت خواجیه ذوالنون
مصری منقول است که مدتی چهار و چهار سال فریب شهر
در بادیه پناه کوه سکونت داشت هیچوقت پای خود را
در آبادانی نیاورد ناگاه بادشاه خلیفه مصر بلافاصله
خواجیه رسید ساعتی متکلم شد گفت ای خواجیه شمار این
سال است که در بادیه می باشی و همچنین شمای تاریک
این تنهای شمار خوش می آید خواجیه گفت شما تا غایت
بادوست خود بنشین بودم هر چه میگفت از روی گفتم و هیچ
می شنید از روی شنیدم این زمان تنها گفتم که باشا
متکلم شدم و دوست اروی گردانید میان بادیان
دوست حجاب شد خلیفه گفت ای بزرگوار اگر بعد مضم
روز قدم مبارک در آبادانی آید خلایق را بکرامت حاصل
آید و در نماز جمعه بر سند خواجیه گفت شما سید جام
جمعه گاه خلایق است در جمعه گاه خلایق خالق را ستوان
بانت

یافت خالق خود تنها است و واحد است اما هر که واحد است
او بیگانگی و تنهایی بخود نگاه بخود لعل الود ترون شاید که
به بند خواجیه بیت فرموده من است شراب
و شام تو بمسجد میخوانی به که بمستی مودن نتوان نماز
کردن به ما یم و کوی شام مستی و بخودی به مستی و بپرستی
مخفی نماز کردن : منقول است خواجیه تنای در بزرگوار
بحراب مقبره بزرگوار بیرون شهر سکونت داشت
سالی و شش ماهی در آبادانی می آمد ناگاه بادشاه
خلیفه شریفین بلا زنت خواجیه رسید بنشینست
ساعتی متکلم شد گفت ای خواجیه شمار درین گورستان
چند سال است که در آبادانی با خلایق نمی باشی
و در اطاعت عبادات ظاهر متابعت حضرت رسالت
چرا در نماز جمعه حاضر نمی شوی خواجیه گفت شما
ای روز مدتی دو سال که نفس من سرکش دشمن پر
خود را درین گورستان بند کرده ام پاسبانی
نمیکنم اگر نوعی پای خود بیرون آورم از فقره اجله

و بهره دل و جان در خطرات افتد و چشم و گوش و زبان
در حرکت آیند و کل اعضا را از اطاعت و محال بجهت
روی نماید خواه فرمود قال النبی من ذاق حلاوت
الغزلت و الخلو قد استغنی عن کل حلاوت
گفت داعی لیل و نهار - اطاعت باطن متابعت
حضرت رسالت نیازمندی با دحق تباری قرب حضرت
دایم الحال عند الوصال با خدای باشد تا فردا
قیامت از خطرات ذوالجلال شرمند نه باشد و حق
پرستم من گمراه تو زاهدانی وین که تسبیح بدستم
نگری از تار است ای مودن چه مرا جانب مسجد خوانی
کار خود کن که را با منی و شاید کار است: منقول است
قاضی عین القضاة و فیصل جیدانی ملفوظات
خود می نویسد یعنی اطاعت ظاهر در یافتن نماز جمعه را
شرایط بسیار است در راه شریعت اما از آن کی
اصحی آنست که امام مسجد جامع یعنی خطیب بیت الحجه
طلبان پوثر در متابعت حضرت رسالت اهل معرفت علم شریعت
صلاحیت

صلاحیت حمل طریقت اهل صلاح که از حفظ اهل
در و طائف و او را دست عقد بود دل بکلی با حق تباری
بند یعنی لیل و نهار ادا یم صلوات بعبادات تجلیات
در صلاحیت قدم ثابت مقام زهد پیوسته و از
اعمال ناموسات اطاعت ناموسات از خطرات
انسانی در گذشته روی مسجد آورده
باشد زیرا که بزرگواران صاحبان و صدیقان
مخلصان کرام اولیای سالک و سلاطین صادق
متعبدان از علماء و فضلاء و حفظای و زهاد و
عباد و از امرای و فضلاء و از اکابر و ملوک
وزایر الحرمین و خلایق در عقب از متابعت افتد
میکنند یعنی این متابعت مثل متابعت حضرت رسالت
ست چون چنین باشد حق سبحانه تباری نماز امام
مخلص قبول کند و در حضرت خود پذیرد و نماز مقتدا
نیز قبول کند زیرا که امام مسجد جامع را در صلاحیت
اخلاص دل شرط است یعنی اقامت خطابت امامت

جماعت مسجد جامع کاری بزرگ اعلی مقام است
 امام کرام مسجد جامع خلاف این شرایط بی تعلیم تارک
 صلوات بود و خواهد که اقامت و خطابت امامت جماعت
 کند در امامت او هرگز هیچ اخلاص در دل نه پذیرد
 و باید که درین سخن ای عزیز ترا هیچ شک نباشد
 یعنی چون که اخلاص در دل نبود نفسانی و شیطان بدلی
 آید و روی نماید چون در دل خطرات نفسانی بدل شیطان
 بود شیطان پرستی بت پرستی است و بت پرستی کفر معصیت
 آخرت است از عند الله بعد بی نصیب بود اینچنین امامت
 کردن این نماز را نماز حقیقی و الشان کی درست آید و حق
 اینچنین نماز هرگز نه پذیرد و قال النبی لا صلوات المسلم الا بحضرة
 القلب اما در عقیقی اینچنین غلط کسی متابعت اقتدا
 کردن نمی شاید جایز نیست خلیفه والی ولایت را بصبار
 و رجب است هر آن مردی که اهل صلاحیت باشد عمل و در
 و رجب آید تا فردا است قیامت مردمان اهل شریعت

و خلاصه

و خلاصه این را باب طریقت و حقیقت در میان کشود
 سه میر کا فر شود رعیت مسلمان کی بود این سخن
 بر خطیب است منقول است قاضی احمد غزالی در ملفوظات
 خود می نویسد حاکمان قضات ولایت را نیز شرایط اصلی
 است یعنی حاکمان عالمان باشند و متقیان رشوت نمان
 نباشند - منقول است سلطان ابراهیم او هم می فرماید
 خلفای سلاطین خدای مجازی اند یعنی سلاطین حق را
 شاید که امروز معروف کردن بر خلافت و یا از قضیات
 ولایت بر عالم مسلمانان و مساجد تا ناکند با بگ نماز و اقامت
 جماعت از صلاحیت خلافت کوشش و امر نماید زیرا که
 خوشنودی خدای تعالی در رسول از خلفای متقیان
 است که در امامت شریعت امر ظاهر بر خلافت و یا از
 تاکید صلاحیت فرمان دهند بدانکه حق سبحانه تعالی
 فرمان امر خویش بر دست امیران صادق داده است
 پس اطاعت واجب بر همه و رجب است بدانکه
 خلافت را صلاحیت کوشیدن و امر حق تعالی بجا آوردن
 برای خیریت کارهای دینی و دنیاوی است و روشنی

م

یعنی صلاحت کردن و در کار صلاحیت ناکند نمودن سوی حق تعالی
معرفت اسلام است و امر کردن بر خلائق دیار از مردود
که ربانوار باشند زیرا که حضرت رسالت فرمود از شماست
ربانواران و بی نمازان تاریکی مقام و تاریکی ایمان گرفتاری
از دست است و اجابت دعای مناجات قول شایع رحمه الله
در صلاحیت است حق سبحانه تعالی دعای مناجات
صالحان و صدیقان در حق خلقای صادق که اجابت
کند و قوی همت گرداند بحسب التبی و آله اما معرفت صلوات
حقیقی رحمانی اطاعت فرمان برداری یا در حق تعالی است
حضرت رسالت حفظ قلوب مناجات عبودیت پیوستن
پاسبانی قرب حضرت از تربیت جذبه اصلاح باطن
تلقین در شد کمال است استقامت توجه باطن است در معرفت
سیر فی السور و تلاوت کردن حضور قلب یعنی تدبیر
عبادت خفیات که غیر حق نبوده و اوامع و کمال
یا حق تعالی ای عزیزان این نماز رحمانی نه آن نماز
که از سن و نو در حرکات قیام و قعود و رکوع سجود و قعود
الذین فی صلواتهم و ایمون - به من است خرا با نماز

گذارم به در وی نه قیامی نه رکوعی نه قعودی نه خلوت
دل تا بهود الفت تو حید به حق را نتوان ازین قام و
قعودی به شبح شبلی برخاست تا ناکند - فبقی زماناً
طویلاً ثم صلی فافزع من صلوۃ قال یا ویلاه ان صلیت
محبت و آن عالم اصل کفرت - یعنی اگر نماز کنیم مگر با شمع
و اگر نکنیم کافریانیم بیداری که شبلی ازین جاغت بود -
الا بنیاد و الادلیار و الخلفا یصلون فی قلوبهم - در لغت
از دست عالمان نارسیدگان سالکان غیر مجذوب میون
که این نماز محض رحمانی خلوتی می شمرند با تم فدا
خاکپاکی اینچنین خلوتی باد - لیس عند الله صباحاً و لا
چون خود را محو بیند - ابدانهم فی الدنیا و قلوبهم فی الآخرة -
روی نباید اینجانه شب باشد نه روز و استغراق
کمالیت محو خمس اوقات نماز بجز قیام و قعود چگونه
در یابد - مرا نماز بجان است دایما اید و دست نه کرده
توجه دانی نمازستان را به اگر معالجه خواهی داشت
حق بینی به دمی قرار بده این دل پریشان ریه آید

اما اصحاب طوا هر که ناز می گذارند بدانکه دلهای
ایشان سوی خطرات انسانی هر گاه مستغرق می شود از
خواسته های نفسانی باشد و هر نفسانی شیطانیت و شیطانی
بت بر سنی باشد عاشقان حق تعالی این ناز و
نفسانی را روحانی نمی شنند زیرا که غیر الله در دل
حاصل آید بلکه دلهای خود را در کفر ضلالت و لغو
می اندازند باید که درین سخن هیچ شک نباشد
قال النبی صلی الله علیه و آله صلوة طویلا فی المسجود فتمت
البدن من الثوب والعمامة فی المناظره الخلاق وما
کان فی قلبه الا بالجاه من نیاز الدارین - ترجمه
حدیث آنست که بدانکه انواع ساکنان مجذوب
برای شهرت خود از میان خلایق روشن بلوسات
جسمه و دستار نیاز مندی دنیا و آخرت از غیر الهی باشند
هیچ بوی معرفت حق پرستی روحانی در دل ندارند
مگر غیر الله در اعمال نفسانی برند - قال النبی لا تقبل الصلوة
الامن طریق القلب اما صلوات ثلاث انواع

من الله و عالم ناسوت و صلوة الی الله فی عالم
حیوت فان صلوات الله صلوة حق فی قلب العارفین -
در دنیا ناز روحانی نه ناز است که ظاهر جوایز حق پرستی
ظاهر دارند در عالم نفسانی - ناز عاشق برست
پنهان بی همون داند که دایم در ناز است بی چه داند
مستقی این سرزادان بی همیشه جان عاشق در ناز است
در دنیا این ناز حقیقی روحانی جز در دل نباشد جز عارف
صاحب تصوف فهم نمند زیرا که بغیر تربیت مرشد
کامل هرگز استفهام نبود اما معرفت بیروم شد
کامل سالک مجذوب آنست که بزرگی تربیت جذب
اصلاح باطنی نیاز مندی عالم جبروت اطاعت فرماورد
باطن پاسبانی قرب حضرت در اتصال مع الله خدای پویسته
باشد که از تربیت تلقین پرورش نماید و دست ارادت
بگیرد و سجده سازند و اگر بر میرا بخندارسانند
نمواند طالب مبتدی باشد از هیچ بیعت ارادت
تربیت تابعیت درست نبود و از تربیت تلقین

بسیح مقصود حاصل گردد. اگر بی پرکاری
پیش گیرد به هلاکت ران بر خویش گیرد. اگر بی پر
کاری پیش گیری همه در بند شیطانی است. اما
معرفة مرید صادق آنست که از تربیت جذبه اصلاح
باطن تلقین ساکن مجذوب روی مکرر کمال آرد تا
فطانت - پاسانی یا دحق تعالی از دل نگذارد لعل
و نهاده را غیب نه نماید و حضور مرشد اطاعت باطن
صورت رحمانی در دل بگذارد و نیاز مندی تلاوت
حفظ قلوب متابعت رابط امر مرشد و دور آنجه از
عبادات تجملات اطاعت اعمال و صولات
ترک فرماید تا مرکب بود ایم الحال رابط مرشد
نگذارد و بدلی چون برین که چون فطانت دید مرید
طالب صادق عنقریب الایام استقامت
پاسانی قرب حضرت بطلوب مقصود رسد
در خلوتی که بنده عاشق جمال جان - باید که در میان
غیر کاظم نباشد. اما معرفت صوم حقیقی آنست که دل را
تسکین دهنی فکر با یاد نیاید در محافظت امر اساک
کن

کند و درین روزه افطار با ششم از جنس که
امساک از آنست و تکسنت این روزه و تکسنت
جز حق تعالی و جز اندیشه قیامت و جنون تفکر سبب
دنیا از قوت و لباس بقدر مالایدست که بمالک دینی تعلق
دارد آن نوشته آخرت شد قال النبی الصوم غنیه
عن رومیة مادون الله و رومیة الله تعالی - و در
قرآن مجید است انی تطرت الرحمن صوم افطار - این
جز لغو الله تعالی نباشد اما جز این صوم حقیقی چه
شاید گفتن و چه فهم باید کردن - قال النبی صوم الرویه
و افطروا الرویه - یعنی ابتدای آن صوم بخدا
باشد و آخر افطار آن بخدا باشد این صوم حبه
لغو الله تعالی نباشد اما الصوم جنت این بود یعنی
سیر سلاح صوم بر هر کاری صایم باش و گاهی
مفطر در لغای ازین صوم چه چیز باید گفتن - من صایم
الله فلا صیام و الا افطرا صوم مع ساعته و افطرو
ساعته اما صوم مو حقیقه و افطروا الطریقه - چه

فهم خواهی کردن اول آن صوم بجه باشد و آخر افطار
آن صوم درجه بود یعنی صوم هر کسی از حبسیت و افطار
هر کسی حبسیت زیرا که صوم حقیقی آنست ساعت فاعته
کامی صایم باش و گاهی مفطر یعنی صوموا خفی و افطروا
جل اما ازین صوم چه فهم باید نمودن - قال النبی للصائم
فرحان فرحة عند الافطار و فرحة عند الفایة - و لغا
مردمان را در صوم مجازی اول صوم است بعده افطار
اما در صوم حقیقی اول افطار است و آخر صوم باشد
بدانکه سالک مجذوب بخدا رسیده دایم الحال صایم باشد
نباشد و همه حال افطار نبود در حال حقیقت زیرا که صوم
بافطار شرط است و افطار را با صوم شرط نیست
اما سالک مجذوب را در صوم حقیقی - صوم بود
ساعت و افطروا ساعت شرط است بدانکه معرفت
صوم مجازی آنست چنانچه عامه مردمان صوم میدادند
سازا مساک طعام - آب و مباشرت این صوم فاسد
غیر خداست یعنی از غفلت است زیرا که در صوم

نفره غفلت بسیار و خطرات نفسانی ازین صوم بی شمار
از حرکات او جمله و بصره و لسانه در اقوال و افعال مذمومت
انسانی غیر الله در خاطر آید رحمانی بنود چون صوم رحمانی
نباشد از گرسنگی و تشنگی چه منفعت بود و در آخر است
سبح بقای ندارد عاشقان صوم مجازی را صوم
رحمانی نمی شنوند باید که سالکان را درین سخن هیچ
سنگ نباشد - قال النبی السبع یوما و الجمع یوم -
این یوم صوری را صوم صوری خوانند جز سید المرسلین
مرد دیگر را نبوده است اما ابتدای حالت مرعلا و
زهد و سالکان غیر مجذوب را فتوی حضرت رسالت
است - قال النبی المؤمن لا یأکل الا لیاقة یعنی این صوم
حضرت رسالت مرعلا را فرمود و افطار آن تا بوقت
سحر است آن استقام یعنی صوم صوری باید پیوستن
و این جز تربیت مرشد کامل استقام نبود و معرفت
صوم معنوی آنست یعنی سالکان انسان کامل اهل معرفت
علم حقیقت عارفان را نیز و باب افطار شرط است

و آداب شیرین و شور شرط نیست اما معرفت مراقبه
الهی یعنی سالک صادق را در اطاعت باطن معرفت
مراقبه بکفایت است نباید زیرا که از تربیت نفس
مرشد حق تعالی راه حقیقت بکتابه و در استقامت
انواع اند اما اولیای کبار سالکان صادق لایزال و
در مراقبه شرط است یعنی بغیر مراقبه وجود نفسانی
سوی اطاعت رحمان باز گردد زیرا که مراقبه اصلی است
چنانچه حضرت رسالت را مراقبه بود یعنی مرتبه نشین
و هر روز از او بزمین نهادن و سر و آوردن و تضرع
داشتن و زبان کردن و چشم و لب لبون و در پیل الطاف
مداومت یاد حق تعالی بودن بودن اما ازین مراقبه
و خود را بسیار منفعت است یعنی ماندگی و کوتاهی و سستی
در وجود حاصل نیاید و دل بکلی یا معرفت حق تعالی
بند و سه لب به بند و چشم بند و گوش بند بگریزانی
سرحق برآیند اما مراقبه دوم نوع سالکان را
است بدانکه در مقام خلوتگاه و عکافت مستجابست

تا سخن

تا سخن محکس در گوش نیست یعنی هر دو پا آسیا
استاده سر بر آفرینان و چشم و زبان گرد آورده و از
تفرقه خطرات دل باز ماندن و در عبادات خفیات پایداری
یاد حق تعالی بودن و در عبادات بودن یعنی ایستادن
بکلیه رخصی صیقل کردن تا هیچ خطرات دنیوی و عقبی
در دل حاصل نیاید بدانکه کمالات عالم جبروت سالکان
صادق چون مقام محو رسد اتصال مع ابدی نماید
یعنی سالک دائم الحال خلا و ملا در مراقبه بودن قوی کردن
و دل بکلی نور حق تعالی بندد این هر دو مراقبه از حضرت
رسالت است بدانکه جمیع انبیاء و اولیاء سوی معرفت
حق تعالی در مراقبه بودن شرط است اما سالکی که معرفت
مراقبه از تربیت مرشد کامل استقامت در دل ندارد
و از خدا بعید است هر که بخدا نمی تواند رسید بدانکه
این دو مرتبه اصلی اند و تعریفات مراقبه سالکان را
مقتضای نوع اند جز نصیحت ارشاد بکتابت استقامت
تیز اند و اولیاء کبار را دائم الحال تضرع پیش داشتن

و بدل و جان یا دحق تعالی بودن در مراقبه شرط است
از کنار خویش یا هم بر روی زمین بوی باران چون بگرم خوش
دایما اندر کنار آب آما اعتقاد گرفتن و اربعین مستحق
بر سه نوع است ناسوتی و ملکوتی و جبروتی بدانکه ابتدای
حالت نخست اعتقاد مجازی از معرفت عالم ناسوت
است چنانچه علماء زاهد و سالکان غیر مجذوب نیز تربیت
نمکین مرشد کامل بعضی مبتدیان مساجد یا بر پا و لفاق عباد
شهرت برای نمودن در خلایق در عشره ماه رمضان و یا
اربعین مستحکم شوند صایم باشند که سبق گویند و تلاوت
قرآن کنند و ادعیه خوانند و در شب نوافل بسیار گذارند
و بعد از افطار پیشی برای استراحت قدم بیرون آرند و در
شهرت دنیاوی گرفتن مریدان در تفرقه خطرات اعمال
ظهور لیل و نهار اقال العمل باشند بدانکه هر چه عباد
بقال حاصل آید کلی انفصال است لا انفصال له یعنی استغفار
علم حال عند الوصال استقامت قرب حضرت کمالیت
ندارند از خدا استیجاب بعید بودند زیرا که ابتدای حالت

اعتقاد گرفتن نخست غایت شرط است ناحق نظر حمت
از تربیت مرشد کامل راه حقیقت بکشاید و مجابهاست
نورانی و ظلمانی بردارد و صحبت مرشد کامل کمالیت رساند
اما اعتقاد دوم نوع دیگر سالکان غیر مجذوب
از معرفت عالم ملکوت است چنانچه بعضی صلی علی صلا
استقامت عبادات تجلیات اطاعت صوم و صلوات
بجارات ثمرات عادات اسم صفات برای اجابت
دعای مناجات در تسبیحات دعوات طالب پیوست
دنیاوی و یا مطلوب نجات عقوبای و یا مقصود بریدن
حاجات برد و سرای در خاطر دارند لیل و نهار ابریا
و مجاهدات هوای از یکی پنداشته و غطی از کونین گذارند
از تربیت مرشد کمالیت یافته - اطاعت باطن بدل حق برستی
تلاشته برای تاثیرات دعوات از خوردن حیوانات ادرار
نمانند ایم الحال یا حال قال الا انفصال له برستی اختیار
باشند هیچ معرفت تربیت علم حال عند الوصال بوی
معرفت حق تعالی در دل خبرند از خبر معرفت جیده اصلاح

باطن بدین خط سالکان مبتدی انواع اند اما بر سر
شهرت ناموسات نمودار خلافت استکفاف گرفتن جایز
نمود و هیچ عبادات خود بینی و ظاهر پرستی حق تعالی
نه پذیرد و مکن زهد ریای را طلب کن باریاگی
رنگین خود غای را بر و اصلاح باطن کن تا اما بداند که
استکفاف حقیقی استقامت تربیت جذبه اصلاح
باطن دریافتن موفت عالم جبروت روحانی
پوستن باستانی استقامت قرب حضرت غنیمت و جهان است
چنانچه استکافات انبیا و اولیا و خلفاء و صلحا و عارفان
حضرت و دواصلان حق تعالی از صحبت تربیت مرشد کامل
تلقین سالک مجذوب کمالیت عبادت خفیات
و استقامت تلاوت حفظ قلوب لیل و نهار
است صلاحیت دریافتن اطاعت علم حقیقت براه
اخلاص عشق محبت دائم الحال بدل و جان باده حق تعالی
پوستن باستانی قرب حضرت انواع اولیا سالک
و خلفاء صادق برای پوستن اتصال مع الله و غرضه

و یا اربعین

و یا اربعین و بعضی همیشه مقام خلوتگاه معکف بنشیند
و هیچ گفتن هر کسی اعراف نماید تا هیچ نفوذ خطرات
دنیاوی و مصیباتی در دل حاصل نیاید بداند که درین
استکافات دائم الحال - ثبات و قعود او علی خواجه -
از سمع و بصره و اکل و شرب - بدل و جان باستانی
حق تعالی بودن شرط است از تربیت مرشد کامل اما این
استکفاف حقیقی روحانی مرسلان مقرب و دواصلان
حق تعالی بودن شرط است از تربیت مرشد کامل اما
این استکفاف حقیقی روحانی مرسلان مقرب
و دواصلان حق تعالی راست - و درین استکافات
از تربیت مرشد کامل صوم مجازی و صوم حقیقی دوم
باشند و افطار هم دو نوع باشد اما جز نعلین ارشاد
استفهام نگردد - بداند که برای افطار مرسلان را
از ملحومات و مشروبات در هیچ چیز اعراف نباشد
اما بعضی اولیا بعد سیوم شب برای استخراج قدم برود
آرند و بعضی هفتم شب و بعضی کامل حال دهم شب

چون عشره آخر رسد بیرون آیند بدانکه بعضی اولیا
که استعداد ملازمت حقیقه قلوب استقامت کمالیت
دارند و در بستم شب یا بعد چیم شب چون اربعین
آخر رسد قدم بیرون آرند اما بدانکه خواجه عبداللہ
رحمۃ اللہ علیہ می فرماید مر طالب صادق از صحبت تربیت
مرشد کامل مدتی دہم سال قرب حضرت کمالیت رسد
و شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید مر سالک صادق
از صحبت تربیت مرشد کامل در سیوم سال قرب حضرت
کمالیت بخندارند و خواجه ذوالنون مصری رحمۃ اللہ
می فرماید کہ مرد سالک صادق انسان کامل از صحبت
تربیت مرشد کامل مجذوب در سیوم جلہ استقامت
قرب حضرت خدا رسد بدانکہ ہر سال قول مشایخ
صحیح است بر و بیشین تو در کتبہ درین منزل
کمش ربی کہ نایابی مگر گنجی بہ برد صلاح باطن
کن بہ درمی بر بندہم نوزن بہ بروز خبر محکم کن
نزل جز یاد حق یک دم بہ برد صلاح باطن کن

اگر باید ترا وصلش بہ ہمیشہ باش در خلوت
کن جز خوشنیت الفت بہ برد صلاح باطن کن
موقت یا زدہم - در بیان علم توحید از موقت
سوی حق تعالی استفہام پیوستہ حدیثات حضرت
رسالت از موقت عالم خبروت و در یافتن سواک
اسرار حقیقت معرفت از مردنہای لدنی از
معرفت عالم توحید نیست بزرگی از امام محمد غزالی
رحمت اللہ علیہ از توحید سوال کرد کہ معنی توحید
چیست امام احمد گفت التوحید صدرا یکی کردن و یکی
دیدن و یکی دانستن و یکی شمردن است چون سالک
صادق فرق کند و یا فرق داند و یا فرق بجوید
و شمرد فارق است یعنی فرق کنندہ باشندہ طالب
صادق الغیر نہ تو پذیری کہ من ہستم و ہستی مرا
و خدای تعالی ہم ہست و ہستی مرا و راست
این پنڈا خطای را ہست قصور فہم تست تو کستی
و چہستی بفہم خود را شناس غریب تو نیز این

این پنداری که من وجود دارم و این وجود مرا
فرا ببرد و غلط فهمیدی و هشیار باش و دم من
عارفان همه کلمه لسانه - و آنان که طال لسانه - انداز
انداز وجود خبر ندارند و صفت گنگ فراموش اند من
عرف الله - فرو خوانده اند و خدای تعالی وجود دارد
و با بصیرت و خود خداست و وجود دارد و این پندار
در خاطر نیاید آورد و غریبی تو نیستی و پنداری که هستی
و هستی مر خدا بر است - بدانکه بدانکه دوستی و وجود
نیست یکی وجود موجود است و آن وجود خداست قال
النبي و تقدس و بغير وجود خداست وجود دیگر نیست
و امر مکان ندارد که باشد اما معرفت است که کل مخلوقات
موجودات وجود خداست چون سالک این پندار را
نیاید بخندد هرگز نزد یعنی خود بین هرگز خدا بین نشود
تا خود را بینی خدا را نه بینی چون خود را در میان نه بینی
همیشه خدای را بینی تا سالک از خود بگذرد و قانع نشود
بخند از سر یعنی از خداست و بعد بود هرگز کمال نیست
خود فرزند

فرب حضرت نه پیوند اما چون وجود یکی از بیش نیست
یعنی مراد از این سخن است که اگر خواهی بگویی کل خداست
و اگر خواهی بگویی کل خلق است و اگر خواهی بگویی کل روح
مقصود آنکه یعنی دو نیست مثل یکی بیش است فهم است
چشم کل مخلوقات موجود چشم خداست و کل مخلوقات موجود
گوش خداست و زبان کل مخلوقات موجودات زبان خداست
همه چشم می بیند و همه گوش می شنود و همه زبان می گوید
و هو بکل شیء علیم - اما قاضی عین القضاة فیضی مدنی
رحمت الله علیه را امریدی از توحید سوال کرد گفت توحید
چهارت قاضی گفت توحید است - المدخول فی الکفر
الحقیقی و الخروج من الاسلام المجازی - قاضی گفت
او خود می گوید تامة پنداری که قاضی می گوید کفر نیست
است و اسلام چندانی نیست مدح کفر می کند و قدح
اما ز روی معانی مطلق حقیقت اسلام است
که مسلم طالب صادق را از یاد بخندارسانند و کفر
است که مسلم از یاد حق تعالی غفلت و تقصیر آرد
و بخندارسانند باز دارد و بخندارسانند چون این اسلام

مسلم را بخند رساندن نتواند بهتر از و کفر بود
بغیر خدا هرگز ابتکاری نباشد به نزد یک مردان بود که فریاد
آنکه اسلام چیست یعنی اسلام انست کلمه گفتن و مسلمان
شدن و در دایره اسلام درآمدن و کلمه بکلمه بسپارن
استفهام انست چون این کلمه امروز مرد مسلم را از
معاصی بازداشتن نمی تواند فردا از دوزخ بازداشتن
نخواهد پس معلوم است بدل و جان نمی گویند و بزبان گفتن
قال بود چه فایده کند سلطان العارفین بایزید بسطامی
رحمت الله علیه خود ازین گفتار توبه میکند و توبه اناس
من ذنوبهم و توبتی من قول لا اله الا الله - چگونگی سه
عشق را با کافری خویشی بود پیکار کافری خود نمین و دشمنی
بود و سه هندی زلف دوست که غیر غلام او است
مومن چه کافر است که بخت مقام او است قال النبی من
کان فی الدنیا ممن معرفت الحق اعمی فهو فی الاخرت اعمی
اما معرفت حق تعالی خیر صاحب تصوف صورت قسم
نکند بد آنکه سوا الهای عالم حقیقت در یافتن کمالیت و حدیث
حق تعالی از قول مشایخ و آیات و حدیثات استفهام انست

حروف دوم قال الشیخ الامام المعظم شیخ سعدی کامی فرماید
الحديث عن النبی لا ینفصل مع الله فی العالم المملوک
ولا انفصال من الله فی العالم الجبروت بد آنکه حق تعالی
میان خود و میان بنده خود مومن پیوستن قرب حضرت
چهار منزل عبادات حجابهای توراتی عمارت نهاده است
نامسوت و ملکوت و جبروت و لاموت - بد آنکه عالم
نامسوت این جهان و عالم ملکوت آنجهان و عالم جبروت
قرب حضرت نه اینجهان و نه آنجهان یعنی سوس موت
حق تعالی با نشان و عالم لاموت خود بی نشان است
اما بد آنکه استفهام معرفت در یافتن عالم جبروت
با نشان پیوستن قرب حضرت چه نشان دارد سه
عشق را در مدرسه تعلیم نیست به درس این علم از جهان
دیگر است به حروف سیوم قال الشیخ الامام المرحوم
خواجہ شبلی رحمة الله علیه فرماید الحديث عن النبی لا ینفصل
من الاستعداد عن امرار الجبروت و لاموت عند الوصال
الا من الله - بد آنکه تر یافتن تربیات حق تعالی

سبق جذبه اصلاح باطن تلقین عبادات خفیات
استفهام استقامت عالم جبروت باستانی و تربیت
پیوستن اطاعت باطن بر عاشقان صادق تربیت
از دل و جان سبق الهی بجه نوع باشد دلم
در مکتب عشقش کتاب وصل می خواندند بحر سبق
مخوان علمی براف در س جانش به حروف
چهارم قال الشيخ المعظم خواجه ابی زید رحمه الله
می فرماید - الحديث عن النبي الصلوة ثلث
الانواع صلوة من الله في العالم الناسوت و صلوة
الى الله في العالم الملكوت و صلوة اليه في العالم
الجزوت فان صلوة الله صلوة حقیقت فی قلوبهم
بدانکه در یافتن صلوة حقیقی سوی معرفت حق تعالی
تربیات جذبه اصلاح باطن تلقین تلاوت حفظ
قلوب پیوستن قرب حضرت اطاعت باطن استقامت
دلای رحمانی در دل و جان بجه نوع باشد
نماز عاشقان سرست پنهان به همون دانکه دایم
در نماز است

در نماز است به حروف پنجم قال الشيخ الامام
خواجه شای می فرماید الحديث عن النبي قال المؤمن
ببيت الكعبة و حج الکبیر - بدانکه در یافتن کعبه
حقیقی رحمانی پیوستن حج الکبیر مرسلکان را کلی
فرض است اما طواف کعبه حقیقی برای اولیای ما
یک کمال قرب حضرت و اصلاح حق تعالی در دل و جان
اطاعت بجه نوع باشد - حروف ششم قال الشيخ
الامام المعظم خواجه ذوی النون حنظل رحمه الله
الحديث قال النبي الاتصال بالحق على قدر انفصال
عن الحق - بدانکه اتصال مع الله پیوستن قرب
حضرت از صحبت تربیت مرشد کامل در یافتن الحقیقت
باطن است اما برای عاشقان حضرت و اصلاح
حق تعالی را اتصال مع الله قرب حضرت وصال
بجه نوع باشد - حروف هفتم قال الشيخ الامام
المسلمین خواجه عبدالصمد انصاری رحمت الله علیه
می فرماید الحديث النبي الصائم فرحان فرحته

عند الافطار وفرحة عند الملاقاة ربه به يدانکه در
 اهل ریاضت را نخست صوم باشد آخر افطار اگر صوم
 باشد افطار هم نبود اما اولیا در سیدگان قرب حضرت
 و اصلاان حق تعالی در صوم حقیقی اول افطار است
 بعده صوم اگر صوم نبود افطار باشد بدانکه اولیا
 صادق و اصلاان قرب حضرت را در صوم حقیقی رحمانی
 افطار از چه چیز باشد قال قطب الاول قاضی القضاة
 فضیل بیدانی رحمت الله علیه می فرماید قال الله
 ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله - و آية دیگر
 قوله تعالى من يطيع الرسول فقد اطاع الله - بدانکه
 در یافتن اطاعت ظاهر اعمال نفسانی متابعت حضرت
 از عبادات تجلیات ظاهر انواع است اما اطاعت
 باطن استقامت اعمال روحانی روحانی پیوستن
 با سبانی قرب حضرت که شریف ترین درجات آدمی است
 مرسلان صادق را اطاعت باطن اعمال حقیقی رحمانی
 پیوستن متابعت قوت دل و جان بجه نوع باشد

اما کمالیت در دلش ساکن مجذوب بجد ابریه
 علامت ظاهرا نیست بدانکه استقامت معانی
 حروفهای لدنی از تربیت مرشد کامل یافته بدل
 جان کلی استقامت یافته باشد و نتواند تعلیق
 ارشاد نمودن راه حقیقت مرطالبان صادق را از کمال
 باطن تربیت از دل و جان استقامت قرب حضرت
 محمد ارسا ندید انکه در ملفوظات خواجہ حسن بصری
 رحمت الله علیه منقول است تربیات تلقین حضرت
 رسالت برای استقامت پیوستن معرفت حق تعالی
 در یافتن حدیثات علم شریعت و علم طریقت از معرفت
 عالم ناموت و ملکوت بفهم معانی ظاهرا حضرت رسالت
 برای خلایق عوام اطاعت عبادات عمل ظاهرا فرمود
 و در یافتن معانی حدیثات علم حقیقت از جبروت
 و لا الهوت برای ساکنان صادق در یافتن اطاعت
 باطن استقامت معانی رموزات عمل باطن فرمود
 چنانچه در اطاعت باطن حدیث مسطور است قال
 الماعنی صاحب الوظایف ولی فی الدنیا و ولی فی الآخرة

و در اطاعت طریقت از معرفت علم ملکوت - الحقیقت
عن النبی تارک الوطایف نقصان الدرجات اضعف
من الموت - بدانکه هر دو حدیث معانی طوایف
تشریع و موافق طریقت اند - اما بدانکه دانستن
در یافتن استقامت معانی رموزات علم حقیقت اطاعت
باطن استقامت معرفت عالم جبروت پیوستن فرج
حدیث استقامت معانی مختلف آید قال النبی صاحب
الوطایف ملعون فی الدنیا و تارک الوطایف ولی الآخر
بدانکه استقامت معانی طوایف مخالف تشریع می نماید
اما در استقامت معانی بواطن از تربیت مرشد کامل حدیث
موافق تشریع و طریقت است - ایضا بدانکه بعضی
حدیثات معانی طوایف معرفت عالم ماسوت و ملکوت است
قال النبی من صام الدهر قطع النفس عن الهوی - و در
اطاعت عالم طریقت از معرفت عالم ملکوت حدیث دیگر نیز
مسطور است - قال النبی من صام الدهر صمته دخل الجنة
بلا حساب - اما بدانکه در یافتن استقامت رموزات
علم حقیقت تلقین ارشاد معرفت عالم جبروت تربیت
حضرت

حضرت عیالت معانی بواطن نوعد گیر فرمود قال النبی
من صام الدهر فلا صام والا فطر صوموا و افطروا
ساعته - بدانکه حدیثات در یافتن معانی رموزات
علم حقیقت تعلیقات استقامت عالم جبروت چگونه
فهم تواند کردن اما جز تلقین ارشاد مرشد کامل هرگز
استقامت نبود - هر یک نفس میرود از عمر
گوهر نیست بکان را خراج ملک دو عالم لودیه
همیشه گمین خزانه دمی را بسکان ببادیه و اگر روی
بجاک بشدست و بنیوا -

معرفت دوازدهم - در بیان معرفت جذبه^{صالح} صراط^{موفق}
باطن پیوستن عشق ربانی و در یافتن ترک اغمال
فضولات تجلیات برای اولیای سالک مجذوب
در پیوستن قرب حضرت اما معرفت عشق و محبت
بدانکه خطیب عشق حقیقی لباس خلعت خلاف
لباسات و طلبان عشق پوشیده طالبان راه^{وصال}
برای معشوق خود را سوختن و خدا را خشنود

و از سرگردان برای استقامت تربیت بوی زمین
عبرین شکبوی جوان نگردد و چگونه کدم قرار و آرام
گیرد و لیکن غفلت در میان آورده بداند که دنیا فانی
و کارهای دنیا یعنی هوا است و او از کارهاست
خبر ندارد بهم دانسته - قال البنی لا تقروا
مع المنقرین فان العاقبة بهمیه - اما درین اندیشه
نجات آخرت بدین علم اسیر کرده بداند که بعضی مردمان
اهل علم را براه عقل برای حرص و هوسا سوت
طلب دنیاوی در علم - قال البنی الا اتصال عالمنا
دایم الحال - اطاعت اعمال ظهور دانسته
و بعضی را طلب هوای بهشت نیازمندی جور
قصور برای تحصیل حاجات عقبای
الا اتصال عمارت ظاهر آرای استقامت عالم کائنات
شهرت مشهور کرده و بعضی را برای تحصیل مال و جاه
دنیاوی در طلب بقدر بعیش خوشتر هوای
دنیا مغرور گردانیده و بعضی را تفقد عیال و اطفال

و اولاد و احفاد و خدام طلب قوت و لباس از کسب
و تجارت و زراعت و جز آن در تفرقه خطرات
اعمال مذمومات غیر اذ حق تعالی از غفلت نفسانی
شیطانی گرفتار کرده و بعضی را هوای دنیاوی از
گفتن کذب و هفتاق و غیبت و غضب و حسد از
امید درازی عمر برای تحصیل قوت نفسانی و تفرقه
خطرات خود پرستی شیطانی در دل انداخته و بعضی را
همیشه در بند طماع طلب تحصیل قوت انسانی
دایم الحال بفقیر و فاقه برای تسکین پرستی مبتلادان
و غفلت نفسانی جذبه علم حقیقت و فراموشی
اطاعت باطن را عشق محبت در دل هر یکی حاصل
آورده و دنیا کسی را که در دنیا برای مردن و
فنا شدن آواره باشد استعداد بقا بجا نگیرد
و کسی را که برای سوال و جواب کردن بر در آخرت
حساب دادن و ناهای اعمال خود پرستی خوانند
و فردا میزان معاصی سنجیدن و باشدت درکات

بر پیر طایفه گزشتن و پیش خدای تعالی بر آید
حساب استادن و جواب اعمال معاصی گفتن آید
باشد چرا بنیم مجب ز می شوخی و سخت و سخت دل ما
داشت شب و روز بپیش و خوشی قرار و آرام
گیریم در پیازی غفلت که ایشان علم حقیقت گذاشته
و از دوست دل برداشته و بانفس دشمن نجست
ساخته دل بهوای دنیا و آخرت سببه جان را
در غفلت معصیت انداخته بر جان خود تحاسین
می نمایند اما مردمان علما و اولیای صلاحت
بادانش انسان کامل مردمان چه بلا بخیریت
غافل شده اند نیست و فردا سوای در پس است
همیشه بارش عمر گر انابه ضایع نگذار دوست
برای یاد خود ترا بیکه آورد مشغول بخدا شود
محبت دنیا پس پشت بیند و روی کاغذی از عاقل
ایشانند که در عالم اطاعت عالم ناسوت و ملکوت
از غمار است

قال الا اتصال مقام نه ساز

و از اعمال تکلیفات عبارت است تکلیفات و عبادات
تصور قناعت نکنند تا در قیامت علم حال عند الوصال
تلقین عالم جبروت از تربیت مرشد کامل استحقاق
قرب حضرت بعشق کامل کمالات رسند مثال
النبي النور نوزان نور القین و نور القلب نور
العين مساح و نور القلب حرام - اما به انکه حضرت
رسالت می فرماید که مردمان اهل معرفت بعمل صلاح
اولیای سالک خلفای صادق کسانی که از تربیت
جذب به اصلاح باطن در عبادات خفیات قناعت
من تلقین علم حال عند الوصال عالم جبروت قرب
حضرت بخدا پیوسته باشند عاقبت ایشان
هم نباشند بلکه مقام ایشان نزد خدای تعالی
همچو مقام منزلات می باشد و در آخرت با ایشان
حساب نباشد بلکه عاشقان حضرت دایم الحال
عند الوصال همیشه مغالیه با خدای دارند و
در پاسبانی قرب حضرت باشند ایزد در دو جهان

بزرگرفته است غایت که عشق فرسد کفر و کار کفر
 کند بد آنکه الوایت اهل بنوت یعنی انبیا و حبیب حضرت
 دارند بمقام بنوت اند و اولیای و خلقای در کثرت
 و کرامات مقام کمالات و ولایت دارند عشق و نور
 نه کار هر دل است عشق کاری غایت مشکل است
 اما چون عاشق لذت شهود معرفت زلفین دریا
 و ذوق وجود نچسبد و از زمزمه قول دوست
 پاشنه کوب رقص کنان بر در میخانه عشق و وید
 ساقی از می در یک لحظه چند آن شراب هستی و جام
 نیستی برینست که عاشق سیراب حیات شد و اثرقت
 الارض بنور بها - از می شاید سیراب حیات گشته
 از خواب عدم برخاست قیای وجود مستی در پوشیده
 و کلاله شهود بر سر نهاده و کمر همت شوق در میان برشته
 و قدم صادق در بقا طلب حق نهاده و از حجاب عدم
 بعین آمد کوشش رسید نخست که یار دید و پیش کشاد
 و نظرش بر جمال معشوق افتاد و گفت ما را بیت نشناخت
 الارایت اند

بنگی خود او را بیت
 گوید

گفت قلم النظر یعنی غیر عینی در یفا اینجا عشاق عین
 معشوق آمد چون او را خود بودی بنود عاشق تواند
 بود عشق و عاشق و معشوق هر سه یکی است کذا آنکه
 ایس فی ذات ششی من سوار ششی و لاتی سوار
 من ذات - ششی چنانکه لوزمار را به نسبت کند و
 صورت محبوب را بخت اصاف کند و الا لای عاشق
 عین معشوق بود سه سر نقش که می بینم و صفت تو در آن
 پیدا است به سر شکل که می نگرم آن شخص دروید است
 آن شخص نمی بینی در نقش و مگر یاری به همسایه او آمد
 این سایه از او پیدا است به اما شاگرد طور کار را
 چون اسناد خواهد کرد در کار آرد حرفی بنویسد و انگشت
 بگیرد و بر سر آخرو ف بهند اگر چه آرزوی معنی کاتب
 اسناد است مکتب بود اما در عالم کثرت شاگرد برین
 بود عزیز کسی را که انگشت بر حرف عاشق کار افتاده
 دل را آباد نهاد در عالم صورت و معنی صورت خود
 حقیقت وجود نشنیده اند بد آنکه روح خود

منوادم و خود دیدم میگویم اما عاشق از روی روشنی

آئینه معشوق می آید نادری است اما مطالعه کند و از روی
آئینه معشوق می آید نادری است اما صفات خود بیند -
سوی آئینه نغمه محبوبه - اما معشوق یک روی دید آئینه
نماید هر آئینه دیگر پیدا آید یعنی یک صورت بدو کرد
نماید در دو آئینه نیک پیدا نیاید - قال البیہقی بن اللہ
لا یجلی فی صورت مرئین ولا قبلی فی صورت الاسیرین -
اما محب محبوب را آئینه خود بیند و خود را آئینه او و گاهی
این ناظر و گاهی او منظر این گردد یعنی گاهی این بزرگ
او بر آید و گاهی اولوی این گردد - سبحانی ما اعظم
شأنی و قوتی اهل فی الدارین - و گاهی لباس عاشق
معشوق بدو باشد از مقام کبریا و استقامت بنزول
فرماید و گاهی محب ذاکر بود محبوب سامع باشد و گاهی
محبوب قایل بود و بوی او بدل گیرد و بزرگ او بر آید اما
عاشق در آئینه خود صورت محب می بیند آن محبوب
باشد که صورت خود را آئینه دل خود بیند زیرا که شهود
محب

محب او بصر بود و لیس او بمقتضای کنت و سمه
و بصره و لسان و دیده و ارجله و کله و شربه - عین
محبوب است یعنی هر چه عاشق بیند و داند و گوید و
شنود عین محبوب باشد اما سخن له و به لیس
محب و محبوب و طالب و مطلوب و عاشق و معشوق
از روی حقیقت هم یکی آمد اما هم کسی اینجا نرسد
جز عارف اهل معرفت فهم نکند و هر جا که دیدم
نزد دیدم مگر دوست معلوم چنین گشت کسی نیست
مگر او است و صورت تو در آئینه می آید
هر آئینه معانی می بینیم من آئینه دل بچشم جان گزینم
پس روی تو در آئینه بینم اما چون عاشق را
بحقیقته بیند در ملکشاید در خلوت خانه نابود خود را
دوست دارد یعنی خود را و دوست را در آئینه
یکدگر می بیند اما چون آئینه محبوب بود محب نظر
کند اگر صورت باطن معانی خود بیند بشکل ظاهر
نفس خود را دیده باشد بچشم خود و اگر صورت

غیر شکل بیند که مقیدست بشکل آئینه و بالشکل
ماه و یا آفتاب محبوب را دیده باشد بجهنم محبوس
و اگر خارج شکل بیند که نورست و محیط و اند
من در اینم محبوس چون سالک محیط غوطه خور
اورانه از عذاب خبر بود بودنه از عذاب
ونه امید داند و نه بیم و نه خوف شناسد و نه جا
وز خوف چه تعلق خوف و در جای باشد او در بحر
غرق است یعنی استجانه ماضی و نه مستقبل جمالی
ست در حال خود وقت است اما اگر حلال او
در پرده عالم ارواح تا خلق آرد محب را از
خود جهان ستاند که از و نه جسم ماند و نه اسم ماند
اینجا محب نه لذت شهو داید و نه ذوق وجود
شناسد - اینجا قنای سخن من لم یکن و یقاس
من لم یزل - با و نماید پیش سفر کند - قال النبی
العبادة بعد الوصال کفر و الهجرت بعد الفتح -
المحبوبی که مفتادند از حجاب از نور و ظلمت

بروی

بروی سالک فرو گذاشت از بهر آن حاج
نود را پس پرده می بیند بیکان بیکان در کشتاید
و در پرده معرفت عالم دیگر پیدا آید چون نوی
برود او ماند او با باشد هر چند که جهان خیال خود
پیش عرصه کند عشق غالب تر آید جلال خود بر
نماید تا عاشق از جفای معشوق در پناه عشق
میگززد و از کمالی در بیکانگی می ریزد اما درویش
چون در بحر از نیستی غوطه خورد احتیاجش نماید
یعنی الفقر لا یمتاج الیه اما معلوم شود
اذا اتم الفقر فهو امد - هر که او نمرنگ
یاری خویش نیست به عشق وی جز رنگ و لوی
بیش نیست به هر که باز افقین یاری من خوش است
دولتی دارد که با یا پیش نیست به اما الغریز
انچه علماء غیر مجذوب تر از مکتب سخاوند یار
کرد هر چه میگویند ترا اعمال فضولات و ظالمت
آورد و شنوده گیرد چون بطلند ترا در جمعیت

از استلاط بحالشان غزلت و امراض گرد غزله
چون از معرفت حق تعالی قریب حضرت اتصال دوست
خواهی اگر توانی مدتی تربیت مرشد کامل گریا بمقصود
برسی و این مقام بلند است و درجات عالی تربیت
یعنی در مقام تمکین بلا از متحقق قلب عاشق بجای
رسد و عشق دوست و حال ذوق هستی و نیستی
نمود همه یک حال بود زیرا که اگر آفت عشق عاشق
نیست کرده است آنچه او در عالم معشوق حاصل
آید منظر او است بی تو هم و بی تعدد و در هر چه
نگرد معشوق را بیند ما را بیت شیدا و الی الله
یعنی بس جنتی سوی الله و لیس فی الدارین غیر الله
همون بوده و همون باشد و هو بکل شیء علمم
سه هر گیمای نگرم در نظر صورت او است به
هر که او دیده ندارد گنه از جانب او است به یاری
دارم که جسم و جان صورت او است به چه جسم و
جان جلوه جان صورت او است به آماهی عزیز
بدانکه

بدانکه این فقیر میگوید که کمال عشق را سوس
معشوق آن بود که هستی خود بر معشوق را مسلم
دارد یعنی حجاب هستی خود را از راه عشق بدل عاشق
بردارد زیرا که هر عاشقی را که نظر بر جمال معشوق
افتد چون عاشق بمعشوق مغلوب گشت در عشق
بمقصود رسید بوالعجب آئینه است آئینه عاشق
عشق که در صورت عاشق را می نماید جمال معشوق
بی تعدد و بی تکرار یعنی علما این زما دو غیر مجذوب
فهم نکنند عزیز بشنود رسول علیه السلام می فرماید
راست ربی فی احسن صورت - و هم قول دیگر است
راست ربی بعین ربی سون المحب سون محبوب -
در اینجا اگر خواهی که خود را خود بینی جز در آئینه تنواری
دیدن و چون آئینه دست گیری و نگریا چه گویا که
در آئینه تو هستی مثل یک شمع باشد که گرد آن
شمع هزار آئینه گذاری و در هر آئینه سی شمع
پیدا آید و لیکن در حقیقت یک شمع باشد

چگونه در صورت میگرد و چشم است و لیکن روشنا
در نور یکی است یعنی فرق نتوان کرد اما مساهاست
این فقر در بند کیند زلف در برای اسیر است خان و
بهدت تا و ک تقدیر است اگر چه بعضی خلایق سالکان
راه حقیقت در فراق می سوزند اما این فقر در بین
وصال ملاک میگرد و بد آنکه عاشق و معشوق برود
اسم است عاشق مقام تلون دارد و معشوق مقام
دارد یعنی موسی عاشق بود و مقام تلون داشت
رسول علیه السلام معشوق بود مقام تمکین داشت
بد آنکه اضافت فعل او خود کرد یعنی سری عجب است
زیرا که چون عاشق در خود نگرد خود را معشوق بیند
و چون معشوق در خود نگرد خود را عاشق ببیند
رسول الله فرمود المؤمن مرآت المؤمن المؤمن
والد المؤمن - بد آنکه حق تعالی از تو بتو
نزدیک است قوله تعالی نحن اقرب الیه من حل
الورید - یعنی از تو بتو نزدیک تر از تو بتو مهربان

ترست

ترست و دوست تحت فیه من روح روح اما بد آنکه
بهشت تو آنست که ترا از تو بستاند و بخود بخود بپاگرداند
و تو می هستی تو از میان بر خیزد و این مقام منتهای اتحاد
محبت است که با نیرید سجانی ما اعظم شانی گفت و خواج
حسن منصور حلاج چهارمین مقام انا الحق گفت اما هر که
دعوی محبت خدا کند و خود را در میان بیند کافر است
زیرا که جز خدای تعالی کسی دیگر موجود نیست و اسکان
ندارد که باشد پس همون است که خود را خود می بیند
و خود میگوید و خود می شنود و خود می طلبد تا در سنی
از طالب باقی ترست برای دل سوی معرفت راه عشق
الا وجود الا الله چون از تو بستاند یانی جمله او
مانند تو خواهی روانا الحق گوی و خواهی گوی بی نیایی
اگر صد بار در روزی شهید راه دین گردی بیکی از
کافران باشی چو خود را در میان بنی تا الحمد لله
عن النبی الدنيا بحر عمیق و احمل الزاد فان الطريق
بعید و اخلاص العمل فان العاقل یطیبه و البصر

حضرت رسالت فرمود که گشتی دل از علم حقیقت استوار
کنند سوی معرفت حق تعالی که دنیا در پایی عمیق است
و نوشته راه آخرت از عمل حقیقت باطن چنان برگزید
مولا بعید است و عمل اخلاص دل و جان چنان اختیار
کنید که حق تعالی ناظر مشهور بصیر است اما العیز تر از اینها
مثل دوکان است و شریعت بعدل و راستی چون میرا
یعنی هر که قدم در میزان بر آستی بناد و طالب صادق
گشت از صحبت تربیت مرشد کامل راه عشق حقیقت
پیوست و هر که بحقیقت پیوست استقامت قرب حضرت
کما یت یافت او را مومن خوانند بدانکه

یعنی بدین اطاعت باطن متابعت حضرت رسالت تلقین
مرشد کامل استقامت بافتند و هم عبادت گرفته در قوال مشفق
فطاعت کرده دل را دور بچه راه عشق است و آن دل دریا
دو انگشت ابرو خالی است یعنی قلب المؤمن مرآت الله
اصبعین من اصابع الرحمن - و این نه آن دل است که تو
پاره گوشه بنداری حق تعالی را بران نظر است بدانکه الله

لا ینظر الی صورکم و احوالکم ولیکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم -
اما موزی از آن پرده دار حضرت عزت بشنو که معسم
مفتاد نیز از بود یعنی شاکر آن سجده کردند مرآدم را و او نکرد
چه معنی باشد معنی این بود که حضرت عزت بخوانست که او را
کما یت عبادات خضیات علم حقیقت خلعت خلافت جذبه
عنایت گنج خزانه اسرار پنهان بخشید او را برای تلقین آتش
تربیت راه عشق محبت سوی معرفت خود مرشد انبیا کرده
اند و بر و اطاعت نفس پرستی احوال ظهور خود در خاطر گرفت
یعنی هفت طبق زمین و هفت طبق آسمان مقدار یک قدم
خالی نمانده است که او سجده کرده این و بد بیعت الهی خود
نگر است و حق تعالی نیز او را خبر داده بود که یک فرشته
مقرب مرآدم را سجده کند از غیرت تفرقه و مغرور نفس پرستی
خود راه شود چون حق تعالی مثل آدم طلب الهی کرده
و در ذیبت جمال خودش کار نمود یعنی در وجود آدم غیر خداست
موجود نبود زیرا که در یک وجود دو وجود موجود نیست
و آدم غیر خدا موجود نبود زیرا که نیست یک وجود

موجود است و آن وجود خداست تعجب آنکه لیس فی جنتی
سوی السد و لیس فی الدارین غیر الله سه بران نقشی
من زیبا نهادم نه توام زیبا بین زیبا نهادم نه چو آدم
بر وجود کردم جدا من نه چال خویش در صحرانهادم نه
اما چون غیرت الهی در خاطر کرد و غرور اعمال تجلیات
در خود گرفت از اطاعت باطن متابعت ارواح انبیا
و اولیا اغراض نموده تجلیات در خود گرفت از اطاعت
باطن متابعت نمود بد آنکه در درون پرده آواز ندا
شنید لا تسجد لغيری - و بیرون پرده ندا آمد -
اسجد و الا آدم - عزرا ائسل در خاطر دانست که آنچه بیرون
آواز آمده است برای اطاعت ارواح عوام است و من
خواص هستم و آنچه درون پرده ندا آمده است آن اطاعت
برای خواص ارواح این غیرت الهی از غرور اعمال تجلیات
در خاطر گرفت مرعزرا ائسل سجده نکنند چون بدن غیرت
مغرور گشت از حضرت بی نیازند اشد در وجود عزرا ائسل
مصلحت عجب خود بینی سیاه دلی بر من گشت نشناخت

کرد

کرد خداوند اعزرا ائسل هفتاد هزار سال سوخت
و هفتاد هزار سال سوی هفت طبق زمین در بر طبقی دکان
هزار سال برای تو عبادت کرده است اگر هیچ طاعتی
قبول نکردی یک حاجت و التماس دارد بکرم خویش
اجابت کن فرمان رسید بطلب آنچه حاجت داری عزرا ائسل
مناجات کرد خداوند ادر وجود آدم در ائسم و سید
و شصت و شصت در وجود است در ائسم و بیرون در ائسم
که آدم را هیچ خبر نباشد فرمان آمد آنچه خواست
داری در وجود آدم تفرج کن عزرا ائسل در وجود آدم
در آمد و در مقام صدر قرار گرفت از آن مقام در
سید و شصت و شصت درون آمد و بیرون شد
فصل پیشتر کرد تا در شهرک بخلق رسید فرمان آمد
ملعون هیچ میدانی که مقام عنایت عظمت کما لیت قدس
کعبه حقیقی که قلب المؤمن عرض الله تعالی از نور است
دایم الحال ازین مقام عظمت کما لیت استقامت
قبه تحت نیست اکنون میخواهی که قریب تحت من ای

ای ملعون پیشتر مر ترا راه نیست از وجود آدم
 بیرون شو - بد آنکه چون عزرا نسل از وجود آدم بیرون
 آمد فرمان رسید ای ملعون در وجود آدم چه دریافتی و چه
 دیدی دل حقیقی را تفرج کردی التماس کرد خداوند
 در دل آدم چه ادم و از درون دل همه وجود تفرج کرد
 فرمان آمد ای ملعون آن دل حقیقی نباشد زیرا که دل حقیقی
 بیت المعمور است کمالیت قدرت از نور نیست درون
 دل مر ترا راه نیست - ای ملعون درن دل مجازی تفرج
 کردی دل غیر معرفت من از گل صفت و هر چه گل است
 فانی است اما ای ملعون در آدم جمیع احوال بالیقین
 حاضر موجود از گویای و بنیای و شنوای بودم و تو
 ما را در میان ندانستی و مرا در دل نشناختی سوی قدرت
 من در دل حقیقی نه پیوستی از غرور اعمال تجلیات عجب
 معصیت در خاطر آوردی و اطاعت صلاحیت سجده
 عنایت من قبول نکردی و گاهی در استقامت کمالیت
 استغراق مستی محو رسیدی و ایم الحال خود پرستی اعمال

نفسانی

نفسانی عداقت دوزخ اختیار کردی هر آینه از حضرت
 ذوالجلال را ندیده گشتی ملعون شدی - چون آدم را
 فرستادیم بیرون به جمال خویش بنیان نهادم -
 از صورت آدم صورت نشانه نگرفت از قدرت من
 آدم نشانه بهانه به آینه آنکه مخلصان کرده ایم عانقا
 حضرت از صحبت تربیت مرشد کمال یقین عبادات خضیات
 استقامت مراد بجز اصلاح باطن کمالیت استغراق
 محو پیوستن معرفت دل حقیقی من فریب الایام استقامت
 با سبانی قرب حضرت حضرت مطلوب مقصود کمالیت

رسید -

معرفت سیزدهم - بد آنکه خواجہ حسن بصری ^{علیه السلام} _{رحمته}
 در محفوظات خود می فرماید که الزاع علما از مادران
 غیر مجذوب دریافتن علم فریب پیوستگان عمل طریقت
 استقامت عالم ناسوت و ملکوت از راه عقل در خاطر
 بالیقین دانست که خدای تعالی هست از جای و در جای
 همه جای حاضر است و ایم الحال هستی او موجود است

مورد

اما پیوستن اتصال مع الله استقامت قرب حضرت
 بدل و جان را ای اصلی مختلف می فرمایند بدانکه بعضی
 قول اولیای عاشقان حضرت آنست که جز دلالت ثلثین
 مرشد کامل پیوستن قرب حضرت است بخدای راه دیگر
 نیست و قول مشایخ دیگر پیوستن قرب حضرت آنست
 که جز معرفت جذبه اصلاح باطن کمالیت علم حقیقت
 ثلثین تلاوت حفظ قلوب متابعت رسالت پیوستن
 بخدای راه دیگر نیست و قول بعضی مخلصان کرام آنست
 که جز صحت تربیت ربط مرشد کامل دریافتن راه عشق
 محبت کمالیت استغراق مستی محو پیوستن قرب حضرت
 بخدای راه دیگر نیست و قول بعضی مشایخ کبار آنست که
 جز استقامت علم حال عند الوصال ثلثین محکم جبروت
 روحانی روحانی پیوستن قرب حضرت بخدای راه نیست
 بدانکه هر چهار قول مشایخ مخلصان کرام در سلوک ثابت
 و مسموع اند اما تربیت حضرت رسالت برای ثلثین
 ارشاد ابابکر و علی کرم الله وجهه آنست که دریافتن

معرفت

معرفت علم لدنی دائم الحال باحق تعالی بدل و جان
 متابعت - لیلًا و نهارًا اقیامًا و قعودًا و علی جنوم -
 الحاکمیت ظاهر و باطن از سمع و بصره و آنکه تریبیت
 نبوت کمالیت عبادات خفیات استقامت قرب حضرت
 پیوستن بخدای راضی و مستقیم است اما خبر صحبت تربیت
 مرشد کامل پیوستن اتصال مع الله استقامت قرب
 حضرت هرگز راست نیاید و عشق باری بازگذاشتن
 ناهان در تن است - غم نباشد هیچ مار عالمی گردد شمشیر
 عشق جان بازیست هر سود می نت - زاهدان را
 راه عشقت کمتر است -

معرفت

معرفت چهارم - قال الشيخ الامام الهادي
 خواجه ذوی النون مصری رحمة الله علیه من ارشاد
 المريدین پرورش می نماید ابتدای حالت عالم ملکوت
 سناجات کردیم خداوند الوکجا هستی تراکی جویم ندا
 آمد جلیس من طریق القلب من ذکرنی فی قلبه و نصی
 قال الشيخ الامام المعظم خواجه بایزید رحمة الله علیه

حرفی دیگر من ارشاد المريدین اضافت آن بر
می نماید ابتدای حالت مناجات کردم خداوند
را ده تو چگونه هست و من ترا چگونه برسم ندانم
ارفع من طریق الی طریق القلب فقد وصلت قال
الامام المرشد خواجه شبلی رحمت الله علیه حرفی دیگر من
ارشاد المريدین اضافت آن تربیت پرورش می نماید
ابتدای حالت مناجات کردم خداوند او جمعیت
تو کجا باشی و من ترا از که جویم ندانم اما عند
المصطفی القلب من ذکر الخفی فی قلوبهم لاجلی سه
مارا که نقش روی تو نبشت در ضمیر من بعد از تو
ایچ نقش نیفاد و پذیرد بد آنکه ذات الله
از کثرت ملازمت حفظ قلوب لیل و نهار اطاعت
باطن یا دخی نقای در دل عشق منقش گردد بعد که
نقش دیگر در دل نماند و در یابد سالک صادق الطایفه
با سبانی عالم جبروت بعنایت الله تعالی کشف
و کرامات اظهار استقامت قرب حضرت مطلوب

مقتور

مقصود کمالیت رسید به مردم از اید حق در دو عالم
بفاست به عشق تو راحت دل ست اسم تو جان نام است
پند است عاشقان را نام احدی کتاب و جمله قرآن
زاید نیست به گر کار کنی حرف یکی بسیار است به ورمی کنی
کتاب با خروار است به اما بدانکه در یافتن عالم جبروت
جز تلقین مرشد کامل استقام نمود سه بی صحبت
را بنهادم گونه شود به اندیشه کنم که عاقبت چون نشود
در ترقی بعضی بعضی صوفیان سالک غیر مجذوب در استقامت
عجایب تعریفات مشایخ روشن مطهرات الطایفه
خلایق عبادت شریعت در ولایت اظهار اختیار اند
و تیغض اما معرفت تربیت جذبه اصلاح باطن پرورش
مرشد مجذوب تلقین از دل خبر ندارند نار سیدگان در
استقامت عمارات عالم اسوت قدم نبوت بعقوبت
بحاله صحو شنیدن آواز سرود برای نمود در خلایق قصص
کنند جز استقامت تربیت جذبه عشق و وحدت
جز معرفت استغراق کمالیت شکر محبت در عالم اسوت

بحال صحو سماع حرام باشد اما اگر سالک مجذوب
از معرفت جذبه اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت
استقامت تربیت تلاوت حفظ قلوب در پاسبانی
قرب حضرت چون قدم ثبوت گردد سر محبت چون
مقام محو رسد براندازه بغایت مستی عشق بخت را
سماع حلال بود و بعضی را سباح یا شند در این انواع سالکان
ز یاد و غیر مجذوب جز استعدا تربیت جذبه عنایت تلاوت
حفظ قلوب دایم عبارات اعمال اطاعت مشهور
استقامت ظهور قرار بداند و از اطاعت عبادت
خفیات عالم جبروت و نیاز مندی تلاوت حفظ قلوب
تربیت تقصین مرشد مجذوب پاسبانی قرب حضرت خبر ندارند
مسکینان چه کنند اگر این گفتند به بر آن گرمی که در گندم
پنهان است به زمین و آسمان وی ساقی است به مرغی که
خبر ندارد از آب زلال به منقار در آب شور دارد به سال
معرفت پانزدهم - قال الشيخ الامام العظمى فاضل احمد
غزالی رحمت الله علیه الحديث عن العنق من ارشاد المريد

سوت ۱۵

برورش

برورش می نماید - من لا شیخ له لا دین له ومن لا دین له
لا عرف له ومن لا عرف له لا جذبه له ومن لا جذبه له لا تسلم
لا شیخ له ان اولیای تحت فای لا یعرفهم غیری - درینا
انواع سالکان غیر مجذوب جز معرفت تربیت جذبه اصلاح
باطن و جز تقصین تلاوت حفظ قلوب دایم عبارات
مشهور استقامت عالم ناسوت قدم ثبوت طاعت قلوب
اند بدانکه علماء از یاد و سالکان غیر مجذوب در استقامت
صیحت در شد تربیت تقصین عبادت ارشاد دارند
سالک مجذوب به نیویستند و بشهرت جبه و دستار
روشن ملبوسات اولیای کبار مشهور برای پیشوا
ارادت دست کوفتن و مقدسای تربیت راه نمودن
نمی نمایند جایز نیست زیرا که جز معرفت اصلاح باطن
و جز اطاعت پاسبانی حفظ قلوب ارادت درست بود
به ای بنده دستار بدو دست بدست آرد چون
سالک نرسیده غیر مجذوب مبتدی که عند الله بعید از اول
است خواهد که بهیت ارادت و بدو مرید از اکمالیت

رساندن نتواند پیر و مرید هر دو در کفر و ضلالت و ولایت
باشند اما در ویشی که بنظر باطن معرفت مرید ندارد و از
خلافت ربانی تربیت اصلاح باطن تلقین از مرشد
مجدوب استقامت در دل نیافته است و هر مریدی که از
باطن تربیت مرشد فرمان برداری یا دحق تقاضا
پاسبانی تلاوت حفظ قلوب در عمل نگاه دارد و استقامت نگاه
نمیزد و بعضی عادل با خود دارد و مرید بر نفسا نشاندازی
معرفت یا دحق تقاضا نصیب به آنکه شیخ می و بست
آن باشد که ابتدای حالت نظر در ویشی مجدوب مرید مبتدیان
مرده دل از تربیت تلقین در استقامت معرفت جذب
اصلاح باطن پرورش تلاوت حفظ قلوب زنده دل
گردد اما اگر مرید از شیخ بیعت ارادت یافت و از صحبت
در ویش کمالات بلاغت نیافت یعنی از شیخ جدا افتاد
فرض باشد که تربیت معرفت جذب اصلاح باطن
تلقین ملازمست حفظ قلوب از صحبت تربیت اطاعت
کلام نکت از مرشد کامل دیگر بگوید تا استقامت قرب معرفت
مطلوب

بمطلوب مقصود کمالات برسد تا نیت پر نور در
نظر نبکی بایلی راه دل از جان خبر سه نیت بجهت کار
آمد رانده در گاهی به فسقت چه زبان چون نیک انجمن
اما اگر مرید صحبت شیخ یافته خرقه و کلاه نیافت
ارادت درست بنود زیرا که مقصود ارادت جاه کلاه
است اگر مرید جامه از صحبت پیراقت آرز شود خود
پوشد و مرد دیگران رانده اما مرید چون پیش مخلوق
شد و از شیخ جدا افتاد باید که کلاه شیخ نهد
و دو گانه بگذارد مخلوق شود اما بدانکه مردمان اهل
سوی حق تعالی بر لایق بیعت ارادت ولایت تربیت
پرورش در ویشان کامل و وظایف اند بدانکه در ویش
ترک مال و جاه کردند و ترک پیشوای و شنی هم کردند و
طایفه دیگر بعد از آن که مال بدرضا و تسلیم اختیار
کردند اکنون این طایفه لایق سجاده ولایت بیعت
ارادت تربیت پرورش دیگران در جهان باشند
اما طایفه هر که بعد از ترک عزالت و خلوت قناعت

اختیار کردند بجهت آنکه بالیقین دانستند چنانکه باطل
یعنی از شد خوردن گرمی همراه و در کار خوردن سردی
همراه است یعنی باختلاف صحبت مردمان اهل دنیا
تفرقه غفلت همراه است پس ازین ترک کردن
اما ناگاه مردمان دنیاوی برای ملاقات نیامد و جز
دنیا بخت ایشان بیارند و یا بفرستند اگر حلال
بی شبهه است قبول نمیکند و از آن می ترسند و می گزیند
از مردمان چنانکه شیر و بوز و گرگ می رهند
و میگزینند از مردمان چنانکه و تنها یک گوش
خلوتخانه و یاد بادیه بناه کو اختیار کنند و ایم بخرید
و تفرید بخت مشغول باشند و طایفه دیگر بعد از
ترک در الابد از قوت و لباس مسکن و رضا و تسلیم اختیار
کردند بالیقین دانستند که آدمیان پیشتر کارهای نامی
دانند که بر آمدن ابتکار در صحبت و قتی که آدمی چیزی
کاری پیش آید و بر آمدن انکار خوشی در دل حاصل
آید و زبان او در انکار است و قتی باشد که آدمی

چیز کاری پیش آید و بر آمدن انکار خوشی در دل
حاصل آید و زبان او در انکار است و قتی باشد
که آدمی را چیزی کاری پیش آید و آمدن انکار خوشی در دل
ناخوشی حاصل آید و سود و منفعت او در آنست چون
بدین واقف شدند پیرو تعریف و تعرف خود از میان
برداشتند راضی و تسلیم شدند اگر اهل قدرت مردمان
دنیا بلا فاتی آمدند منع نکردند اگر نیامدند غمناک
نشدند و اگر چیزی از چیزی از دنیاوی پیش می آوردند
و یا می فرستادند قبول میکردند یعنی لار و لاکه از رد
قبول خلق نیز در ایشان یکسان است یعنی هر چه از وجه
غیب بی عیب است اختیار کردند ساکنان -
معرفت شایسته ^{میر} دسم - بد آنکه ساکنان غیر مجذوب
مرغان ضعیف مخفی میمانند که عاجز پروری دانه
هوای عادت پرستی رسوم انسانی ببلای دوام تحول
طالب هوای حرص ناموسات عاجز تفرقه خواص
قالب غیر الله نفسانی لیل و نهار طالب قوت

مطوعات از تفرقه خطرات بلبوسات در دل و جان
دام تشویشات اینجمله برای تشیع قوت شکرتی
پروری دانه عاجز گرفتار اند از عبادات اخلاص
تفاتی برستی رحانی پیوستن قرب حضرت بعد اندک
خزانه اسرار علم لدنی استقام نمودن معرفت عالم جزو
برایشان فهم نیست ساکنان طالبان راه حقیقت
شرایط اصلی است برای دفع تفرقه خطرات انانی
استقامت قوت و لباس مالا بد شرایط اصلی فرض
است تا اندیشه خطرات قوت مطوعات به تفرقه
تعلقات بلبوسات و در خاطر یکی و جزوی هیچ تشویش
در دل حاصل نیاید سالک صادق تربیت مرشد
کامل بقدر استعداد ملازمت حفظ قلوب نشانی
اسرار محبت محبوب بود اما بد آنکه ترک مراد است
از ترک فضولات فرض است درویش را بتصرف
شرط است تا تفرقه خطرات نفسانی در دل و جان
حاصل نیاید بد آنکه سالک اهل معرفت چیز را بت خود

نه ساز چنانچه اهل قدرت و نیاز دوست مید
و تصرف میکنند بدانکه درویش را چون مال بسیار
ست خطرات بسیار است و چون خطرات بسیار است
حرکات بسیار است و چون حرکات بسیار است تشویشات
بسیار است و چون تشویشات بسیار است معصیت
چون معصیت بسیار است حساب بسیار است عذاب
بسیار است که برومی آنکس می بند پس بدانکه
همه چیز بر امالا بد نعمت عظم عظیم است اما درویش
اهل معرفت صاحب خلوت را مالا بد انت بدانکه
مقدار جماعت آدمیان از انجیان و اطفال
و اخاد و اولاد و خدام و جز آن بقدر تفقد و
جز آن بقدر قوت و لباس جمعیت دارد و بقدر
سوال سایلان از تدبیر حاجت نباشد برای آنکه
تفرقه خطرات انسانی نفسانی از قوت و لباس
جمعیت دارد و مسکن در دل و جان حاصل نیاید اما
بد آنکه ترک فضولات دیگر است چنانچه مال

بسیار ناپسندیده است سالک راه باشد در پیش
سالک مجذوب را قوت و لباس و مسکن بقدر قوت
فرض است اگر چه ترک کنند محتاج دیگر باشند
و جمع حاصل ام التماس است یعنی هر که مالا بدارد
نعمت عظیم دارد هر که مالا بدارد محبت عظیم دارد
و تفرقه خطرات در دل حاصل آید از خدا بعید بود
زیرا که بر اس قوت و لباس و مسکن بقدر
ضرورت اختیار افتاد اولیا است تا خطرات
هر چیزی در دل نیاید و در خاطر نگذارد اما ترک
عادات است که ترک بت پرستی کنی یعنی هر چه
سالک را بخود مشغول میگرداند و راه مانع است
می شود بت است اگر چه کارهای دنیا و آخرت
باست ترک باید کردن بدانکه کنی را مال بسیار
و یکی را جاه و یکی را نماز بسیار است و یکی را ملاوت
بسیار و یکی را خواجه که سجاده بنشیند و یکی طا
ارادت باشد و یکی طالب خلافت و مانند

این

این چیزها بسیار است اما هر چه ترک کند با جرات
میرشد ترک کند تا بمقصود رسد اما کمالات در پیش
سالک مجذوب بخدا رسیده را علامت ظاهر است
که از نماز بسیار و تسبیحات و تلاوت از وظایف
و او را یعنی از صلاحیت ظاهر بخوبی چون این
معنی در پیش سالک بیند بالیقین داند و این
در پیش کمالات قرب حضرت ندارد و از خدا
بعید لا وصال است از و بیعت درست بنود زیرا که
او از معرفت جذبه اصلاح باطن استقامت
عالم جبروت از تربیت نقصان مرشد مجذوب
اطاعت باستانی قرب حضرت کمالات نیافته است
او در نامحسوس و در مقام قال است و از مقام
علم حال عند الوصال کمالات بلاغت ندارد
اینچنین مردی ارادت آوردن روانی مانند
اما بعضی بر سر مرده اعتقاد میکنند و ارادت
می آرند و در پایان تربیت مخلوق میشوند اینچنین

از ادب در هیچ مذهبی درست نبود یعنی شرایط
از ادب دست گرفتن کلاه چهار تیرگی بدست
بر کس نهاده و مرید را بند و نصیحت کردن در
دو کانه فرمودن شرط است اگر ایشان روانی بود
هر کس بر قبر حضرت مصطفی میرفتی و ارادت می آورد
بدانکه این معنی در شریعت و طریقت و حقیقت
درست نباشد امام مدیری از شیخ سعدی چهار سوال
پرسید که بیعت چیست و ارادت چیست شیخ سعدی
فرمود بیعت آنست که دست مرید گرفتن و پند و نصیحت
فرمودن اطاعت متابعت پیروی عمل کردن - و ارادت
آنست الارادت ترک العادات - معنی از عادات
قدیم اغراض نمودن و نصیحت پیرو مرشد قبول کردن
دایم الحال در یاد حق تعالی بودن شرط است
و پیر آنست که نظر باطن پیرو مرشد در یافتن سخنان
معانی و رموزات پیوستن راه حقیقت از تربیت
آئینه دل مرید مرده دل تافهین ارشاد در استقامت معانی

چند

جذب اصلاح باطن صیقل زدن و از کثرت
تلاوت حفظ قلوب آئینه دل مرید زنده گردانند
و نصیحت و تربیت مرید را استقامت قرب حضرت
کمالیت رسانیدن است و مریدی آنست که غیبت
و حضور اطاعت آداب پیرو مرشد در دل نگاهداشته
و در صحبت پیرو مرشد برای استقامت تربیت دایم الحال
بدل و جان حاضر و مستمع بودن و باندیش دل و باب
سخن گفتن و هر سخنی که در خواندن ابیات لطافت از پیرو
مرشد نمی آفت شریعت نماید اگر معانی رموزات استقامت
بنمودن کارهای و ردن معانی آن در محل خدا برسد از
اعمال ربایی خود پرستی ظاهراً ای ترک فرمانید تا ترک
بودن و اطاعت پیرو مرشد لیل و نهار امل از دست
یاد حق تعالی بفرمان مرشد رفتن دایم الحال عند الله
متابعت امر مرشد دل و جان بسن و آداب
دیگر آنست که چون مرید در نماز و افعال مشغول بود
اگر مادر و پدر او را آواز دهند سخن نگویند و چون

پیر و مرشد آواز دهند واجب است که مبدع نماز
 بسبب گفتن و اطاعت پیر و مرشد می متابعت حضرت
 رسالت ظاهر و باطن در دل نگاهد اشتغال است تا مرید
 طالب صادق اطاعت باطن سوی حق تعالی
 استقامت قرب حضرت بخدا تواند رسیدن میقول
 است از خواجه عبدالقادر غفاری رحمت الله علیه که
 ارادت دادن و مقراض راندن و مرید گرفتن
 و تلقین ارشاد تربیت نمودن و مرید را نخواستن
 راهی بزرگ و کاری عظیم است جز تربیت مرشد کامل
 مبتدی طالب صادق استقامت قرب حضرت
 بخدا نمی تواند رسیدن اما بدانکه بعضی درویشان
 مبتدی سالکان غیر مجذوب جز استعجال با سالکان
 قرب حضرت که مریدان بگیرند و بیعت ارادت
 میدهند بدین نیت که بزرگان ارادت میدادند
 هم مرید گیرم همچنین ارادت از یاد نفاق در هیچ پدیده
 درست نباشد دروغ پیر و مرید هر دو در کفر و ضلالت
 و بطالت

و بطالت باشند اما چون درویش مبتدی سالک
 غیر مجذوب صحبت تربیت مرشد مجذوب از معرفت
 تلقین تلاوت حفظ قلوب در بابانی قرب حضرت
 کمالیت رسد و خواهد که بیعت ارادت دهد مرید گردد
 نخست خلافت سالک مجذوب قبول کند بدانکه ارادت
 دادن مریدان گرفتن شرایط انواع است از آن
 از آن یکی شرایط اصلی آنست که اولیای مرشد کامل
 مرید مبتدی را مدتی از صحبت تربیت خود در یافتن
 تعلیمات جذبه اصلاح باطن آئینه دل مرید از تلقین
 صیقل زند تا مریدی سوی معرفت حق تعالی
 صادق گردد یا تجدد و ضلوع و گناه فرماید و درست
 بیعت ارادت مرید بگیرد و بیعت کندی و گناه
 چهار ترکی بر سر نهند و هم دو طرف موی سر مقرر
 راند و حواله بخدا سپارد بدانکه در لغو طاعت
 شیخ سعدی مسطور است که خلافت بر دو نوع
 است خلافت مجازی و خلافت حقیقی اما

خلافت مجازی آنست که مرید طالب صادق بعد
 یافتن بعیت ارادت مریدان گرفتن اجازه است
 بود آنرا خلافت مجازی بود و خلافت حقیقی رحانی
 آنست که مومن متقی طالب صادق مدتی صحبت
 تربیت مرشد کامل در یافتن جذب به اصلاح
 باطن توفیقات عبادات فضیلت استقامت راه
 حقیقت کمالیت علم حال عند الوصال شایسته حضرت
 رسالت تاملین ارشاد خلعت لمبوسات عشق
 عشق پیوستن خلافت ربانی اتصال مع الهی باطنی
 قرب حضرت رسیدن است اما اگر در ویسی مبتدی
 خلعت حقیقی رحانی تاملین مرشد کامل استقامت
 در دل ندارد او را جامه خلافت درست نباشد
 بدانکه کمالیت درویشی کامل حال بخنداریده را
 علامت آنست که مردم سالک صادق استقامت
 کمالیت علم حال عند الوصال اهل معرفت بخنداریده
 بشناسد لاین جامه خلافت مرشد کامل طالب

صادق

صادق شده باشد که مریدان طالب صادق را
 تاملین ارشاد کمالیت رسانیدن بتواند او را جامه
 خلافت واجب آمد و جایز بود اما اگر درویشی مبتدی
 خلعت خلافت حقیقی از صحبت تربیت مرشد کامل بدل
 و جان استقامت یافته باشد طالب مبتدی بود
 از عند المرید لا وصال است او را خلعت لمبوسات
 کامل را خلافت دادن شاید و سالک مبتدی را
 جامه خلافت از درویشی ستم و پوشیدن و مریدان
 گرفتن جایز نبود -

مؤلف

معرفت هفتم قال الشيخ امام المرشد قاضی
 عین القضاة فیض ممدانی قال النبی من ارشاد
 المریدین تربیت پرورش نماید - طاعته للعلمای
 والفقهائ والزهادی من اللسان حلی و عبادت
 الانبیای و اولیای و الخلفای من القلوب و الخلفای
 من القلوب حقی - اما این شکیسته من قبل نیز
 سید آنست که سلوک کردن و تاملین ارشاد تربیت

پیش نمودن قرب حضرت بجز ایستادن بر ریاضت
و مجاهدات عبادات اعمال فضیله اطاعت رسوم عبادت
استقامت عبادت مشهور کثرت تکلیفات عبادت
طوریست اما چون پرده غفلت دریده شد و نظر بر
جمال لایزال افتاده و سر به سازغ البصر و باطنی
در دیده دل کشیده آمد ریت ربی بعین ربه
نمودار گشت معرفت لون المحب لون محبوبه حاصل
آید معلوم شد که اینهم اعمال فضیلات تکلیفات
ریای خود بینی ظاهر آرای قرب حضرت کفر ضلالت
باطالت است **۵** چون باطن پلیدست ظاهر چه
شوم **۶** اسرار خرابات بجز مست ندانند بهشت
چه دانند که درین چه رزق است **۷** بهر آنکه سالکان
غیر مجذوب النوارع اند هر کسی را قوی و فنی و علمی
و سمعی و عقلی و معرفتی و غفلتی و سوامی و ترس
خبر ضحیست مرشد تفتن سالک مجذوب سر یکی را
منجیر اند اما تربیت جذبه اصلاح باطن تفتن

نمودن

نمودن استقامت معرفت عالم جبروت یعنی بیستون
استقامت حضرت بر عالمی ندانند و هر سالکی
در یافتن نتواند و هر زاهدی در باید دانسته و در
استقامت معرفت جذبه اصلاح باطن سالک مجذوب
ست **۸** دانند **۹** هر عالمی چه داند آنرا عشق باری
کی در هوا پریدن باشد مجال بازی **۱۰** راه کعبه حقیقی
در یافته است نادر به گرفت دل بکلی زین قبله مجازی
در معرفت اسرار مستور است مرید طالب صادق حد
خواجه چند بخدا رحمت الله علیه سوال کرد گفت
ای بزرگوار شما کدام اعمال قرب حضرت بجز ایستادن
ایدنخواه گفت بر ریاضت مجاهدات دایم الحال
و زکرت مشاهدات نیاز مندی حق تعالی در دل
جان از کم خوردن و کم گفتن و کم با خلایق
بودن و دایم الحال تلاوت حفظ قلوب در دل نشین
اما خواجه شبلی و مراد فوطات خود می نویسند ریاضت
بزرگ نوع است ریاضت مجازی و ریاضت حقیقی

ریاضت مجازی از کم خوردن و کم گفتن و کم
با خلق بودن است. و ریاضت حقیقی صیقل کردن
آئینه دل از ذکر نفسی یا دینی لغای بدل و جان اطاعت
جذبیه اصلاح باطن استقامت لیل و نهار ادر
مشاهدات عبادات طالب صادق قرب حضرت
زود بخدا میرسد یعنی خداستغای خوردن در
لذات و باخدای لغای در ریاضت برای ثبات
است و باخدای لغای در نشستن برای حیات
و باخدای بسیار گفتن در مشاجرات و با خدا است
دائم مشغول بودن بر مقامات و بخدا بسیار شدن
از گرامات اما در یافتن قول مشایخ خبر نصیحت نموند
کامل بر کمال استقامت نبودید اگر حفظ بر دو نوع
است حفظ مجازی و حفظ حقیقی. حفظ مجازی
آنست چنانچه یعنی مردمان علمای زمانه و غیر مجرب
بغیر دریافتن معانی کلام الله حفظ قرآن دارند
همان قاری که ختمی میکند هر روز قرآن را اگر کسی
از آن داند بانداید حرمان را اما حفظ حقیقی

برای و اصلان حق لغای آنست که دائم الحال
عند الوصال ملازمت عبادات خفیات پاسبانی
یا دینی لغای بدل و جان پیوستن تلاوت حفظ
قلوب بدل است برای استقامت قرب حضرت در
ملفوظات منقول است بزرگی از حدیث خواجگان
سوال کرد که اتصال مع الله بجهت نوع باشد خواه
قال البنی الاتصال بالحق علی قدر الاتصال بالحق
اما اتصال بر دو نوع است اتصال مجازی و اتصال
حقیقی. و اتصال مجازی آنست که وقت مشغول
جذبیه اصلاح باطن پیوستن ذکر نفسی استقامت
کمالیت عبادات خفیات استقامت عالم حیرت
ولا موت روحانی رحمانی سالکان صادق را
در ملازمت حفظ پاسبانی قلوب بدل و جان
شکر محبت حاصل آید و در استغراق کمالیت
مستی عشق محبت پاسبانی یا دینی لغای چون مقام
محو رسد که در آن هیچ نفقه خطرات کلی و جزوی

در دل سالک صادق مدخل نیاید یعنی استقامت
صادق بیرون آوردن دل و جان را از تفرقه خطر
غیر از اشتغال ارضی و سماوی نفسانی که در
سبح استعداد کمالیت ندارد اما پیوستن کمالیت
مقام محو آنست که دل سالک همچو مقدار دانه سپند
بر شاخ آهو قرار آید اگر در حالت مشغولی باطن دل
سالک در ربط حقیقی قرار گیرد و بعشق ثابت
بود سالک در اتصال مجازی کمالیت رسد اما اتصال
حقیقی سالک صادق جز بیرون صورت فنی نمکند
بدانکه چون از خودی و خود پرستی و خود بینی و کسبی
خود فارغ گشتی بالیقین اتصال مع الله پیوستی
و خود بینی هستی را مکن اما چون سالک خود را
بیند هرگز خدا را نه بیند یعنی خود بین نشود زیرا که
چون سالک خود را در میان نه بیند ایمان الحال عند
الوصول اتصال مع الله کمالیت رسد و تو آنکه در
خبر ای که از خود بی خبر گردی نه تو آنکه روی او بختی
که از خود

که از خود روگردانی نه اما ربط بر دو نوع است
ربط حقیقی و ربط مجازی - ربط مجازی آنست که
هر چه باید بدایم الحال کجصور قلب نجره پیران خوشتر
از بند او انتها با سالک صادق پیوسته بخواند فوت
نکند از متابعت ربط پیران خویش کمالیت عالم جزو
مد از دلهای الناس نماید و ربط حقیقی آنست که
هر صبح بدایم الحال مشغولی عبادات خفیات
از آخر شب تا وقت و چاشت چنانچه تلقین
میشد فرماید سالک در دل و جان استقامت
گیرد بدایم الحال متابعت ربط حقیقی بدل و جان
نگاه دارد و هر صبح با خلاص و حضور قلب
در دل بخواند زیرا که برای روح تفرقه خطرات
انسانی نفسانی ربط امر مرشد کامل بدل و جان
فوت نکند تا سالک صادق استقامت
قرب حضرت کمالیت یابد و در اشتیاق خفیات
کمالیت ربط حقیقی در استغراق مستی محو

صادق استقامت بانی قرب حضرت بمطلوب
 مقصود کمالیت رسد اما اگر علی مرتضی کرم الله
 وجهه را در ربط حقیقی بدل و جان حاضر نیارد و از
 خدا بعید بود استقامت مقام کمالیت نرسد بلکه
 چون حضرت رسالت را شب معراج بردند من قبل
 در بان حضرت اسد الله علی مرتضی استعمال ازین طوق
 بندگی در گردن بایست داشت بر در استاده
 می نگرست چون حق تعالی با حضرت رسالت
 نود هزار سخننامه معانی و موزات تلقین آری
 تربیت نصیبت فرمود علی مرتضی نیز از حق تعالی
 تلقین آری و تربیت یافته بد آنکه علی مرتضی
 متابعت حضرت رسالت دو محل تربیت کمالیت
 یافته بد آنکه سالک صادق متابعت علی مرتضی
 در ربط حقیقی بدل و جان استقامت ندارد
 اگر سالک عالم زاهد بعمل صلاحیت علامه روزگار
 بر فضیلت مجاهدات هزار سال برآمد - الا ماشاء الله
 باشد

باشد از بوی معرفت حق تعالی نصیب
 معرفت شریک - قال الشيخ الامام المعط
 الخلی سلطان ابراهیم ادم رحمة الله علیه من سی
 ارشاد المزدین - تربیت نماید و پرورش می کند
 صحبت العارفین ارشاد العارفین نور و رحمة عند
 القلوب من اشیاء المحبوب - سالها بعبادت
 اعمال فضولات رسوم عادات عمارت تلاوت
 تسبیحات تحصیل زیان صحبت تربیت علماء
 زبده سالکان غیر مجذوب و معصوم کردم هیچ بوی
 حق پرستی روحانی بدل استقامت اصلاح نیافته
 چندین دوکانه کردم دارم قبول نیست با اول
 گیکانه باش پس آنکه دوکانه کن به خواجه طواف
 آری در کعبه حقیقی به معراج قلب حق را بروم
 گیکانه کن به آقا چون مدنی صحبت تربیت تلقین
 ارشاد خدمت خواجه فضیل عیاض در یافتن
 جذبه اصلاح باطن استقامت قائم جبروت
 پیوستن عالم حال عند الوصال باستانی یا در حق تعالی

بدل و جان فرمان برداری متابعت عبودیت پاسبانی
 تلاوت حفظ قلوب متابعت نبوت استقامت
 کشف کرامات مقام الوهیت در اتصال مع الله
 بطلب و مقصود کمالیت رسیدم الحمد لله علی ذلک
 بدانکه هر که احق بجهان نعل سوی خود را بپوشد
 کشتن از صحبت تربیت مرشد کشته باشد باطنش
 نشین و همی عاشقی گزین به و انکس که نسبت عاشق
 یکدم مشوقین به در بقا استفاده معرفت بنده اصلاح
 باطن اطاعت پاسبانی عالم جبروت پیوستن استقامت
 قرب حضرت مشکلی نیست که بزر صحبت مرشد کامل مجذوب
 هرگز ختم گردد زیرا که در یافتن استفاده معانی
 حجابهای رموزات انواع است به جان
 تنگ است راه عشق باری که بزم مشوق تنها
 در گنجینه درویشم ناید و در بنم نگذرد که این آیت
 نشان کن نگذرد در ملفوظات قاضی احمد غزالی
 رحمه الله علیه منقول است که سلطان محمود غزنوی

طالب صادق

طالب صادق مدتی دو از ده سال در سفر و حضر
 صحبت مرشد کامل تربیت سالک مجذوب ملحقین
 ارشاد از شیخ سعد الدگرانی در استفاده مقام معرفت
 جذبه اصلاح باطن اطاعت عالم جبروت نیاز مندی
 یاد حق تعالی متابعت عبودیت فرمان برداری
 اطاعت باطن متابعت حضرت رسالت بقدر استقامت
 ملازمت حفظ قلوب بعبادت الله تعالی کمالیت
 کشف کرامات اربعین اولیای در پاسبانی قرب
 حضرت اتصال مع الله استقامت پیوست بکر مه
 و فضله و نیز منقول است قاضی عین القضاة
 فضیل ممدانی از تربیت مرشد کامل ملحقین ارشاد
 از خدمت قاضی احمد غزالی استفاده معرفت جذبه
 اصلاح باطن نیاز مندی یاد حق تعالی اطاعت
 باطن متابعت حضرت رسالت فرمان برداری تلاوت
 حفظ قلوب متابعت عبودیت طالب صادق در پاسبانی
 قرب حضرت اتصال مع الله استقامت یافت

قول دیگر منقول است که شیخ فرید عطار از صحبت
 تربیت خدمت مرشد کامل تلقین ارشاد از خواج
 تنای دد استقامت معرفت جذب اصلاح باطن تلقین
 عالم جبروت و لا موت الطاعت باطن فرمان برداری
 یار حق تعالی لیل و نهار در است کزت با سبیلها
 تلاوت حفظ قلوب استقامت عالم جبروت قرب
 حضرت در اتصال مع اله حکایت یافت نیز منقول است
 ملک العلماء قطب الدین تاج المتقین امام المذنبین
 مولانا جلال الدین رومی رحمت الله علیه را کثرت
 تحصیل علم درسی علاقه روزگار عالم زاهد سالک
 غیر مجذوب در استقامت عبادت تجلیات
 الطاعت عالم ظهور از وظایف تلاوت تسبیحات
 و اوراد بر یا ضایع عبادت مستعد از معرفت
 علم قال لا اتصال مع الله عالم ناسوت و نیران
 و پنجاه چهار جلد کاغذ در کتاب خانه داشت و هفت
 صد و هفتاد و شش طالبان عالم را سبائی میکرد
 زلفه

از تفرقه خطرات انسانی نفسانی مغرور علم درسی
 استقامت اعمال فضولات خود بینی عجب و بکر در عالم
 درشته بر سر اسوار و جواب امتحان خلایق از
 علمایان دیار با مرعالمی در ساجده پیش آمدی و خود را
 یک مقصد مقصود و اصلاح حق پندار شسته جز
 صحبت تربیت رهنمای کامل مرشد مجذوب
 بد آنکه سالک غیر مجذوب بعید است ناگاه چون
 مدتی از صحبت تربیت مرشد کامل تلقین ارشاد
 از خدمت قطب الاولیا خواج شمس تبریزی
 پیوسته در معرفت استقامت جذب اصلاح
 باطن با سبائی علم جبروت طالب صادق چندین گفتار
 تجلیات کاغذ و سبائی گذاشته از صحبت تربیت
 دریافتن استقامت علم حال عند الوصال از معرفت حروف
 علم لدنی کثرت تلاوت حفظ قلوب پیوسته است
 الله تعالی از الطاعت باطن ملازمت عبادت
 نفسیات فرمان برداری با حق تعالی استقامت

در دل و جان عنقریب - الامام کشف کرامات
اظهار قرب حضرت کمالیت یافت و یکی از اولاد
حق گشت بیت هر عالمی که درس نکرده است
علم حال با گزند زار قال بخواند و حال نیست
موفت نوزدهم - بدانکه منصف خدا رحم فرماید
معین الدین حسن بنجرای رحمت الله علیه مدینه بیت
و دو سال در مسافرت خدمت ملازمت بر آید
استفنا تر بیت جذبه اصلاح باطن تلقین
عالم جبروت از صحبت تربیت مرشد کامل حضرت
قطب الاولیا خواجہ عثمان یارونی رحمت الله علیه
در یافتن استفهام اطاعت باطن تلاوت
حفظ قلوب متابعت حضرت رسالت دائم
الحال استقامت عبادات خفیات پیوستن
باسانی قرب حضرت بعنایت الله تعالی و اتصال
مع الله کمالیت یافت بکریمه او فضل الله ابد و کمال
شمس الدین خلیفہ شہر دہلی مدتی از صحبت حضرت
خواجہ

۱۹
موف

خواجہ عثمان یارونی از موفت جذبه اصلاح باطن
استفهام عالم جبروت دریافتن باستانی با وجود
اطاعت باطن بدل و جان متابعت حضرت رسالت
کثرت تلاوت حفظ قلوب استقامت کشف
کرامت پیوستن قرب حضرت بعنایت الله تعالی
عنقریب الامام القال مع الله مطلوب مقصود
کمالیت رسید و یکی از واصلان حق گشت بدانکه
شرح آن مسطور است چون خواجہ عثمان یارونی
میگذشتند از مسافرت ملک عرب طرف شہر
دہلی رسید در غره ماه ذیحجه سلطان شمس الدین
بلاقات خواجہ رسید بعد ملاقات مکمل شد از ثریات
جذبه اصلاح باطن اطاعت و متابعت انبیا
استقامت معمولات خفائی مفقده اس پیوستن
کشف کرامات اربعین اولیا بسوگند گفت بحق
آن بحق آن خداے که شمار اجان داده در راه
بعثت علا نمود است بصدق آمده ام مارا

هدایت حقیقت راه عشق و محبت سوی معرفت
 حق تعالی راه راست نماید و در استقامت تربیت
 متابعت اولیا و کبار از بیعت کلاه ارادت و زمره
 مریدان خود گنجد - بد آنکه چون خواهر عثمان ناز
 سلطان را طالب صادق شناخت توأم گفت
 ارشاد و غظه نصیحت تمام بیان کرد بعد تربیت
 تلقین استقامت بیعت کلاه ارادت حواله کرد
 تا پنج هشتم ماه ذی الحجه شب عرفة سلطان
 با تجدید وضو و دوگان فرمود بعد ختم دانه جوهر عقیقه
 عطای معرفت با برتقاعی استقامت ایمان فریاد
 و جذب امان حق تعالی تربیات عبادات نصیحت
 تلقین تلاوت حفظ قلوب تعریفات جذبه اصلاح
 باطن استقامت عالم جبروت باستانی یاد حق تعالی
 بدل سلطان از تربیت سلطان استقامت نمود و از
 عبادات سخاوت عمارات تجلیات الطاعات اطاعت
 عبادات رسوم عادت بقدر استعداد ملازمت حفظ

قلوب

قلوب از و لحاظ اعمال نفولات اعزاز فرمود و بعد از
 منقول است که سلطان شمس الدین طالب صادق چون
 صحبت تربیت خواهر عثمان دریافت معرفت جذبه
 باطن استقامت عالم جبروت و استقامت عبادات
 تعریفات تلقین تلاوت حفظ قلوب بدو همان سلطان
 هشت ساله استقامت یافت و ایم الحال حفظ قلوب
 پیوسته سلطان مدت سه ساله از مهمات اعراض
 نمود و صحبت تربیت خواهر خلوت اختیار کرد
 استقامت الله تعالی عنقریب الایام شریف عثمان
 خلعت خلافت حق تعالی نازل شد استقامت پهلای
 یاد حق تعالی لیلایان استقامت حضرت رسالت
 الطاعت باطن و سمعه و بصره و اکله و شربه بکثرت
 مبالغت مجودیت دریافتن استقامت معمولات
 خلفاء المقصد البغایت کشف و کرامات کمالیت
 اولیا قرب حضرت بمطلوب مقصود کمالیت رسید
 بکرمه و فضله چنانکه سلطان علاء الدین مدنی از صحبت

ترسبت تنج ابو سعید بلخی در استفهام جذبه اصلاح
باطن ملازمت حفظ قلوب متابعت حضرت رسالت
پاسبانی یاد حق تعالی بدل و جان ببالغت بقدر بقدر
استعداد عبادات خفیات لیل و نهار استقامت
کشف و کرامات انوار بعنایت الهی تعالی عنقریب الایام
قرب حضرت در اتصال مع احد کمالیت پیوست و ملکوت
شمس الدین در ملفوظات مسطور است مدنی از صحبت نورجه
عثمان یارونی اطاعت باطن حق تعالی که بدل و جان
از عبادت خفیات صیقل کردن آئینه دل سلطان چنان
روشن ضمیر گشت چنانچه شرح مذکور است که شمس از شب
تاریک نیم شب سلطان از خواب بیدار گشت
حق تعالی بشارت نمود و تعبیر آن در یافته شب تاریک
باران می بارید و برقی درخشید و لفظ خواص را جلید
دو کر مقلطه و دوایت خلیطه نقین فرمود صد تنگ
گره بسته بردست ایشان داد فرمود که میان بازار شده

بروید

بروید از ره گذری که پیش دروازه مرا
ملک فتح احمد سنای پیش مسجد تجارت قریب
حوار آن مسجد عورتی را در دزدی گرفت و شوی
او دزدیه رفته و به یکس عورات اقارب و جز
بر سر و بر حاضر نیست و دانی و در می بر خورند
که روشنی جراح کند شب تاریک نیم شب بار
بارید و برقی می درخشید از روشنی برق چنان
معلوم شد که راه گذرنی پیش دروازه و مرا
ملک فتح احمد سنای میر رسید چون قدم پیش
نهادند ناگاه برق درخشید از روشنی آن مسجد
ملک علی تجارت شناختند قریب آن مسجد نادیده
ایشان مانند نیم شب خلق در خواب درین وقت
سرا آواز دهند گرا بر سندهم درین فکر بودند ناگاه
تسلک از پای آدمی در سمع افتاد و قدم پیش تر
کردند از روشنی برق خانهای مردمان
دیدند استاده شدند خواص مذکور را و از آمد

گفت ای مسلمانان بدن وقت در محلت کدام سوز
آمده بود تا سنگ پای شنیدم مرد بود و عورت مرا آگاه دند
مردمان در محلت دانستند که نشان ایشان شب راه
میروند هیچکس آواز نگفت مردم خواص و انا بود و آواز
بلند سخن برآورد که دو نفر خواص فرستاده پادشاه
آیدیم درین محل عورتی را دروازه گرفته و شوهر او
در دیه رفته و هیچکس عورات افارب و جبر آن برادر
حاضر نیست و دانگی و درمی بردست ندارد که روشنائی
چراغ کند بر آید او دو صد تنگه نقدی سلطان
فرستاده است اینچنین کسی عورت درین محله است
باید از درون خانه عورتی آواز گرفت من کنیزک
همسایه هستم چون این عورت از دروازه فریاد آورد
بدار شدم شفقت آدمم بیرون رفتم گاه از جبهه
او کشیدم درون خانه آتش بود و روشنائی کو درم سنگ
پای من در گوش شما افتاد کنیزک را نزدیک طلبیدند
و مبلغ مذکور در دست او دادند آن عورت دروازه را
پیرسان کنیزک مبلغ مذکور بدان عورت رسانید بعد از
باواز

باواز بلند گفت ای خوبه صد تنگه صدقه خیرات سلطان
بدست تو رسید عورت باواز بلند گفت حق تعالی
عمر سلطان فرم کرد اندرین وقت رنج این تقدیر
مارا رسیده شما باز گردید بعد خواصان کیفیت
آن عورت پیش تخت تشریف نمودند بدانکه برای
استقامت پیوستن علم حقیقت حق تعالی در جهان
سه نفر مردمان اهل معرفت صاحبیت بجای پادشاهی
استاد گردانید است تا بندگان معرفت من دریابند
و مرا بشناسند و بمن رسد نخست اول استاد است
که مردم از علم تشریعت بیاموزد که جز آموختن علم
شریعت را چاره نیست بر جمیع مسلمانان فرض است
و فرمان برداری اطاعت ظهار متابعت حضرت است
معرفت اسلام است و اگر ندانند اقوال و افعال نفسانی
شیطانی نشناسد کفر معصیت در وجود حاصل آید
و مردمان در کفر ضلالت و بطالت گرفتار شود و در
اسلام مجازی کفر حیوانی روزی نماید ولی علم از خدا

بعید بود در یافتن علم شریعت مردمان اهل معرفت دانستن
و دانستن کمالیت اسلام را شرائط انواع است از آن
یکی شرائط اصلی آنست که عالم با عمل باشد یعنی چون علم با
عمل در دل استقامت ندارد کلمه محمد رسول الله در دل کجا
قرار و آرام گیرد شیطان دشمن قوی در زیر کاب تست یعنی
نزد آنکه اسرار را در بردن حجب نباشد بد آنکه محافظت نکرده
اسرار کلمه نو محمدی حصار ربانی علم شریعت است زیرا که در دنیا
برای پیوستن کارهای آخرت از علم شریعت شهرت طبعیت
عمارت بشریت بعقولیت جمودیت فائده اسلام است و اگر
ندانند مسلم نباشد بلکه بمنزل حیوانات بود قال النبی طلب العلم
فرضیه علی کل مسلمین و المسلمه یعنی علم شریعت تحصیل کردن
فرض است بر جمله مسلمانان بر مردمان از زنان و غلامان
و کنیزکان بابت از علم کار ^{خواندن} را شوار است تا خواندن و
نشانده شوار است اما در یافتن علم طریقت است دوم است
پیران یعنی خبر ارادت آوردن مردم را چاره نیست بد آنکه
بی ارادت مردم هیچ غنی است زیرا که ارادت آوردن
بر پیر

بر پیر کمال است هر که در راه شریعت
یعنی پیر دست مرید بگیرد و بند و نصیحت فرماید و کلام
ارادت بر سر بند و نخست بر زبان خود آورد یعنی از راه
عمل کردن فرماید اما چون مرید از پیر نارسیده ارادت آورد
و مرید شد یعنی پیر مرید را در سلک مریدان خود آورد و از آن
خود گرفتار مرید از جای دیگر دست نگردد و ارادت نکند
زیرا که مقصود مرید طالب صادق در دل آنست که پیر کامل
از تربیت تلقین راه حقیقت بنماید و بخدا رساند و اگر
چنین نباشد از ارادت آوردن هیچ مقصود حاضر نکرد
و مثل چنان ماند که مردی وجه دار چاکر بپادشاه
اسب در دیوان گذرانید و داغ سلطانی ندانند اما از
تربیت تلقین کمالیت نرساند

آموزد تا سلیقه مقام حال گردد سه صوفی راجه شور و
چه شور است در سماع به گفت این سوالهاست
که آنرا جواب نیست به ستر را که شور و طرب
در سر است به اگر آدمی را نباشد خست به اما بداند که
یکی شرط سماع آنست که زمان و مکان و اخوان نگاه
باید داشت داشت یعنی زمان آنست که هر وقتی که دل
مشغول بود بچیزی یعنی در غسل و طهارت و وضو و یاد
وقت نماز و یاد در حال طعام و جز آن که دل بر مقام حاصل
نباشد بپراکنده بود و سماع هیچ اثر نکند و در گذرد
مکان است راه گذری باشد یا جای ناخوش و یا نازک
یا خانه ظالم و یا خانه معصوب و یا خانه تارک الصلوات
که جز اسلام ندارد وقت شوریده بود سماع در گذرد
و اخوان آنست یعنی آنکه حاضر باشند از اهل سماع
مردان یک پیر یا معتقدان یک خانه دان که اثر بیشتر
بود و یادرویشان یک صفت یا همه صوفیان و یا همه مولانا
و یا قلندران و حیدریان که چنین حالت احوال یکدیگر اند

اما چون میگری از اهل دنیا حاضر بود یا زاید میگردید مجلس
باشد که تکلف حالت آورد و قص کند در حال هتاری سماع
حرام باشد یا قوالی از اهل غفلت بی وضو و یا تارک
الصلاة حاضر بود یا خلایق سر جای می گرد و یا زبان
نظاره کننده و یا جوانان و کودکان در میان قوم باشند
از اهل غفلت که شهوت در ایشان غالب بود سماع حرام
بود زیرا که آتش شهوت حد جانب مردان و زنان عکس
آید فسق و فساد روی نماید ازین چنین سماع حذر باشد
و شرایط دیگر آنست که اهل سماع همه مردان و بچه در پیش
کنند و به یکدیگر ننگرند و در میان سماع سخن گفتن
حرام است و آب هم نخورند و سر بخوابند و تکلیف
بیج حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشهد نشینند و دل
باجق تقای بدارند و منظر آن آن باشند که چشم
در دل پدید آید از غیب سبب سماع و خود را در سماع
نگهدارند تا بختیار خود بر نهند و مردان چو در سماع
قدم یا خد ارتند و در آن وقت نفس تا کجا زنند و بر دست
خود نهانند

خود نهانند دارند و پای خوش به خود دست و پای جمید
نه دست و پا زنند اما اگر کسی بغلبات و جذبه خرسند
تا اهل سماع موافقت بکنند یعنی اگر دستاره بنفقه باز
بر سر بکنند و اهل سماع نگاهبانی کنند اگر بدعت است
این بدعت نیکوست بدعت مذموم آن باشد که مخالف
سنن بود الا بحسن خلق دل مردان شاد کردن در
مجموع دست و قومی را عادت است که با ایشان مخالفت
دارند در اخلاق ایشان بدخوی بود و خواجده و الهون
مصری میگوید که السماع وارد حق الحق روح الی الحق
فمن الفهم الیه بنفس قویذ نفسیه - یعنی سماع وارد حق
است که دلهارا بد و بر انگیزد و در طلب حق حریص کند
هر که آن را بحق تعالی شنود سومی حق راه یابد هر که
نفسانی شنود اندر زندقه افتد مراد ازین آنست
که در سماع وصلت حق یابند چون سماع نور حق شنود
خواجہ شبلی میگوید السماع طاهره فتنه و باطنه عبره
فمن عرف الاشارات علاه الاسماع العبره والاقتدا

استدعی نفسه و لعنه الله - یعنی ظاهر سماع فتنه است
و باطنش عبرت است آنکه اهل اشارت است مرا و اسماع عبرت
حلال باشد و الا نه دیگر طلب فتنه است و لعلی از بلا بر که الکماست
استغراق در دل حدیث حق نسبت پس آن سماع بلای محبت
و آفتگاه وی بود و بعضی گفته اند که سماع آلت حضور است
از آنچه محبت کلیست خواهد تا محبت بکلی محبوب مستغرق
شود که وی اندر محبت ناقص است چنانکه دل را اندر محل
اخلاص محبت است و سر را مشاهدت و روح را وصلات
و حق را احذت و چشم را رویت و گوش را هم نصیبی بود پس
لبس سماع دو گونه بود یکی بواسطه یعنی آنکه از قاری شنود
رغبت بود و آنکه یار می شنود از حضور بود و سماع
همچو آفتاب باشد که بر همه خیر باشد و چیز را که مقدار
مراتب از دون و مشرب باشد یکی را می سوزد و یکی را
می سخنود و زرد و یکی را می نوازد و یکی را می گدازد و آنکه
سماع وارد حق است و تربیت این جسد از نهرل و سهواست
و هیچ حال طبع مبتدیان قابل حدیث حق تعالی نباشد
گرچه وی اندک از سماع کردن بهوش شوند و گریه می پلاک شوند

خوا به جنید بغدادی میگوید دیدم در وستر که اندر
سماع نبش است و جان بحق تسلیم کرد و سماع حق
این باشد و حکایت دیگر مرید اندر سماع لغزه نزد ویر
ویرا گفت خاموش باش او سر برانداخته نگاه کردند
جان بحق تسلیم کرد و اندر زمانه گریه می میشتگان سماع
فا سقان حاضر شوند و گویند که ما سماع از حق میکنیم بدانکه
ایشان مرایشان را در سماع کردن موافقت نمی کنند
بر عشق و مجور حریص می شوند تا خود و ایشان پلاک شوند
اما در سماع حقیقی اگر جامه قوال را بدهند موافقت نمی
روا باشد پیغمبر گفت من قتل قتیلا فله سلیحاه میقتول
قاتل را بود اگر آن جامه قوال را بدهند از شرط طریقت
بیرون آیند و بعضی گویند که اختیار من است باذن امام ^{نظامه}
جامه مقتول را بدهند اینجا خبر فرمان جامه بقوال بدهند
دیگر در سماع جامه باره کردن و لغزه زدن یا ده گفتن
و بگریستن و دستک زدن و خراسیدن و سخن گفتن و آب
خوردن و عیب قوال گفتن و سویی گریستن

در حالت سماع روا شود و بعضی حائمه درست باره سماع
حائمه باره باره کردن فساد است چنانکه استین و سینه حب
خرق کردن در طریقت روانست و در سماع اسراف شاید اما اگر
مستمع را غلبه پدید آید چنانکه حجاب آرزوی بر خیزد و پیچ گردد
معد و روبرو چون کسی را چنان غلبه افتد چون اگر جماعت بر صوت
وی خرق کنند روا باشد الا شترط آداب سماع آن باشد
اگر نباید گفتمی و مرا از عادت سازنی چون سلطان بر تو در آید
تکلف از خود دفع کند کسی را داخل پیشوای روزگار
نصرف نکند که در آن پراگندگی در دل حاصل آید الصب
اگر قوال خوش خواند و پیران گوید که خوش می خوانی و اگر ناخوش
خواند و یا تلطم ناموزون گوید و طبع خارج گردانیده گوید که خوش
می خوانی و اگر ناخوش بهتر خوان و در دل بروی خصومت
نکند و امور را در میان نه بیند و احوال حق نکند و از روی راست
شنود و اگر کسی را سماع گرفته باشد و ترا ازین نصیب
بنود شترط نسبت بهم خود را بپوشد و سرکاری و تکلف
بر خود نکند اما در سماع خطرات انواع هست و بجز آن
و کو دکان

و کو دکان از باغی و باجای ناظر باشند در حال سماع
و مستمعان را ازین حجابهای صعب افته -
بست و دو دم در بیان شرح طایفه ساکن
غیر مجذوب و طایفه نخبویان اهل صلاح و فلاح و
استقامت اعمال ظهور بشهرت مشهور اند بدن
ای عزیز کل خلایق جهان چند قسم آمد و خدای تعالی
ایجاد ایشان بر چند فطرت خلقت خلقت گردود که
ایشان از معرفت حق تعالی محجوب گردانیده قسم اول
صورت و شکل آدمی دارند اما در علم حقیقت معانی
خالی باشند یعنی اسلام ظاهر دارند و از معرفت حق تعالی
در استقامت جذبه اصلاح باطن خبر ندارند و در
قرآن در حق این طایفه چنین خبر دارد قوله تعالی اولئک
کمال الانعام بل هم اضل - چرا چنین اند زیرا که از علم حقیقت
دل ایشان غافل است قوله تعالی اولئک هم الضالون
پس ازین ذکر معرفت حق تعالی کردن و تشرع نمودن
و تربیت جذبه اصلاح باطن تلقین کردن و استقامت

و استقامت درون همست اما حق تعالی
 ذکر این طایفه در قرآن کرد برای دوستان تا مجاز
 بدانند که با ایشان چه کرامت کرده است حق تعالی
 با حضرت رسالت گفت ای محمد ترا که فرستادم
 برای سلمان و صهیب و بلال و بلال و سالم و ابو
 هریرا و انس بن مالک و عبد الله مسعود و ابی بکر
 فرستادم نه برای ابوجهل و ابوطالب و عتبه
 و شیبه و عبد الله مسلول و خزاعه یعنی بر لونا
 نا اعلان که از معرفت من اهلست ندارند ترا اما
 چه کارست در رسم یا کفو و شتمو ا به و کفو قدرم
 یجو ا ضوا و یعیو حتی یلا قو یو بهم الذی یو عدد
 ای محمد بر ایشان بگو قل یا ایها الکافرون شکیلی
 آدم شمارا و حقیقت آدم مارا شمارا و عالم شمارا
 فارغ از حقیقت و علم حقیقت رجحان مقام
 الوهیت ای محمد این راه کشتن محبت معرفت
 تلاوت حفظ قلوب استقامت با سبانی عالم جزو

و لا موت نه برای ایشان نهاده ام و نه این جانست
 برای ایشان فرستاده ام و ان کذوب فضل
 علی و لکم حکم انتم مرتوین مما عمل و اناری مما تعلمون
 طایفه دوم صورت و شکل آدم دارند و هم بحقیقت
 آدم آیند و خلقت بشریت آدم دارند - و لقد کرمنا
 بنی آدم و جعلناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات
 و فضلناهم علی اکثر من خلقنا تفضیلا - بعضی تفضیل
 دارند از جهت غنا نفوذ زر و سیم بلکه از جهت
 معانی دارند گوهر حقیقی ایشان خود در قیمت
 نباید چنانچه بن کردند بروح قدسی بروح القدس
 از طایفه تا بنیان بر ریاضات مجاهدات الطاعت افعال
 فضولات استقامت رسوم عادات نیازمندی هوا
 نجات آخرت در دل دارند کل بل ران علی قلوبهم
 ماکانوزن یکسوزن - این طایفه امر و زور حجاب نیست
 من باشند و فردای قیامت بروی حرمت رویت
 من محروم باشند - اما طایفه سوم آنست که در این

رسیده باشند در حیات غربت الهی یعنی اولیای مکت قیامی
غیری معانی صفت که نفیست فیمن روحی سجود الملائکه آید جان
هر یکی از ارواح قدسی یعنی الوداع سالکان غیر مجذوب جز نموت
حق تعالی بلبوسات جبهه و دستار زیر قیامی عزت الهی باشند
پیچ بوی موت حق پرستی رحمانی در دل ندارند مگر غیر امد و عدل
نفسانی بودند با الیقین است که از خدا استیجابند باشند اما تانی
شرح کردن این طایفه سیوم ممکن نبود زیرا که خود عبارت قاصر
استفهام خلایق سالکان غیر مجذوب آنرا احتمال نکند اما در
رموزات توان گفت چنانچه در قرآن از ذکر این طایفه چنین خبر داد
فوله تعالی رجال صدقوا عهده الله علیه از ان عهد
چه شریک آنها را توان کرد و چه نشان باید داد اگر گفته
شود که فهم کند ظاهر جوای و صورت پرستان را چه دیگر
ای عزیزان از همه چیز با آن چیزها توان کرد که با نورو
رسند و معرفت زلف جز طایبان صادق عزیزان توان نمود
چه شاید گفت بد آنکه معارف حضرت رسالت این خطاب
سکر سلام علی یسین یعنی برادران سید سید باشند و اطاعت
باطن

باطن پیوستن پاسبانی حضرت - قال البهی اخی من علمانی
من سلک طریق فی قلبی من علم المحزون اما طایفه چهارم
امروز در جهان با حقیقت استقامت پاسبانی قرب
حضرت از معرفت حق تعالی باشند و در اینجهان روز قیامت
بار ویت و وصلت باشند یعنی دو جهان بهشتی نوبه آن
الابرار یعنی نفیم عند ملک مقتدار - در مقام علمین
باشند - کلا ان کتاب الابرار یعنی نفیم علمین و ادر که
علیون کتاب مرقوم شهید المفلون - یعنی پاسبانی
قرب حضرت یابند و خاصه سالکان حضرت معرفت بودند آن
العباد اخلقهم منافع للناس - یعنی ازین خلایق
از وجود این طایفه بسیار کسان عفت و نسی یابند
و استقامت قرب حضرت اتصال مع الله بخدا
کمالیت رسد اما معرفت طایفه مجربان در عالم نبوت
است که در مشارق الانوار حدیث مسطور است آن
الله سبعین الف حجابا من نور فلسفه گوشت فها
الاحرف سحاب و به کلام ادرک لصره - گفت یعنی

حق تعالیٰ بجلی است فی دانه و لذاته و معرفت حق را
حجاب نیست اما حجاب باغیار محبوبان است که محبوبان بر چهار
قسم آمدند بعضی آمدند بطلعت محض و بعضی بطلعت نفس
و بعضی بنور محض و بعضی بنور باطلعت قسم اول اگرچه محبوب
بطلعت محض ملاحظه اند که ایشان از خدا و رسول و
ملائک و روز قیامت ایان ندارند ایشان را هیچ هست
از طبیعت تصور کنند و طبع عبارت از صفتی که در اجسام
طبع همه طلعت است که او را معرفتی و ادراکی از خدا و
در دل پیزی نیست نه از نفس خود و نه از کسی که از صفات
نده است قسم دوم محبوبند بطلعت نفس که عیش ایشان
چون عیش پیام است مستغرق در شهوت نفسانی و مبتلا در
ظلمات اما هیچ طلعت صعب تر از هوای حرص نیست
توله تعالیٰ اقر است من التخذ الهدی امیراع
هر که از حق دوست دارد غیبت و ورست آن دشمن است

قال النبی الهوا البغض الی عبد فی الارض - اما این قوم
گمان بردند که غایت مطلوب دنیاوی تسخیر نفس شهوانی
و ادراک

و ادراک لذات نفسانی است از کمالات و مطبوعات
و کمبوسات یعنی ازین قوم بدگان لذت و شهوت
اند هر چه در بند این بنده آئی زیرا که خطایشان
همیشه در شهوت راندن و لذت گرفتن است پس
ایشان مثل پیام علی اند اولمک کا الالف نام
بهم افضل اولمک هم الغافلون - قسم سوم
محبوبند در محض طلعت پنداشتند که کان سعادت
در ایشان است که خشم راندن و شدت کردن و کشتن
و خون رنجیده و برده کردن و مال گرفتن بداند ایشان
گمان بردند که عیانست سعادت از کثرت مال و جاه
و اتباع و اسبابان است زیرا که الت فضا شهوت
و سبب فضول در لذات نیست و لو بسط مال مردم
اهل قدرت است یعنی رسید مراد است و براندن حاجات
همه ایشان بدرجای احوال بد کردار و سبکدوش
ضاع و قضا گرفتار شایع دنیا بد و تله تعالیٰ
زین للناس حب شهوت و الفقه و الخیل المسویه و الام

والحرث ذلک سماع الدینا و بعضی تمامت عمر بطلب دنیا
در رخ سفر و محنت و غربت و بلاهاست بیابان و دریا
تخلی کنند و مال گرد آرند و از نفس خود و نفس عزیزان و فرزندان
خود دریغ دارند - قال البغی نفس عبد الله رم و نفس عبد الله
یعنی ایشان سنگان درم و دنیا را بشنزد زیرا که در خاطر اندیشه
کنند که کدام خلعت و مشقت عظیم تر باشد که زرد و فقره
حاصل آید آن خلعت و مشقت اختیار کند و مراد است ایشان چه
در شکوحت و مطعومات و بلعومات بنود بلکه در جمع کردن مال
باشند و از معرفت خدای تعالی محو بند چهارم هم
محو بند بد آنکه گمان بردند و دانستند که بزرگترین
سعادت از چاه و فقر و نام بر آوردن و ناموس از
شهرت و آوازه کثرت و اتباع و عشاعر و نقاد او امیر
سبب ریا و نفاق رفتند و بعبادت طاهر که منظور
خلایق است از اعمال فضولات مشغول بودند و باطن را
که نظرگاه حق تعالی در دل است خراب کردند تا مگر یک باشد
که تحمل خوب گرسنگی اختیار کند و مراد است ایشان در صوم
مجازی

مجازی یعنی صوم طاهری برای شهرت آوازه که صائم الله
مرد نیست بیان خلایق و جامه بهتر بپوشند تا برایشان
خلق نظر حقارت نه بیند و آن صفات نفسانیت و بعضی
بزیان کلمه میگویند بسبب قتل و برده کردن عیال و اطفال
و تا سبب اظهار اسلام که برای غنائیم است و یا سبب
تاسف تصرف مذہب از آباء و اجداد و هرگاه که این کلمه
ایشان را بعمل صالح دعوات نمیکند و از ظلمات بنور
نمیرساند پس معلوم است که ایشان بدل و جان کلمه نمیگویند
و زبان گفتن قال بود چه فائده کند اما معرفت در آمدن دشمن
شیطان ملعون و دانستن و دریافتن از کارهای انسانی
در اعمال نفسانی که شدت و هلاکت غفلت نفسانی و بیاد
باخطرات شیطانیت باید شناخت که شیطان ملعون دشمن
قوی است همیشه با اعمال زیاد غیر مجرب و بعبادت قدیم دارد
و خدا این عوام مسلمانان خود همیشه در اطاعت فرمان برداری
او باشند یعنی داریم الحال بنشین و هم صحبت و هم لقمه
و هم قند و هم سر ایشان بود زیرا که یک ساعست

از ایشان جدا نباشد چون چنین بود خلایق از ملعون هرگز
خلاص نیابند بلکه دائم محض او باشند اما چون خلایق در بار
و تسبیحات و عبادات بودند هیچ اطاعت یا اخلاص نبود
و خلایق عوام مسلمانان همچو بهایم و حسنی باشند و چنان اگر مردمان
مخلصان ایشان را بدو دهند هرگز نصیحت ایشان قبول
نکنند زیرا که کلید فضل بشریت در لای این طایفه حق تعالی
بر دست شیطان ملعون حواله کرده است هر چون که ملعون را
مطیع او باشند بهیچ وجه از شیطان علاحده شدن نتواند
بلکه مؤمن او بودند چنانچه در خیرست روزی ابلیس پیش حضرت
رسالت بیامد و سلام کرد رسول شنافت و گفت کجا آمدی ای
ملعون گفت فرستاده خداست بعالی رسول فرمود چه مصلحت
داری راست گفتن زیرا که حق تعالی مرا فرستاده است
هر چه محمد برسد راست گوی رسول فرمود ای ملعون راست
خواهی گفت جواب داد راست خواستم گفت رسول
سوال کرد گفت ای ملعون هیچ میدانی در میان دشمن تو
کسیست گفت میدانم که دشمن ناتوانی هستی رسول فرمود چرا
دشمن

دشمن داری ما را گفت زیرا که تو دین و اسلام را
اظهار گردانیدی رسول فرمود بر آئینه هر که دشمن ابلیس
او دوست خداست باز رسول گفت ای ملعون باران من
چگونه هستی گفت ابا بکر در جاهلیت اطاعت نکرده است
اکنون چون اسلام آورده سرگز اطاعت من نکرده است
اکنون چون اسلام آوردن هرگز اطاعت من نکند از
دور باشم و عمر خطاب در جاهلیت اطاعت من نگرد اما از
دور باز که اسلام آورد من نزدیک شدن تو را دوست
من هرگز نکند و از عثمان شرم دارم زیرا که چون در جوانی
صالح بود یعنی در جوانی صلاحیت کرده است و در حاله غیر
اطاعت من نکرد اکنون چون کمالیت رسید اطاعت من بجا
نیامد و از علی بگریزم چنانچه آدمی از شیر بگریزد زیرا که
چند سال در کعبه بودم یک کثرت گستاخی کردم از آن باز
گر خنیه ام اگر مرا بگیرد هلاک کند رسول گفت ای ملعون با علماء
و فقهای و بر حکما و زاهدان از است من چگونه باشی
گفت ایشان عداوت قدیم دارم یعنی همیشه با ایشان

در غفلت کمین یا شتم اگر ز یاد غیر مجذوب قصد جلالت کنند
وقت استعداد وصف در بول و غایب کرده در نازیه
در آسم و تعبیه بول در وجود ایشان نگذارم چون ایشان
ناز شروع کنند در حال رکوع و سجود آن قطره بول از نازیه
بیرون آرم که ایشان را هیچ خبر نباشد تا همچنان بی وضو
سجده کنند کافر شوند یعنی درین جهان طایر مسلمانان باشند
و در اسلام باطن وقت مردن از نهمان کافر میزند دیگر
وقت وضو کردن علماء ز یاد و غیر مجذوب من در کمین
باشم که در آوند آب بول کنم تا آب پلید شود و ایشان در
آب هیچ احتیاط نماند و بدان وضو میسازند و نماز
کنند حق تعالی این چنین نماز بروی ایشان نیاید سرگز
قبول نمکد یعنی وضو درست بنمود نماز کی درست بود پس
فردای قیامت حق سبحانه تعالی ایشان را قریب من جابیه
و مصاحبت من باشد و دیگر چون علماء ز یاد و غیر مجذوب
از مغرور علم درسی قصر نماز کنند من در وجود ایشان در آیم
و ایشان در غفلت غرور نفس هیچ انحال خود خبر ندارند و در دل

ایشان

ایشان خطرات نفسانی از دنیاوی و عقبای حال آرم
دل و جان ایشان را متفرقه گردانم و در غفلت شدت
درکات ملاکت نفسانی اندازم و هر چه اعمال نفسانیت
شیطانی باشد و شیطان برستی است برستی است و کفر معصیت
آخرت است اگر علماء ز یاد و غیر مجذوب علامه روزگار در
صلاحیت مستعد بر یافتند و مجاهدات هزار سال بر آید
چون استقامت صحبت مرشد کامل تربیت تلقین پاک
مجدوب بر سرند از عند الله بعد ولی نصب اندر سر خود
خدا این نشود ای محمد باید که ترا درین سخن هیچ نباشد
و حق تعالی این چنین عبادت نفسانی شیطانی از ایشان
سرگز نه پذیرد و در نهمان ایشان مثل بهایم آید باشند
رسول علیه السلام گفت ای ملعون از خواص آدمیان
با ولیای پاک و خلق صادق از عارفان و مخلصان
و عاشقان حضرت حق تعالی از است من چگونه آئی
گفت از ایشان کسانی که از صحبت مرشد کامل تربیت
جذبیه اصلاح باطن تلقین الطاعت عالم جبروت

در بابانی تلاوت حفظ قلوب استقامت و در دل دارند
از ایشان دور یا شوم زیرا که ایشان دایم الحال یا دخی
و عبادات روحانی روحانی مشغول باشند و در و نه
ایشان بفرغ غفلت در آمد کردن نتوانم و من ایشان را
هرگز از یاد حق تعالی غافل ننمایم زیرا که در عبادت
خصیات اطاعت باطن متابعت بتوانند اطاعت
من هرگز قبول نکنند بلکه فرمان برداری اطاعت ایشان
من کنم یعنی هر کار که مصلحتی که ایشان را بدست آید مرا
در آن نافرمان کنند و کار ایشان اطاعت آرم زیرا که مردمان
اهل صلاح که در اطاعت باطن متابعت تو بخند اینوست
باشند من فریب ایشان در آمدن کردن نتوانم زیرا که ایشان
بر چه دارند معالیه با خدا دارند و حق تعالی ایشان را
در بنای گنبد داشته است ما را محال بنود ایشان در فراموشی
و حضرت رسالت حق تعالی مرا با جز گرداندر رسول گفت
ای ملعون اگر چنین میدانی چرا تو بفرمودی گفت یا رسول الله
من بسیار

مقام محبان است اشارت بر حضرت رسالت محمد مصطفی
کرده اند و روش از این مقامان تلقین مرشد فرزند الله
طالب مبتدی بود از خدا امید است اما استقامت
موفقت راه حقیقت پیوستن قرب حضرت ربانی بعضی گفته
اند میشود ای درویش علم شریعت است بعضی گفته اند
پیشوای درویش محل طریقت است و نشان جان کبار درین
اختلاف کرده اند بدانکه مشایخ شریعت گفته اند پیوستن
قرب حضرت ربانی نسبت راه حقیقت محبت است و مشایخ
روم گفته اند پیوستن قرب حضرت ربانی معرفت مسلم
دل است و مشایخ شام گفته اند پیوستن قرب حضرت
فرخانی تلقین مرشد بدل است و مشایخ سرور گفته اند
پیوستن قرب دایم ملازمت خدایه اصلاح باطن و مشایخ
بند گفته اند پیوستن قرب حضرت تلاوت حفظ قلوب
بدل است و مشایخ مصر گفته اند پیوستن قرب حضرت دایم الحال
العلم است و خواجیه ثعلبی میگوید پیوستن قرب حضرت تلقین عبادت
خصیات متابعت حضرت رسالت است و خواجیه عبدالعزیز

میگوید که پیوستن قرب حضرت دریافتن کعبه حقیقی بدل است
و سلطان با نیرید بطای میگوید که پیوستن قرب حضرت استقامت
عالم جبروت راه حقیقت است و خواجہ ذری النور میگوید که پیوستن
قرب حضرت استقامت بر لب مرشد در استزاق کمالیت
مستی محو سکر محبت است و سلطان ابراهیم ادیب میگوید پیوستن
قرب حضرت دایم الحال اسرار حق تا به نهادن از خلایق است
اما اتفاق مخلصان کرام است از مستی خود برخواستن و باستی
محبت ساختن است بدانکه کمالیت درویش است هر چه به علم
فضا نیست سبای رسد و درویش کامل غناک نباشد بدانکه اصل
طریقت راده چیز شرط است اول طالب خدا که مقصود از این راه
و مجاہدات پیوستن بخداست و دوم طلب محبت پیرو مرشد
کامل بخودالات او راه حق نتوان یافت سیوم ارادت است
باید که طالب صادق سالک مرید و محبت پیرو مرشد که ارادت
مرکب سالک است هر چند ارادت قوی تر بود مرکب طالب قوی تر
باشد چهارم فرمان بردن است باید که سالک صادق مطیع مرشد
بود و هر که از عادات تجلیات بدستوری مرشد کند پیوستن
است از اعمال فضول و رسوم و عادات ابا باشارت پیرو مرشد
ترک کند

ترک کند و نموده اوقات بقدر لایذنگاید و دشمتم تقوی است
باید که سالک متقی و پر مهر کار و در است کار و حلال خوار بود و سستی
را مقدم دارد یعنی ثابت شریعت نگذارد و مقیم کم خوردن
به ششم کم گفتن بنم کم گفتن و هم عزت گرفتن از خلایق است
این ده چیز اثر زیاد دارد چون سالک در خدمت مرشد کامل بدین
ده چیز مواظبت نماید بجای رسد که معرفت علم حقیقت بر او
کشاید و اگر این ده چیز یکی کم باشد سالک پیوستن نباشد و سالک
بجای نرسد ای عزیز عمل اهل حقیقت هم ده چیز است
اول آنست که سالک بخود رسیده باشد و خدا را شناخته
و بعد شناخت خدای نامت خواهر اشیا و ملکتهای اشیا
کماهی داشته و دیده بود و تلقین جذبه اصلاح باطن
در دل پیوسته باشد و دوم صلاح است یا همه کس یعنی با کل
خلایق یکبار صلح کند و از اعراض و انکار خلایق از او گردد
و هیچکس را دشمن نداند بلکه همه را دارد زیرا که همه از یک مادر
و پدر آمده اند و هر کسی با سببی منسوب گشته اند یکی را حنفی
و یکی را سافعی و یکی ترا سائیکی را جهود و یکی را مسلمان نام
نهاده اند و جمله را همچو خود عاجز و ضعیف بیند و خود را

از همه کمتر دارند و خدای شناس باشد سبب شفقت کردن
بر همه خلق یعنی با خلاق چیزی گویند که در دنیا و آخرت سودمند
و اصل شفقت نصیحت ادب کردن است اهل علم نصیحت کنند
را حق نماید و اهل قدرت ادب کنند تا مردم از یکدیگر ایمن باشند
چهارم تو اضع است بر همه کس بچشم عزت نگرد و همه مردمان را
غریب دارد و تعظیم بجا آر و بنجم رضا و تسلیم است و آرزوی درایت
گرفتن در همه راه حق نشانی ششم تحمل و توکل و صبر اختیار کردن
هفتم بی طبیعت که طمع ام الجبالت نفسانی است هفتم قناعت
است که القناعت کنز لا یعنی قناعت گنجی است که او را قناعت
نعم کم آزاری است یعنی بدست و زبان کسی را از بخانی بگرفت
و راحت رساند و هم ممکن است یعنی در دلش را انتهای کار
ممکن دارد و انتفات کسی نکند و علامت اهل حقیقت این دو
چیز است هر که دارد و عمل نماید باستانی قرب حضرت به کمالات رسد
بدانکه دل حقیقی را دور وزن است و یک محراب از معرفت
سوی عالم جبروت و از راه عشق است سوی معرفت حق بقا
در یافتن تربیت جذبه اصلاح باطن اما هر که خود را بر این
مجاهدات کشت و دل از عجب و کذب و غضب غیبت از

عقلیت
رسم

عقلیت و شہوت و اخلاق مذمومه از هواهای لایعنی باز دارد
و از حرص و حسد و کبر و بخل و غفلت و نفاق از تفرقه خطرات
در شرک نفسانی شیطان و اندیشه های انسانی ایجابی تفرقه
از دل بیرون آید یعنی حالت نمیشند حواس را معطل دارد
و چشم و دل را پیش آورد و زبان را از خود خواندن و ذکر گفتن
از هر چیزی بگایدارد و زبان دل سه گانه کثرت کلمه تمجید و شهادت
بگوید بعد برای تفرقه خطرات نفسانی انسانی این دعا و دل
بخواند - اللهم اعوذ بک عن خطرات الانفس والحواس
والنسیان من تفرق القلب - بعد برای دفع تفرقه خطرات دل
از نفسانی و شیطانی این دعا نیز در دل بخواند - اللهم انی
اعوذ بک عن موحس النفس والشیطان والخطرات
والنسیان من تفرقه الباطن - بعد برای دفع ترک انسانی
نفسانی این دعا نیز در دل بخواند - اللهم انی اعوذ بک من
الشک والسهک والکفر والنفاق فی قلبی علی سالی -
بعد برای دفع خطرات نفسانی این دعا بخواند - اللهم
انی اعوذ بک من العجب والكذب والغیب و العقول
والحرص والحسد والحقد والال و البخل و الکبر و الراء

و اگر صد قول و فعل و خاطر او ظاهر امن کل و تب
و التوب الیه - بعد برای طول این دعا نیز در دل بخواند
اللهم اعیننی مجیباً بحیاته المحسن و معینی و سیرنی فی عمری
بکرکه عمره أطولاً الی مائه و عشرين سنه بفضلک و رحمتک
یا الله یا الله یا الله - یا رحمان یا رحیم یا مجیب مجیب
بعد نیز این دعا در دل بخواند - اللهم اعیننی بحیات
الصالح و امتنی بموت الشهداء و حشرنی فی زمرة الاولیاء
بعد این دعا نیز در دل بخواند - اللهم اعیننی محمداً
و امتنی محمداً و حشرنی تحت اقدام الصالح و ائمه
بدانکه این ترتیب ربط از مشایخ کبار آمده است بعد
دل و جان را بعالم جبروت مناسبت ده تحت پروم شد
ده کثرت یاد کند بعد اولیای صاحب ولایت پیران شجره
در دل یاد کند بعد انبیاء مرسل را در دل یاد کند بعد امیرالمؤمنین
علی اسد الله را ده کثرت یاد کند بعد در اطاعت باطن
متابعت خلافت حضرت رسالت رسد اما این کردار حقیقی
روحانی در کتاب راست نیاید اینجا از ترتیب مرشد کامل سر
لعه

بعد دل به مقام لا اله الا الله رسد در دل میگوید بعد از آن
بعالم جبروت بمقام اسم ذات الله بنزد پروردگرم میگوید
بعد از آن مقام بیشتر بعالم لا موت بند در ملازمت
اسم موسالک قرب حضرت کمالیت رسد بدانکه سالکان
صادق متابعت ربط پروم شد در استقامت قرب
حضرت کمالیت رسد و در متابعت حضرت رسالت علیه السلام
استقامت اطاعت نبوت بخدای رسد اما سالک
در استغراق محبت کمالیت مقام محو رسد خود را نشناخت
و خود را در میان نه بیند و هستی خود از حق تعالی از میان
بردارد پس همون بود و همون باشد و سالک آواز
روحانی آید و خود راه نماید و جانب خود گشاید و نور
بشارت دهد ایچو خواست حق است اشارت نماید که تفریق
در وصف نیاید و درای حمت کشاید و ارواح
انبیاء و ملائکه روی نماید و کارهای عظیم پیش آید و فرشته
و کذا الکتری ابراهیم ملکوت السموات و الارض
معمود است و چهارم - خواجہ حسن بصری و خواجہ شرف
کرمی و خواجہ شفیق کفی و سلطان ابراهیم ادهم حجت علیهم السلام

نویس

صحا کی بودند سخن از معرفت صدق اعمق آدمی گفت
خواجہ حسن بصری گفت - پس یصادق فی دعواه من لم
یصبر علی ضرب مولاہ - بد آنکہ در اعتقاد صادق نیست
از دعوی عشق محبت حق تعالی ہر کہ صبر کند زخم ہول
خواجہ معروف کرخی گفت ازین سخن بوی منی می آید پس
یصادق فی دعواه من لم یسکد و یضرب مولاہ - یعنی
صادق نیست از دعوی عشق محبت حق تعالی
ہر کہ لذت نیابد از زخم دوست خواجہ شفیق علی گفت
پس یصادق فی دعواه من لم یسکد علی ضرب مولاہ -
یعنی صادق نیست از دعوی عشق محبت حق تعالی
ہر کہ سکہ کند بزخم خداوند سلطان ابراریم آدم -
پس یصادق فی دعواه من لم یزد و یضرب
فی مشاہدہ مولاہ - یعنی صادق نیست از دعوی
عشق محبت حق تعالی ہر کہ زخم را بر سر کشد
و مشاہدہ محبوب بد آنکہ زمان معرہ مشاہدہ مہتر و یوسف
زخم فرست نیافتند و سہای خود دیدند بد آنکہ توفیق
در یافتن خداست تعالی و دنیا علیہا بسیار است

اما این چہاردہ علم کہ در چہا مستور اند اول علم خیریت
در یافتن کلام بیانی تفسیرات - دوم علم فقہ است در یافتن
استقامت اعمال تجلیات - سوم علم فضل است در یافتن
معانی ابیات لطافت - چہارم علم حکمت است از تفسیرات
حکما و تفہدان پنجم علم فہم است در یافتن اسرار و صفات
بکثرات دعوات - ششم علم تحریر است از محاسبہ پرداخت
مفہم علم نجوم است از معرفت شمار کوکب بسیار است -
ششم علم ساقضہ است کہ انبیاء و اولیاء و خلفاء و مقتدا
از تفضیلات - ہفتم علم موسیقی است بدایت در یافتن از خواجہ
دہم علم طب است مخفی شدن وجود و دریافتن مباحث -
یازدہم توحید است در یافتن وحدانیت حق تعالی - دوازدہم
علم دلالت است از معرفت عالم ملکوت - سیزدہم علم حقیقت
از معرفت عالم جبروت چہاردہم علم لدنی است در یافتن
لہو عشق محبت حق تعالی و آن صحبت تربیت جزو شد
کامل راست نیاید - منقول است مردی خواجہ حسن بصری را
پرسید کہ علم حقیقت چیست خواجہ گفت راہ دل یکشود و کشاد
بر بند آن مرد گفت این سخن مرا معلوم نمی شود خواجہ گفت

در راه حقیقت روزن دل کشتا و زبان بر بند - بداند
روزی خواجه مودت کرمی و خواجه شفیق بلخی و خواجه
یکجا بودند و استعراق کمالیت شغوف مستی محو خواجه
مودت کرمی گفت خدای تعالی از ما یکسال بزرگ است
و خواجه شفیق بلخی گفت از ما دو سال بزرگ است و خواجه حسن
بصری گفت از ما سه سال بزرگ است - اکنون این هفت نفر
معانی رموزات جز این مرشد کامل چگونه فهم توانی کردن
بیابش تا به خصل حقیقت رسی -

مودت است و یحیی و ساجات - خواجه عبداللہ
با حق تعالی و شیخ را ایا دوری که مخالف علم حقیقت
آغاز مقالات سخنهای نامانی و طالب آن صادق را
سوی معرفت حق تعالی پیوستن خواجه عبداللہ گفت
خداوند اول چه کار است و آخر آن چیست و ثمره آن
چیز است ندانم اول کار فنا است و آخر آن وقایع است
و ثمره آن بقا است باز ساجات کرد ای معانی فنا و بقا
و با چیت ندانم که فنا و خودی و خود پرستی
و هستی خود فارغ گشتی و وفا عهد دوست میان دل و جان

بسن و بقا داریم الحال و بر حقیقت پیوستن است
باز ساجات کرد خدا و خدا از معرفت عقوبت است یا صبر
یا کفارت ندانم عقوبت آنرا است که فراموش کند گناهان
خود را و صبر بر آنرا است که توبه نصوحا کند و کفارت
آنرا است که قناعت کند از یاد حق تعالی اما نیت بی تکرار
غیر از نیانی است و شدت بی صبر بلا پای هر دو جماعت
و طاعت بی اخلاص ضایع کردن زندگانی است ای کرم تو قدم
ست و محبت از نفس اغیار است اما از نفس است پرستی
و قبول خلق زنا رست عزیز بیدار باش جمله حقیقت
گفتیم یکبار اما بلا ما دوست رسیدن عطا است
و از عطا دوست نالیدن خطاست ای نه ظالمی که گویم
مرا بگذارد و نه بر تو حقیقی است که گویم مرا بده و بیاد ای
بدعا ساجات نفر فرماست اما قلم رفته را چه درمان است
خداوند ان تو حاضری چه گویم و تو ناظری بر که گویم
ای چه فضل است که بر عاشقان کردی هر که از تربیت
دوستان ترا شناخت قرب حضرت کمالیت و هر که
ترا ایانت راه حقیقت پیوست اما توحید است

که دایم الحال در اید حق تقابل و جابجانه باشی و او را
در دل بجای ششای عزیز دل نیک به از گنه کار نیک
مراد دل عجب دارد اما دل نیک پشمانی نیارد الهی اگر
دوست مستم حجاب از میان دوست برگردد و اگر از
نہانیم به از انیکو بدار ملک ابیس مرسوم را بداموزی
کرد اما گندم را بر آدم که روزی کرد الهی چو شدست
معصیت جرم نیست تو بمن چیست و اگر قبول کنی بنده را
جز تو دیگر نیست خداوند اگر عبد الله را خواهی دوست
دوستی دیگر باید آلاش او را و اگر خواهی نوافست بهشت
دیگر باید آسایش او را بد آنکه اعمال نفسانی آنچه زبان
آید عزیز مادت پرستی بگذارد و تربیت کامل جذب حق پرستی
از دل بگذارد الهی عشق تو بی مردم کامل خوار است و بی
عشق مردم زاهد خوار است خداوند اشرعیت فرماید
مرا بشناس و با من باش بحقیقت رسی تابد بهشت و صفت
گوید مرد بشناس و دایم الحال بدل و جان با من باش
و طریقت فرماید که مرد بشناس و با من کنی برسی عزیز
در پای عاشقان خاست و اصلان را بهشت چه کار است

چون طالبان

چون طالبان صادق را در آن حضرت بار است عاشقان
براه دایم حضور بار است یکی را خود کمی گفتن چه
کار است تبه بر سوی همه واحد کار است نه ملک باور
نیمتی را بازار است و واصلان حق را بدیدار است اما بنده
راضی را با خواست توجیه کار است الهی بهشت بی دوست
عاشقان را ازندان است و زندانیان را به زندان
فرستادن نه کار کریمان است خداوندان اعمال نیک
از بندگان خواهر تو آگاه است نه مرا اعتماد با چه و دستا
و کلاه است عزیز پیدایش خافله اصل بر مراد است
تقوه و خطرات غیر الله ترا گناه است بد آنکه عاشق را
سر عشق قریب است و ملحقین راه عشق از عاشقان
قریب است اما عاشق را یک بلای دیگر در کمین است
ای عزیز اگر از هزار هزار عشق ایجو نمود و کمالیت
حال بعشق رسد بسیار است اما چون تربیت جذب عنایت
و ملحقین از رشد رسد بی نیاز است عارف جو نمود است
که با سبانی جذب عشق را دوست دارد و از همه کارها احوال
اعمال دل هرگز نگذارد و دایم الحال دل خود را حریف دارد

غریزیهو شیار باش که دلاوه مردار بدو گوی لاش
کنند نباید بست - غریزیهو شیار باش حلوی نبات در دهن ده
دل نباید انداخت که هیچ لذت نشناسد غریزیهو شیار
نه صوفی اهل حقیقت گردند بدانکه از متقی اهل قدرت بخواند
به نه عالم اهل معرفت برنده خداوند تو گفتی این بکن و بر آن
داشتی و فرمودی که این بکن و بر آن نگذاشتی اما اگر نترس
خواهی اعمال ظهور استقامت شربت است و اگر حقیقت
خواهی عمل باطن با خلاص در دل است غریزیهو شیار باز نباید فرود
انظار را نشاید اما در پاسبانی یاد حق تعالی حاضر باش
تا چه فرماید بدو اگر عاصیان را استغفار یابد بگردان
و اگر چه کار آید یکی در عرقاب شربت اعمال عادتی نفس رستی
و یکی تشنه جذبه عنایت بقطره راضی غریزه بنداری
که جذبه عنایت همه دارند اما باش که اگر پرده بردارد بدو
طوق زر کردن سبک معصوم کوجه گرد نباید بست و شکوه
دایه جو قیمتی برکت مردم نایل نباید نهاد که قدر قیمت ندانند بدانکه
از اعمال تجلیات ترا چه منفعت است و در اطاعت باطن یاد
حق تعالی پیوستن بدل و جان ترا چه معصیت است
اما چون

اما چون سعادت و شقاوت موقوف روز ازل
اعرافان را از خوردن مسکرات چه پاک است نه دریا
بدین سبک پلید و نه دهن به هفت دریا پاک است اگر
عالم سرا سر باد گیرد به چراغی مقلدان سرگز نه میرد
غریزه اگر حلقه جهان در آب غرق شود کف پای دوست
تر نه شود بدانکه اگر آب هفت دریا جمع شود و داغ
معصیت دل عاصیان سرگز نه شود اما مای را آب
باید و طفل را شیر شربت را اوستاد طریقت را پیر
بدانکه دنیا دریا است و شریعت کشتی اگر بے توست
در کشتی نشستی غرق کشتی غریزه توست راه حقیقت
سوی معرفت حق تعالی ملحقین مرشد کامل پیوستن
جذبه عنایت بدل است اما ظلم در وجود بسیار نباید
و ظالم اگر چه بسیار نماید چون بر سر آب غرقاب روی
همچو کاه باشی و چون در هوا پری گسی باشی غریزه
در حاله صفر خود را ندانستی و در جوانی بودستی
بد ببری سستی اما بخدا کی پرستی بدانکه خدای تعالی
هرگز ابر اند خود را دور نماید و در اعمال فضولات

بسیار ثواب کز آردن کار بویه زمان است و دایم الحال
روزه داشتن صرفه بان است و بی بیجات و تلاوت
کردن کار بسیار آن است و بی توشه حج کردن و رفتن
جهانت بد آنکه دل خود دریافتن کار رحمان است
عزیز لقمه خوری هر جای و شهوت هوای و بادوست کنی
جدا می و شدت خوانی خدای زهی مردا بل غفلت معصیت
بی نوا ای الهی تو دانی عالم غیب دانی در کمال سبحانی نه
محتاج کسانی ملک کس مانند تو بانی از مکان لا مکان ترا هم
تو انی چه خوش بود بدل و جان زندگانی الهی اگر کما گوی
بنده من از عرش بگذرد و خنده من عزیز یوسن عبادت
خصیات الحال دل بفضول و عنایت است و نه با حق تعالی
چه جا به حکایت است ملک همه مردمان از تو بترند و من
از خود زیر که از تو نیک بدیدم و از خود غفلت بدیدم
خداوند اطاعت فرمودی و توفیق یازدشتی و معصیتی
حجاب کردی و بران بدالستی این دیر چشم زهار آرزو
گذشتی اما جای نا امید ندانستی خداوند ادایم الحال
من ترا می خواهم و از خاک بی قیمتی خود آگاهم ای محرم

مسلمانی ام و اگر بد کردم پشیمانم اگر لبو زی نرسم
و اگر بخوای آرزوی آن دارم دایم الحال بصدق
صادقان همراهم ملکنا کس از کس کنی بیکسان زانه پس
کنی دنیا و آخرت هر که خواهی بدو اما عباد الله در
پاسبانی خود قرار ده خداوند اگر فریاد کنم گوی
و عو سب و اگر خاموش باشم گوی بی معنی است اگر گویم
گوی اتفاق است و اگر بخندم گوی گناه است الهی همه کارها
سه چیز از ما دور دار یعنی غروری در پیوستن با سبانه
بدر رسوای روز حشر در وقت شمار و خجالت غفلت
معصیت در وقت دیدار - خداوند هر که ترا پست از
دل و جان بخندید و هر که بتو رسید از راه حقیقت پرسید
و هر که را تو زنده کنی هرگز نمیرد هر که را تو شغل روی شغل
دیگری کی گیرد بد آنکه از عارفان جو انزوان معنی است
که از ایشان غافل نمیرند کس عزیز شریعت فانه است
و طریقت بهانه است عارف ازین هر دو عالم سوس
حقیقت هر که را نه است عزیز طاعت کردن با پیش

از حضوری خوا و قصور فرد و رست و در جهان از دوست
دوری است بدانکه ساکنان صادق را ازین سخن چراغ
ست گل خوشبوی جذبه عنایت از نصیحت مرشد کامل
محمد از گلستان باغ است اما اگر خواهی که دوست رسی
جذبه حقیقت از نصیحت مرشد کامل محکم گریز از ظلمت
و باطن با خالق بودن است و از همه اعمال رایای این سر
خدای تعالی اعلی است امانه حد معرفت فهم خلاق است
لب کشای سر در خاموشی است همه را نگو آمد همراه
نگو باید باز کرد از نگو باید تا بارید است اند به عزیز اختلاف
با خلاق مکن چون امید دیدار است اگر تو دایم الحال بادوست
نباشی گناه برقت اما محبت است که دوست را همان دارد
و سخن آنست همان را خواند یعنی هر جا که باشی با دوست باش
تا او هم با تو دوستی کند همیشه دوست شناس همه جانتها
باش بی دوست نباش در گفتگوهای سخن جبت شناس
و صفت جوی دوست باش سخن گفتن شنیدن زبان کا و دلدار
باش شناس همه وقت در خاموشی بکوش و از گفتن و شنیدن

لا یعنی

لا یعنی بپوش آنچه اعمال در دل نیک است بگرد از با
حق تعالی گلهای ناز و بردار و دنیا فانیست و کارها
دنیا لا یعنی است در هوای دنیا دایم پریشان فانی است
فردا قیامت پشیمانی است اعمال سعادت از دل
طلب کن نا همیشه نشاء دانست غریب امید در امید
است یعنی نور در سپیدی است بیای کفر و ظلمت است
اما حضور در غیبت است هشت یاری و دوستی جوایر
حق تعالی در دل بستی دایم باش حق پرستی آنکس
نیافت هستی او مگردانست نیستی در هستی و هستی در نیستی
و هوای در بنوا و هواد در جدای بسیار سخن
نگو و گفت کسی مشغول زبان بر بند و دم در کش دوام
در سخاوت سمیت خیرات دل شود و بند و نصیحت
از مرشد بشنود در غیبت و حضور ملازمت را بپذیرد
رو تا بمقصود رسی در خبر است که مهتر موی
نجات کرد و گفت یارب چگونه دایم آنکس را
که دوست داری و از چه شناسم که او را تو شن

داری نداد ای موسیٰ هر آن کسے را که
من دوست دارم و و علامت طاعت طاعت
کنم کی الہام دہم از ذکر دل